

۱۳۶۳
کولف: امی. ژوکولوف

سیتودولوژی تاریخ

ترجم: م. نویالی

بنا سبب متون
سلاگرد تائیس
ج. د. خ. ۱.

کادمی علوم ج. د. ۱۰ مرکز علوم اجتماعی
سیتودولوژی تاریخ
کابل ۱۳۶۳



شماره مسلسل ۵۹

ناشر: ریاست نشرات اکادمی ج.د.ا.
مبتممان چاپ: نورالحق «پایند» و صالح محمد «صحبتی»
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
سال چاپ: ۱۳۶۳ هـ، ش ۱۹۸۵-م
محل چاپ: مطبعه دولتی، کابل
ترجمه: اوفتن انگلیسی به دری
مجموعه اول از سلسله «تاریخ جهان» بر مبنای مطالعات دانشمندان
شوروی و منتشره هیئت تحریر «علوم اجتماعی امروز» در اکادمی
علوم اتحاد شوروی.

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00040581 0

مؤلف: ای. ژوکوف

میتودولوژی تاریخ

مترجم: م. نومیالی



آکادمی علوم ج. د. ا. مرکز علوم اجتماعی

انستیتوت تاریخ

کابل ۱۳۶۳

فهرست مندرجات

مقدمه ناشر
صفحه «۱»

مقدمه مترجم
صفحه الف

بخش اول

تاریخ به مثابه يك مضمون علمی

صفحه ۸

موضوع علم تاریخ

۲۲ "

تیوری شناخت گذشته بشری

۴۰ "

سمتگیری نبردافکار در علم تاریخ

بخش دوم

قوانین پروسه تاریخ جهان

۶۶ "

قوانین جامعه شناسی و تاریخ

۹۰ "

فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی

۱۱۵ "

انقلاب های اجتماعی

۱۳۹ "

تقسیم تاریخ به دوره ها (دوره بندی تاریخ)

۱۷۵ "

پیشرفت اجتماعی

بخش سوم

آزمایشگاه پژوهشگر

۱۹۳ "

فاکت تاریخ

۲۰۶

منبع تاریخ

۲۱۸ "

خاتمه تاریخ و زمان ما

مقدمه مترجم

به غرض جلب توجه بیشتر به اهمیت مسایل دانش تاریخ و توضیح نکات لازم میخواهم چند مطلبی را به عنوان مقدمه مترجم به علاقمندان موضوع تقدیم بدارم.

مطلب اول :

امروز پروسه های شناخت و یا شعور فلسفی ، علمی و هنری از حالت مجرد تو صیغی مبنی بر اینکه دنیا و ما فیها فقط چگو نه است ، بدر آمده و به یک حالت تخلیقی مبنی بر اینکه باید چگو نه باشد انکشاف و تکامل یافته است ، یعنی علاوه بر کشف مجرد حقایق ، رسالت آفرینش و ایجاد نیز بر عهده فلسفه ، علم و هنر گذاشته شده است . اینچنین رسالت مستلزم آنست تا چگو نگی تو صیغی کلیه موارد شناخت حتی الامکان بر پایه عینیت استوار بوده و در پرتو همچو شناخت عینی جهت تخلیقی را نیز تشخیص و آنرا ایجاد کرد . ایجاد و آفرینش یادگر گوئی واقعی رانمی توان بدون شناخت عینی انجام داد .

در جهان کنونی که مسأله مهم اعمار جا معه نوین بشری مطرح بوده و رسالت آن به عهده نیروهای مترقی و پیشرو گذاشته شده است این ضرورت را بمیان آورده که باید شناخت عینی پروسه طبیعی-تاریخی جا معه در دسترس سازندگان تاریخ قرار بگیرد تا از طریق

توسل به آن بتوانند پروسه های اجتماعی جها ترا دگرگون ساخته
و آنرا در راه ایجاد جامعه نوین هدایت نمایند .

درین امر مهم یگانه ر هممودی که در حال حاضر ما را از طریق
بازتاب حقایق عینی بسوی آفرینش عینی رهنمایی کرده می تواند در
وهله نخست اندیشه ماتریالیسم تاریخی و در چارچوب آن جامعه
شناختی علمی و در داخل آن علم تاریخ است که همه آنها یکجا و
جداگانه ما را از مقوله عام به مقوله خاص در امور مهم زندگی اجتماعی
یاری کرده می تواند . جاییکه سوال اعمار و ایجاد مطرح
است ، اسطوره هانمی تواند ماراسازنده بسازد . لنین این بنیان
گذار آفرینش جهان نوین در مقاله زیر عنوان «انقلاب پیروز منده» خیلی
بجا میگوید : « ما نباید برای خود او هام و اساطیر خلق کنیم ، چنین
کار با موقف طبقاتی ما و نظر ماتریالیستی تاریخ مطابقت نمی تواند
داشته باشد» .

مقالات ژو کوف که در این مجموعه گردآوری شده و ترجمه دری آن از
روی متن انگلیسی به عمل آمده با مسایل بسیار مهم تاریخ و جامعه
ارتباط دارد که در زمینه جستجو برای شناخت عینی پدیده ها و پروسه
های روند اجتماع بشری و شیوه برخورد با آنها رهنمودهای ارزش -
مندی را نشان میدهد .

میتودولوژی یا میتود شناسی تاریخ که یکی از موضوعات بسیار
مهم و ضروری برای کار برد میتودها در زمینه مطالعات و تحقیقات
تاریخی به شمار میرود در اتحادش و روی پیشینه طولانی دارد . در
فهرست ماخذ مقاله اول بخش سوم تحت عنوان فاکت تاریخ
مشاهده می شود که حتی آن زمان در سال ۱۹۱۳ اصطلاح میتودولوژی
تاریخ در آن کشور رواج یافته بود . در مراکز پژوهش های علمی سایر
کشورهای سوسیالیستی این موضوع مورد توجه اساسی قرار
گرفته است . جای بسیار مسرت است که اکادمی علوم اقفاستان
باترجمه کتاب اکادمسین ژو کوف طرح این موضوع پر ارزش را به
غرض پیشرفت پژوهش های علمی تاریخ کشور در اختیار محصلان
تاریخ میگذارد . یقین است که باترویج مقوله های علمی میتودولوژی
تاریخ ، تاریخ اندیشی ، تاریخ نگاری و تاریخ سازی ما چهره
پیشرفته و نوینی را به خود خواهد گرفت .

مطلب دوم :

دراثر گسترش روز افزون دانش در همه سا حات علوم و فنون همیشه توازن و انطباق میان کلمات و مفاهیم بر هم می خورد. آن کلمات و اصطلاحات که زمانی برای افاده مفاهیم و معانی مورد نظر کافی دانسته شده باشد، در زمان دیگر با پدید آمدن انکشافات و دگرگونی هادرز مینه مفاهیم افاده آن محدود گشته و یا حتی در صورت عدم آهنگی با معانی مورد نظر به عوض افاده روشن ابهاماتی را بار می آورد که سبب سراسیمگی اندیشه در جهان مفاهیم و معانی میگردد. در برابر این چنین نابسانی ها که از عدم انطباق میان کلمات و اصطلاحات ثابت با مفاهیم و معانی همیشه متحرک ناگزیر به پیش می آید لازم است تا همه وقت توضیحات مجدد و پیگیر درین زمینه ادامه داشته باشد.

یکی از همچو موارد در بخش مضمون تاریخ نیز موجود است. زیرا در اکثر نوشته های خارج طر عدم توضیح لازم میان تاریخ، علم تاریخ، تاریخ نگاری و غیره این کلمات و اصطلاحات بر سم معمول بجای یکدیگر استعمال میگردد و افاده عجیب و غریبی را میرساند که یاد تضاد با هم قرار داشته و یا مطلب را بگونه مبهم بیان میدارد.

بیاید به طور مثال بر لفظ «تاریخ» کمی صحبت نماییم. ما تاریخ را حسب مرسوم بمعنی date و هم بمعنی history به کار می بریم. بعضی اوقات اثر تاریخی يك دانشمند تاریخ را که نوعی از تعبیر عندی و فردی او باشد به گونه علم تاریخ می پنداریم. برسییل سنت تاریخ نگاری آن قسمت که بعد از ایجاد خط به وجود آمده، آنرا «تاریخ» و قبل از آن کلیه رویدادها را «ماقبل تاریخ» می نامیم. در حالیکه بمفهوم امروز همه انکشافات و رویدادهای بشری که طی دو میلیون سال بعمل آمده تاریخ بشر را تشکیل میدهد. گاهی هم لفظ تاریخ از ساحه بشری خارج می شود و بانضمام کلمات دیگر مانند حیوانات، نباتات، کاینات و غیره افاده مفهوم کلی و عمومی بر عهده این کلمه گذاشته می شود.

نظر به ملاحظاتی انکشافات امروزی ما می توانیم لفظ «تاریخ» را که در سابق بمعنی محدودی به کار برده می شد، به مفهوم بسیار

عمومی طوری عیارسازیم که معنی «حرکت زمانی هر گونه پروسه‌ها را از نگاه انکشاف و تجمع کمی و کیفی» افاده نماید. در ارتباط به پروسه زندگی اجتماعی انسان می‌توان مفهوم آنرا محدود ساخت. اینگونه تاریخ که بهتر است بنام «تاریخ بشر» نامیده شود آن پروسه همگانی مادی و معنوی را باید افاده کند که مبدا آن از تولید اجتماعی آغاز و مراحل تکاملی و پی‌درپی آن بر مبنای دگرگونی شیوه تولید محاسبه شده می‌تواند. مارکس در یکی از حواشی کتاب «ایدیالوژی آلمان» می‌نویسد: «انسانها تاریخ دارند زیرا آنها باید زندگی خویش را تولید کنند و زیرا آنها باید بر علاوه تولید آنرا به یک شیوه خاصی انجام دهند». «جان لیو یس» تاریخ بشری را به مفهوم کلیه اندوخته‌های فرهنگ مادی و معنوی توضیح می‌کند. وی در مقدمه کتاب «انسان و تکامل» این مطلب را که انسان تاریخ دارد بدین معنی تفسیر می‌کند که انسان یگانه موجودی است که در پرتو آن تجربی‌ها که از نسل به نسل انتقال یافته است زندگی مینماید.

پروسه زندگی اجتماعی بشر که به منظور تولید بر شیوه تولید تجسم کرده و در طول زمان پیوسته بر کمیت و کیفیت آن افزوده شده است و در بین میلیونها هزار جهش‌های فردی، محلی، منطقه‌ای و جهانی راه تکامل را در پیش گرفته است. مجتمعی است کمی و کیفی که از جمله حرکات طبیعی در مقوله اجتماعی تبارز کرده است. این حرکت از خود منطبق و قانون مندی دارد که انسان می‌تواند آن را بشناسد و هم آنرا دریابد. درک و شناخت مقوله‌های این حرکت بر حسب زمان و مکان می‌تواند به نام (علم تاریخ) افاده شود. تاریخ بمثابة علم چنانکه افاناسیف در کتاب فلسفه مارکسیستی خود در فصل دهم می‌نویسد: «پیرامون انکشاف جامعه در دورانهای مختلف و در کشورهای مختلف بحث می‌کند».

آنگونه که حقایق اشیاء و جریانات طبیعی هزارها هزار سال به شکل افسانوی واسطوره‌ای در اندیشه انسان بازتاب می‌یافت و این طرز معرفت بعد از طی چندین مرحله فقط از نیمه دوم قرن پانزدهم باینسو بر اساس استقفا ده از اسلوب علمی به درجه دانش واقعی ارتقاء یافت، همانسان جریان تاریخ نیز همیشه به گونه

داستان تاریخ در افسانه ها، اندرزها، عقاید و غیره ساحات شعور اجتماعی طی زمانه ها منعکس می گردید تا که باتلاش بنیانگذاران کهنه نسیسم علمی در نیمه سده نهم برای نخستین بار توانست بر مبنای علل مادی و قوانین عینی راهی را برای انعکاس علمی در مغز بشر بیاید. اما انکشاف علم تاریخ که سرنوشته روابط اجتماعی بشر از آن بیشتر متأثر میگردد نمی تواند مانند علوم پروسه ها و پدیده های طبیعی با دشواریهای کمتر صورت بگیرد.

پروسه تاریخ که تعبیر و تفسیر آن بنا بر مصالح طبقاتی و سیاسی گروهی به این و یا آن سو کشانیده می شود، تمام این کشمکش ها در مکاتب مختلف تاریخ نگاری انعکاس می یابد. تاریخ نگاری حاکم که یکی از نهادهای روبنایی است همیشه در جهت آن قرار می گیرد که روابط مسلط و یا وضع حاکم در جامعه را در چینه شعور اجتماعی تحکیم بخشد. بناء تاریخ نگاری تازه ای که از جنگ جهانی اندیشه های طبقات متضاد اجتماعی را بی نیافته باشد هرگز با علم تاریخ هم آهنگ نخواهد شد. همچنان تا وقتیکه ذهنیت های قبلی و سنتی بر تاریخ و تاریخ نگاری سایه افکنده باشد، حقایق تاریخ تا آن زمان خیره خواهد ماند.

فاصله میان تاریخ نگاری و علم تاریخ در هر کشور حقیقی است عیان. اگر کسی خواسته باشد به ما هیت این پروسه اجتماعی خوب تر پی یبرد، می تواند سرگذشت تاریخ نگاری را از نگاه اشکال مختلف آن که در طول زمان بنا بر تحولات و تطورات در تعیین و تفسیر حقایق همگون تاریخی به وجود آمده باشد مورد بررسی قرار دهد. درین ضمن باید گفت که تاریخ نگاری در کشور ما همیشه در معرض تاخت و تاز ذهنی گری های عجیب و غریب قرار گرفته و محتوی علمی آنرا صدمه زده است. اگر ما سود طبقه زحمتکشان را در نظر داشته باشیم و بخواهیم شعوری را که بالاتر از منافع محلی، قومی، و گروهی قرار داشته باشد و بر نیروی سازنده نسل جوان کارگری جامعه مامی افزایش دهد، بمرحله یک قدرت اجتماعی برسانیم لازم است حقایق و فاکت های تاریخ را بر مبنای جهان بینی علمی تصریح و توضیح نماییم.

کسانی که فقط بابر خورد به اشتباهات در مورد تفسیر فاکت های تاریخی و یا با مشا هده تعبیری که مورد پسندش نباشد ، همه اار تاریخ نگاری را بانفی مطلق مردود می شمارند ، نمی توانند با همچو برداشت کاری را برای علم تاریخ انجام دهند . این نکته را باید به خاطر داشت که آثار هر نوع تاریخ نگاری منسوخ شده باز هم بصفت ثبت فاکت ها و منابع تاریخی دارای ارزش و اهمیت است . ما به اساس نفی دیالکتیکی می توانیم دانش تاریخ را بر مبنای آنها انکشاف دهیم . مثلیکه اذافسه نه های عامیانه حقایق عینی را استخراج کرده می توانیم ، همچنان بعد از طرد تعبیر ، تفسیر و باندیشه مقید يك تاریخ نگار می توانیم فاکت های گرد آوری شده اورادر پر تو مقوله های علمی تاریخ مجددا تفسیر و تشریح نماییم .

مطلب سوم:

از چندی به این طرف که با طرز کار موسسات نشراتی کشور دوست اتحاد شو روی آشنا شده ام ، از جریان مطالعات و تحقیقات در رشته های مختلف که در آنجا صورت میگیرد و آثاری که دوباره آنها به زبانهای خارجی نشر می شود از روی پلانهای چاپ شده و کیتلاکهای مربوط به طور منظم آگاهی می یابم . بنابر این هنگامی که کیتلاک سال ۱۹۸۳ آکادمی علوم اتحاد شو روی دایر بر نشر مجموعه های مقالات پژوهشی واحدالموضوع به زبان انگلیسی به دستم رسید ، در میان چندین مجموعه پر ارزش آری را دیدم به نام « میتو دولوژی تاریخ » توسط دانشمند برجسته تاریخ شو روی موسوم به اکادمسین ژوکوف که برای چاپ آماده شده است . چون موضوع خیلی مورد دلچسپی من بوده و هم احساس می کردم مورد نیاز آن محصلان تاریخ است که رسالت دارند تاریخ جهان و تاریخ خود را در آینه مقولات علمی بگو نه عینی مشا هده و آنرا از نگاه نوین دوباره و یا چند باره تجدید نگارش نمایند ، در جستجوی آن بر آمدم تا این اثر گرانباه هر چه زود تر در دسترس من قرار بگیرد .

تصادف نیک بود که در آن ایام رفقای عزیزم رهگذر رئیس موسسه بیبھی وعبد الباری آریایی مد یرفروش کتب آن موسسه عازم مسکو بودند تا در نمایشگاه کتاب سال ۱۹۸۳ اشتراک نمایند . با استفا ده

از فرصت از آنها خواستم تا چند جلد کتاب که اثر مذکور نیز در آن شامل بود برایم بیا ورنند. آنها با کمال شفقت و مرحمت از عهد همین طلب بر آمده و تقریباً بعد از مدت یکماه کتاب مذکور را در دسترسم قرار دادند. من سپاسگزار عمیق خود را در برابر این همکاری فرهنگی، که صمیمانه آنرا انجام داده اند ابراز میدارم.

در همین اثنا اقداماتی برای تنظیم امور و بهبود فعالیت های علمی و تحقیقاتی در اکادمی علوم افغانستان در جریان بود که بتاسی از آن در اثر توجه رجال باصلاحیت و ترقیخواه حزب و دولت بر مبنای قوانین و مقررات جدید این موسسه علمی زمینه خدمت فرهنگی برای مساعد شدن تابه صفت یکی از کارمندان علمی در اکادمی ایفای وظیفه نمایم.

ضمن آشنایی با بخش های مختلف مرکز علوم اجتماعی اینرا دریافتم که دانشمند سرشناس کشور دکتور اکرم عثمان امر انستیتوت تاریخ اکادمی علوم در جستجوی آنست تا پژوهش های تاریخ نگاری از روشهای میکانیکی نجات یافته و اسلوب نوین دیالکتیکی برای نگارش و بینش تاریخ در آن انستیتوت پایه گذاری شود. یاد آوری از کتاب میتودولوژی تاریخ برای شما به خر سندی گردید و بدون درنگ آن اثر را در اختیارش گذاشتم تابه ترجمه آن اقدام شود. موصوف طی مجالس مرکز علوم اجتماعی این رابه تصویب رسانید که اثر متذکره ترجمه و از جانب آن، انستیتوت منتشر گردد. من اگر چه به خاطر عدم توانایی خویش قصد نداشتم به ترجمه کتاب مذکور اقدام نمایم اما دکتور عثمان این مکلفیت را بر من منت گذاشت. بنده به دلیل آنکه ترجمه کتاب در اثر قید و شرط مترجمان به تعویق نیفتد و یابانهی و نفی آنها مواجه نشود، فوراً به گرداندن آن بزبان دری اقدام نمودم. گرچه زبان دری زبان مادری من نیست بلکه زبان کشوری من است اما با وصف آنکه تمرین زیاد دری در نگارش دری نداشته ام ولی در اثر غنا این زبان کشوری و فرهنگی من، و همکاری پیگیر دانشمندان محترم دکتور عثمان و محمد اعظم سیستانی در بخش ادیت و عبارت

آزایی توانستم آنها را از انگلیسی به دری برگردانم. در قسمت
کمیودی پهلوی های هنری لسان این ترجمه که کاملاً
مسوولیت آن متوجه من است از خوانندگان ارجمند پوزش می
طلبم، مگر در حصر مفاهیم اساسی موضوع که از دیر زمان با آن سرو
کار دارم اطمینان کامل میدهم که حتی الوسع امانت ترجمه و افاده
را رعایت نموده ام.

چون آکادمی علوم نو بنیاد است و برای انسجام امور به نورم های
واقعی نیاز مندی دارد بنام من یک نورم متوسط ترجمه را با ثبت این
فاکت که ترجمه کتاب را به تاریخ ۱۰/۸/۱۳۶۲ آغاز و به تاریخ
۲۴/۱۰/۱۳۶۲ انجام نمودم، در اختیار این کانون علمی قرار می
دهم.

در پایان این مطلب از جمله منسوبان مرکز علوم اجتماعی که
به نحوی از انحاء تسهیلاتی را در انجام این کار فراهم فرمایند
ساخته است ابراز سپاس می نمایم.

مطلب چهارم :

در متن کتاب اصطلاحات و کلمات مختلفی دیده می شود که
امروز در سطح بین المللی مر و گردیده و اغلب آن در آثار زبان
دری نیز راه یافته است. یقین دارم که اکثر دانشمندان جوان که
با مسایل مکاتب فلسفی و تاریخی نگاری امروز سروکار دارند با
مفاهیم آن به کلی آشنا هستند و نیازی به توضیحات بیشتری
ندارند. اما به خاطر خوانندگان غیر تخصصی که بیشتر به غرض
گسب معلومات عمومی مطالعه میکنند لازم می افتد واژه نامایی
را که توضیح کوتاه مفاهیم دربر بگیرد اینجا به ترتیب الفباء درج
نمایم تا هرگاه هنگام ضرورت به آن مراجعه شود.

واژه نامه

اراده گرایی - والتا ویسم : voluntarism

گرایش است مبنی بر اصلت اراده که در ساحه انکشاف اجتماعی
و تاریخ جبر قوانین عینی را نادیده می گیرد و در پروسه های انقلابی
اعمال زور و خشونت را مطلق میندازد. این گرایش نقش شخصیت
را در مقابل قوانین عینی تاریخ قرار میدهد.

اگزیستینشالیسم Existentialism

اگز یستینس Existence

بمعنی هستی یا وجود که مقوله مرکزی درین فلسفه است عبارت از «زندگی درونی» انسان می باشد. کلیه مسایل این گرایش بر محور این چنین هستی یا وجود می چرخد.

امپیریسیسم Empiricism

بمعنی تجربه گرایی صرف است. این یکی از آموزش ها به ارتباط تیوری دانش است که بر مبنای آن تجربه حسی یگانه منبع دانش بوده و همه دانش بر تجربه بنیافته و از طریق تجربه بدست آمده است. این آموزش به تفکر و اندیشه مجرد و قعی نمی گذارد و استقلال نسبی و یا خلاقیت اندیشه را در نظر نمی گیرد.

پوزیتویسیسم ، مثبت گرایی Irrationalism

گرایشی است مبنی بر انکار از توانایی عقل و تجربه انسانی برای درک واقعیت. این مکتب مدعی است که واقعیات و ماهیت آنها از دسترس فهم انسان بیرون است و خرد نمی تواند آنها را دریابد.

پراگماتیسم pragmatism

این گرایش بورژوازی است که بر مبنای آن حقیقت عبارت از آن نیست که با واقعیت عینی تطبیق داشته باشد بلکه عبارت از آن چیز است که در عمل برای ما سودمند بوده و ما را به مقصود برساند. اصل مرکزی این گرایش سودمندی عملی است که معیار حقیقت را تشکیل میدهد، و بنابراین سودجویی را به جای حقیقت جویی مدار اعتبار میداند.

پوزیتو لیسم، مثبت گرایی Positivism

این گرایش جز از تحقیقات علوم مثبت هیچیز دیگر را مدد و اعتبار علمی نمیداند. بنابر این از تعمیم فلسفی و اندیشه تیوریک منطقی انکار میورزد و کار را سرانجام به اصالت تجربه وایدیالیسم ذهنی میکشاند. «نیوپوزیتو لیسم» که بعداً به گوته ثوینی ظهور نمود این را پذیرفت که بعضی از مباحث عام فلسفی را بر خلاف شکل نخستین آن در بر بگیرد و بایجاد یک «فلسفه علمی» نام نهاد دست بزند.

تاریخ گرایی Historism

گرایشی است که همه چیز را در هر حالت به گونه ثابت و مجزا نمیداند، و انکشاف همه پروسه ها و پدیده ها را در پیوند و تسلسل متداوم تاریخی مورد مطالعه قرار میدهد. تاریخ گرایی برای ما نشان میدهد تا در هر یکی از مراحل انکشاف متداوم تاریخی لزوم پیدایش مراحل بعدی را مشخص نماید.

تعدد گرایی Pluralism

این گرایش که ضد توحیدگرایی است عوامل متعدد را به جای یک اصل واحد در انکشاف جامعه و تاریخ موثر میدانند. گرایش مذکور در زمینه جامعه شناسی اساسی را برای انکشاف از وجود عوامل واحد تعیین کننده در جریان جامعه فراهم می کند و بنابراین تاریخ را به مثابه رویدادهای تصادفی میدانند و از قبول قوانین عینی انکشاف اجتماعی خودداری می جوید.

تقدیر گرایی، فاتالیسم Fatalism

گرایشی است مبنی بر اینکه همه جریانات اجتماعی و تاریخی پیش از پیش مقدر و تثبیت شده است، و هیچگونه عدول از آن صورت گرفته نمی تواند. این، گرایش، حرکت ارادی و فعالیت اختیاری انسان را بیهوده دانسته و به جبر مطلق می انجامد.

تکامل گرایی Evolutionism

گرایش است که فقط بر دگر-گونی های تدریجی انکشاف محاسبه میکنند و جهش های کیفی و انقلابی انکشاف که تسلسل را قطع میکند و پیشرفت قاطع را نشان میدهد، در نظر نمیگیرد.

تنظیم صوری Formalisation

شیوه ای است که محتویات دانش را از نگاه فورم و صورت مانند ساختارهای مادی مشخص و معین میسازد.

توحید گرایی، مویسم Motism

توحیدگرایی ماتریالیسم دیالکتیک مبنی بر شناخت عامل واحد اصلی در پروسه هستی و انکشاف است که به طور مثال در ساحت فلسفه، آن عامل ماده و در ساحت تاریخ آن عامل فعالیت تولیدی انسان اجتماعی و یا با کلمات دیگر شیوه تولید است که محرک اساسی کلیه جریانهای اجتماعی به شمار میرود. این گرایش ضد دوگرایی (دوالیسم) و تعددگرایی است.

خرد گرایی، راسیونالیسم Rationalism

این گرایش بر ضد اندیشه های اعتقادی و ما بعد طبیعی قرار دارد. چون تعقل را مطلق میسازد و به تجربه و عمل بهای چندانی نمیدهد. بناء بر عدم درک جوانب گوناگون و بغرنج واقعیت به تحلیل های سطحی و نادرستی میدان داده است.

دوالیسم Dualism

گرایش است، بر ضد مویسم (توحیدگرایی) که ماده و روح را هر دو مبادی اصلی می پندارد و ماتریالیسم را با ایدئالیسم آشتی میدهد.

دوگماتیسم Dogmatism

این اصطلاح به شیوه ای اطلاق می شود که احکامی را به گونه اعتقادی می پذیرد و آنرا به شکل میکانیکی و جا مده مدار عمل قرار میدهد. چون این طرز بر خورد با مسایل جهانی و انسانی مطابق با عینیت بر تحریک دیالکتیکی نیست لذا در رهنمود های مارکسیسم - لنینیسم مردود شده است.

Subjectivism **ذهنی گرایی**

این گرایش مبنی بر آنست که ساختارها و یافته‌های ذهن را جانشین واقعیت عینی ساختار و عمل ذهن را از عین استقلال دهیم.

Pluralistic Approach **روش تعددی**

عبارت از روشی است که نقش اقتصاد را بمنزله نیروی عمده و رهبری کننده در انکشاف جامعه و پروسه تاریخ نمیداند. بلکه آنرا یکی از جمله عوامل متعدد می‌شمارد و بنا بر آن زمینه را برای تردید قائل نمندی انکشاف اجتماع را هم می‌سازد.

Relativism **ریفور میسم**

ریفور میسم عبارت از آن جریان سیاسی است که مبارزه طبقه‌ای و لزوم انقلاب را نمی‌میکند و فقط به ریفورمها و اصلاحات که در بنیاد نظام سرمایه داری تأثیر ندارد دلخوش میکنند.

Revisionism **ریویژ یونیسم**

عبارت از جریانی است که می‌خواهد اصول عمده مارکسیسم - لیننیسم بدون کدام ضرورت عینی و یا علمی مورد تجدید نظر قرار بگیرد.

این جریان مبارزه طبقه‌ای را طرد میکند و تهیضت کارگری را از سلاح تیوریکی محروم می‌سازد.

Structuralism **ساختار گرایی**

در تاریخ نگاری بورژوازی گرایشی است که عناصر یا ساختارهای اجتماع را جدا از پروسه عمومی تاریخ مورد بررسی قرار میدهد. این گرایش انکشاف پر تحرک جامعه را رد میکند و نهادهای اجتماع را بمنزله چیزی که برای ابد برقرار و ثابت میماند، مطلق می‌سازد.

Scepticism **شک گرایی**

یک مفهوم فلسفی است که امکان هر گونه دانش عینی را در باره واقعیت مورد شک و تردید قرار میدهد. بنابراین هرگز ممکن نیست تا شناسخت حقیقی را که خالی از شک و شبهه باشد، بدست آورد.

عینی گرای بی Objectivism

نگرشی است یک جانبه و مطلق گرایانه . این طرز تفکر معتقد است که شناخت علمی باید در سرحد خود فاکت ها و اشیا و آنچه عینیت دارد متوقف گردد و نمی تواند و نباید به ارزیابی انتقادی و باستانتاج چابدار و ایدئولوژیک منجر گردد . عینی گرای بی را نباید با قضاوت عینی (عینی گری) اشتباه کرد . زیرا اینگونه قضاوت به معنای آنست تا هنگام بررسی از تمایلات و پیش داوریها جلوگیری نماییم .

فاکت تاریخی Historical Fact

فاکت در زمینه مباحث تاریخی به معنی رویداد ، سانحه و واقعه ترجمه شده می تواند « فاکت های تاریخی » یعنی به شکل جمع بکلی در زبان مابعدالطبیات « حقایق تاریخی » صد در صد افاده می شود . اما شکل مفرد آن یعنی افاده « فاکت تاریخی » به کلمات « حقیقت تاریخی » داخل سبک مروج زبان تاکنون نشده است . چون از یک طرف این اشکال لفظی در میان بود و از طرف دیگر کلمه فاکت از چندین پایین طرف در نبسته ها ی مارواج یافته است ، بناء مرجع دانستیم تا این کلمه که بمعنی خاصی در زمینه تاریخ مورد استعمال بین المللی قرار گرفته است ، به شکل اصلی آن در متن ترجمه حفظ نمایم .

گرایش مرکزیت اروپا Eurocentrism

گرایشی است که قاره اروپا بنا بر احساس ملی و نژادی مرکز پرورسه تاریخ میدانند و آنرا از مسیر عمومی تاریخ جهان جدا می سازد .

منبع تاریخی Historical Source

برای افاده « منابع تاریخی » کلمات مروج « مدارک تاریخی » به شکل جمع در زبان ما استعمال می گردد . اما شکل مفرد آن یعنی (مدرك تاريخ) بمقایسه « منبع تاریخی » تا ما نوسازیده می شود . بنا بر ملحوظات لفظی و معنوی ، اصطلاح منبع تاریخی را که هم به شکل مفرد و هم به شکل جمع در افاده مفهوم به اصطلاح بین المللی متذکره قرابت کامل دارد ، ترجیح داده ام . منبع تاریخی بنا بر تعریفی که در

باره آن به عمل آمده عبارت از هر پدیده ای است که توسط انسان ساخته شده و یا در نتیجه فعالیت او به وجود آمده و در آن معلوماً به نظر می آید که مورد استفاده و پژوهش تاریخی قرار میگیرد.

منفعت گرایی Utilitarianism

تیوری بورژوازی است، در زمینه امور اخلاقی که منفعت و سود مندی یک عمل را معیار اخلاقی بودن آن میداند.

نسبت گرایی Reformism

این گرایشی است که شناخت حقایق عینی را رد میکند و دانش را بیانگر جهان عینی نمیداند.

نیپیلیسم Nihilism

گرایش فلسفی است مبتنی بر انکار و نفی مطلق هر گونه ندیشه های مثبت، در روسیه پیش از انقلاب اکتوبر جریان یافته بود که عقیده داشتند باید تمام نهاد های موجود جامعه بکلی از میان بر داشته شود و به جای آن بر مبنای اصول جدیدی مطلقاً سر از نو اعمار گردد.

هولیسیم Holism

گرایش ایدئالیستی « فلسفه جامعیت است ». بر طبق این گرایش دل به اجزاء خویش تجزیه ناپذیر بوده و « عامل کلیت » غیر مادی و قابل شناخت نمایی باشد.

یاد داشت ها:

الف - در تهیه تفسیر واژه های متذکره از خود توضیحات مندرج در کتاب وار آناری مانند:

A Dictionary of Philosophy, Progress Publishers,
Moscow, 1967;
Social Sciences, Issue No. 4, 1983.

واژه نامه سیاسی - اجتماعی «امیر نیک آیین»، بنیاد آموزش انقلابی، احسان طبری، و بعضی دیگر استفا ده نموده ام.
ب- اکثر اعلام رجال در پیاپی هر مقاله در قسمت ماخذ بحروف لاتین درج گردیده است. اما بعضی از آنها که در ماخذ نیامده در پاورقی به حروف لاتین نوشته شده است.

مقدمه

اكاد مسين ژوكوف (۱۹۷۰ - ۱۹۸۰) اين دا نشمند بر جستـه شو روي ، دوره ز نـدگي خود را به صفت يك مورخ در سالها ي ۱۹۳۰ پانشر يك سلسله مقالات كه پيرامون رخدادهاي جاري در ساحت انكشاف اجتماعي وايديالوژي جاپان مي نوشت ، آغاز نمود.

بدنبال آن به مطالعات و تحقيقات گسترده يي در مورد تاريخ روابط بين المللي ، انحلال سيستمهاي استعماري و در باره قانو نمنديها ي نهضت آزادي بخش ملي در كشورهاي روبه انكشاف پرداخت.

مسائل تيويك درز مينه علم تاريخ بويژه طي بيست و پنجسال اخير زندگيش بيشتر به منزلت موضوعات مورد علاقه علمي او نمايان گرديد . وي به پاس خدمات ممتاز در امر انكشاف علوم اجتماعي بدريافت مدال مطالبي كارل ماركس ناييل آمد.

اكاد مسين ژوكوف نه تنها از يژو هشگران بر جسته به شمار ميرفت بلکه همچنان سازمانده براننده اي بود كه در سازماندهي امور علمي سهمي بسزاداشت . ژوكوف براي چندين سال بعنوان آمر مهمترين مراكز اكادمي ايفاي وظيفه ميكرد كه از آنجمله دركسوت

آمریت انستیتوت اقیانوس آرام، معاونت ریاست انستیتوت شرق شناسی و از سال ۱۹۶۸ به اینسو بعنوان آمر انستیتوت تاریخ جهان شاغل و ظایف علمی بوده است. همچنین به صفت آمر بخش علم تاریخ اکادمی علوم اتحادشوروی در امرپی ریزی، سازمان دهمی و محتوی کاوشهای اینساحه تأثیرات چشمگیری گذاشته و فعلاً نه در همچونشرات سترگی ما نند تاریخ جهان (در چندین جلد) و دایره امعارف تاریخ شوروی سهم از زنده گرفته است موصوف به عنوان رئیس کمیته ملی تاریخ دانان شوروی در امر تقویت همکاری بین المللی میان مورخان که در مساحه تاریخ بشری مطالعاتی به عمل می آرند، فعالیت های زیادی نموده است .

اکادمسینژو کوف کمی قبل ازدرگذشتن، رونوشت همین کتاب «میتودولوژی» تاریخ را برای چاپ فرستاد. مابترجمه بخشهای مهم آنرا به نشر می رسانیم.

به عقیده این دانشمند، تاریخ علم طی چندین دهه گذشته به گردآوری مقدار زیادی از مواد فاکت های (حقایق) تاریخ توفیق یافته که استنباط احکام کلی (تعمیم) را ایجاد میکند. بناءوی این موضوع را در برابر خود قرار داد تا همین مواد از لحاظ تئوری و فشرده ای نتایج کارهای مورخان شوروی را در قسمت اندوخته های احکام کلی به شکل خلاصه تدوین نماید.

بخش اول این کتاب زیر عنوان «تاریخ بمثابه یک مضمون علمی» با توضیح مشخصه موضوع علم تاریخ آغاز میگردد. مولف براین نکته تأکید میکند که هر چند انکشاف تولید و فعالیت های زحمت کشی مردم، پایه و نخستین عامل حرکت اجتماعی را تشکیل میدهد اما اختوی آن فقط در همین حد پایان نمی یابد. پروسه تاریخ بیشتر ازین غنی تر است.

یگانگی پروسه تاریخ به سطح جهانی ما هیت خویشرا درقوانین عمومی انکشاف اجتماعی نمایان میسازد. این گمان نادرست خواهد بود که چنین یگانگی مستلزم وقوع مطلق همانگونه اشکال مشخص است که قوانین عمومی خود را طی آن نمودار میکند. آنها باین معنی نیست تا انکشاف را در همه موارد یکسان و همانند دانست .

پروسه تاریخرا به صورت يك كل نمى توان بدون بر رسی همه اجزاء
تر کيبي درز مينه عمل متقا بل آنها درك نمود.
مخصوصا هم كردار اجتماعى توده هاى مردم يك دوران معين
وهم گزینش موقف انفرادى خود در جامعه توسط يك شخصیت
تاریخی، هر دو اموری اند که بیشتر از طریق زندگى معنوى همان دوران
یعنى از طریق بر خورد جارى در همان دوران میان نظریات و ستنى
که به میراث باقیمانده است، تعیین میگردد. ازینرو شعور اجتماعى
و فرهنگ در مجموع، بدون شك برخی از موضوع علم تاریخ را
تشکیل میدهد.

البته این گونه طرح مسأله با آن «روش تعددى» هیچوجه
مشترکى نداشته که امورات اقتصادى را به عنوان پایه بنیادى ندا نسته و
فقط آنها را بمنزله یکی از عوامل روش متعدد پروسه تاریخ مى نگرد.
مفاهیم روش تعددى هیچگونه توضیح دقیقى را پیرامون هیچیکى از پدیده
هاى تاریخى در بر ندارد. زیرا این مفاهیم لاجرم بسوى «ذهنى گرایى»
دالالت میکنند. کسانی که همچو موقفى را در پیش میگیرند با اساس
تمایل عندى آن عوامل را بر (مى گزینند) که به عقیده شان نقشى را
در آن قضیه مشخص مورد نظر داشته است.

امور تاریخ چه از نگاه تجربى (امپیریک) و چه از نگاه منطقی باشد،
در تحلیل نهائى باهم انطباق مى یابد. اما این حکم فقط در تحلیل
نهائى صدق میکند زیرا تاریخ جهان پروسه انکشاف بشرى است
که بنهایت پیچیده بوده و هر چیز دیگر است جز آنکه روند مستقیم
پنداشته شود. اگر منطقی (یعنى قوا نین عمومى انکشاف) و تاریخى
(یعنى مظاهر تجربى همین انکشاف در حالت همه آمیخته گیهاى موارد
گونه گون منفرد) از هر نگاه بین هم مطابقت کامل میداشت، در
آنصورت لازم نمى بود تا تاریخ علم به منزله موضوع خاصى
بمیان آید زیرا آنوقت تاریخ و علم با هم مطابقت خواهند داشت.
ولى در واقعیت امر، تاریخ خصلت مختص به خود را دارد.
تاریخ به کاوشهاى همانرا همبى بسیار پر پیچ و نا مشخصى مى
پردازد که طى آن قوا نین عمومى انکشاف، خود را ظاهر ساخت و
بشریت در مسیر شان پیش مى رود. کاوش همین انواع گونه گون

که عوا مل ظهور و ویژگیهای مشخص و روندهای جاری را (که به ارتباط امروز منظور از آن پیشگویی در باره انکشاف آینده می باشد) آشکار مینماید یکی از ساحات مهم تاریخ و پایه مباحثه علم تشکیل میدهد. انکشاف اندیشه تاریخ و میتسودهای نوین پژوهش امکان آنرا فراهم میسازد تا حقایق نوینی را در آن مواد معلومی مشاهده نمود که بارها مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. موضوع کاوش تاریخ چیزی نیست که آنرا برای هر زمان متحجر و تغییر ناپذیر دانست.

در فصل بعدی، اکادمیسین ژوکوف تیوری شناخت را در زمینه علم تاریخ مورد بررسی قرار میدهد تاریخ بوسیله مردم ساخته می شود و لی همین تاریخ است که همچنان به وسیله مردم نگاشته می شود. این امر به موجب اجتماعی مورخ تعلق میگیرد که رویدادها را بر مبنای تحلیل خویش درست و یا نادرست درک نموده و طبق آن تفاسیر عینی و یا غیر عینی را به وجود می آورد.

تاریخدانانی که از اندیشه ماتریالیسم تاریخی پیروی میکنند از طریق چهار تبیینی مشترک و ایدئالوژی مشترک و بنا بر آن بنا کار برد میتودولوژی و واحد در راه شناخت تاریخ باهم متحد شده اند، حتمی نیست که باید حقایق و پدیده های معین تاریخی را یکسان ارزیابی نمایند. این امر هرگز دلیل آن نیست که علم مارکسیستی تاریخ در امر «درست نمایی» ناتوان و یا ناکافی بوده است. نویسنده کتاب تاکید میکند که خود تقسیم علوم به «درست» و «نادرست» در معرض انتقاد قرار دارد. اختلاف عقاید گواه این حقیقت است که اندیشه مارکسیستی تاریخ به طور مداوم در حال رشد بوده و این رشد بدون مقابله و مقایسه آراء مختلف و بدون مباحثات و مناقشات علمی امکان پذیر نمی باشد.

ژوکوف جزئیات محتوی عمل متقابل میان پرسش های میتود تاریخ و جبرگرایی (دیتر مینسم) را بر پایه تیوری شناخت مارکسیستی توضیح داده و بر لزوم تدوین میتودهای مخصوص پژوهش (که ما را به درک همین پرسشها میرساند) و نیز بر نقش فرضیه ها در ساختار شناسایی تاریخ ابراز تاکید مینماید.

کتاب ژو کوف از اکثر جهات شامل مباحثات و مناقشات می باشد. وی دیدگاه مخالفان را طور انتقاد می مورد تحلیل قرار میدهد. نامبرده فصل جداگانه ای را «به نبرد افکار در علم تاریخ» اختصاص داده که از طریق نگاه به گذشته تصویری را از اندیشه تاریخ دو سده بیستم ترسیم نموده و باین وسیله توانسته است تا خصلت موثر، خلاق و خوشبینانه روشمار کسبستی را در امر پژوهش دورانهای گذشته نمایان سازد.

بخش مرکزی کتاب به شرح مشخصه قانونمند یهای پروسه تاریخ اختصاص یافته است. مولف طی استدلالی نشان میدهد که تیوری فرما سیون های اجتماعی، اقتصادی پایه اساسی درک ماتریالیستی تاریخ را تشکیل میدهد.

دیگر گونی متوالی و بی در پی فرما سیون های اجتماعی «اقتصادی یکی از قانونمند یهای عمومی سوسیولوژیک است. کشف همین نکته تاریخ را به علم عینی مبدل ساخت که تنها سیسرا انکشاف را ثبت و یا مجدداً آنرا بازسازی کرده بلکه توضیح آنرا نیز انجام داده می تواند.

مفهوم «فرما سیون اجتماعی - اقتصادی» مقوله چند بعدی است که از یگانگی تجزیه ناپذیر این سه عنصر ترکیبی نشئت می نماید.

۱- نیرو های تولیدی .

۲- روابط تولیدی متناسب بآنها.

۳- روابط پایه آن روابط بمیان می آید.

هر یکی از فرما سیون های اجتماعی، اقتصادی، مرحله ای است خاص و معین تاریخی که در راه پیشرفت بشریت از شکل زندگی پایینتر به شکل بالاتری قرار دارد. این مقوله منطقی در برگیرنده اشکال مختلف اورگانیسماهای مشخص اجتماعی است که در سطح واحد انکشاف تاریخی قرار داشته باشد. تعدد واقعی انواع گونهگون که فرما سیون اجتماعی - اقتصادی طی آنها ظهور یافته می تواند، امکان این سخن را بمیان می آرد تا آنرا «یگانگی در گونه گونی»

خواند .

تضاد های این یگانگی و مبارزه مداوم درونی (که نیرو های محرك انكشاف فرما سیون را تشکیل میدهد) هیچگونه زمینه شك و تردیدی را در مورد این حقیقت که فرما سیون سیستم واحدی بوده و اجزاء مختلف ترکیبی آن با هم ارتباط متقابل داشته، نمی تواند فراهم کند.

ژوکوف باید یرش شیوه دو گماتیک و مجرد نظری در مورد تاریخ فرما سیون های اجتماعی، اقتصادی اکیدا ابراز مخالفت میکند . لازم به توضیح نیست که حتی در طبیعت پروسه های «خالص شیمیایی» وجود ندارد، چه رسد به جامعه که دریافت همچو پروسه ها در آن به مراتب بیشتر ناممکن مینماید. مادر سر تاسر تاریخ جهان مشاهده می کنیم که فرما سیون های اجتماعی، اقتصادی موجود و همزمان با هم یکسان نبوده و از لحاظ خصلت با هم مغایرت دارند . در کلیه فرما سیون های خصوصیت آمیز بقایای بسیار کهنه روابط اجتماعی وجود داشته است .

تاریخ مشحون از نمونه های زیاد اشکال روابط «فرسوده» اجتماعی - اقتصادی است که از جمله مشخصات انواع مختلف سازمانهای اجتماعی به شما رمی آید . گاهی این امر به زیست با همی موقت ساختارهای مختلف اجتماعی تعلق می گیرد که در اثنا آن بقایای فرما سیون اجتماعی، اقتصادی کهنه یکجا بارو بسط بسیار پیشرفته تولید و با ساختار نوین و حاکم که از طرز تولید نمایندگی و فرما سیون جامعه معین راتعیین میکند، موجودیت خود ادامه میدهد .

در همه موارد باید به خاطر داشت که هر فرما سیون اجتماعی - اقتصادی خصوصیت آمیز یک اورگانیزم زنده و انکشاف کننده می باشد که از بین مراد ل طبیعی آغاز، رشد، پختگی و زوال می گذرد .

عدم همگونی «هم از لحاظ زمان و هم از لحاظ مکان» میان اشکال مشخصی که طی آن فرما سیون خاصی به خود شکل میگیرد امری است ممکن و طبیعی.

مقوله «فرما سیون اجتماعی-اقتصادی» نه تنها پژوهنده را این توانایی می بخشد تا محتوی واقعی جا معه مورد بررسی را تثبیت ، سمت انکشاف و ماهیت تضاد های درونی آنرا به شکل در سنت درک کند بلکه همچنان قادرش می سازد تا مقام آن جامعه معین را در میان پروسه تاریخ جهان معلوم نماید.

ژوکوف به طور مرتب و منظم امکانات تطبیق مقوله «فرما سیون اجتماعی - اقتصاد ی» و هم قدرت این مقوله در امر توضیح امور را مربوط به سطوح مختلف پژوهش و پژوهش هنگام ارزیابی تاریخ بر حسب ملا حظات «زمانی (کرونولوژیک)» و «مکانی» مورد بررسی قرار میدهد.

در بخش سوم موناگراف مساله ورزیدگی تخصصی و کار شناسی پژوهنده را تحت عنوان «آزمایشگاه پژوهشگر» مورد بحث قرار داده و در فصول «فاکت تاریخ» و «منبع تاریخ» ژوکوف ضمن تاکید بر لزوم تخصص عالی و مهارت کامل در طرح ارایه مطالب میگوید که همه این اوصاف باید پیوندی با جهان بینی مورخ داشته باشد.

دانشمند موصوف با شرحی درباره پیوندهای متقابل و متعدد که بین دوران تاریخی و علم تاریخ وجود دارد ، اثر خود را خاتمه می دهد. از نظر دانشمندان مارکسیست تاریخ و «دوره زمانی» هر گز از هم جدا نشده بلکه همیشه به شکل اورگانیک بهم آمیخته و جدایی ناپذیرند . به مفهوم عام « دوره زمانی» عبارت از ادامه پروسه پیشرونده تاریخ است و به مفهوم خاص عبارت از شناسایی تاریخ و وقواین آن می باشد که در کار تنظیم آگاهانه و اداره بهتر پیشرفت کنونی جا معه تسهیلاتی را فراهم میسازد.

مطالعات ژوکوف نظر مارکستی را دایر بر یگانگی و تداوم تاریخ بشری توضیح نموده و همچنان خصلت آفریننده کارهای ارزشمند تاریخ دانان شوروی را به اثبات میرساند.

ژ. اودالتسوا

آمرانستیتوت تاریخ جهان در اکادمی علوم اتحاد شوروی
و عضو وابسته اکادمی علوم اتحاد شوروی.

بخش اول - تاریخ به مثابه يك مضمون علمی .

موضوع علم تاریخ

تاریخ علمی است که به کاوش گونه گونی اشکال تکامل اجتماعی می پردازد. و امکان شناخت راه های پیچیده را که توسط بشریت پیموده شده ، فراهم میسازد. تاریخ مانند هر یکی از جمله سایر علوم ، به غیر از تنظیم شناخت عینی بر پایه اسلوب معین و بدون تعمیم تئوریک مواد تجربی (امپیریک) و بررسی اصل ماهیت پدیده های مورد پژوهش از طریق توضیح قوانین درونی که بر این پدیده ها حاکم بوده ، نمی تواند وجود داشته باشد.

فقط با پیدایش مارکسیسم ممکن شد که گذشته بشریت به موضوعی مبدل گردد که در باره آن مطالعات علمی انجام شده می تواند معیار های عینی قابل اعتبار و میتود های خاص پژوهشی را کسب نماید . البته ، اندیشه پردازان پیش از مارکس بارها از خود پرسیده بودند که آیا جامعه بشری به حالت بی نظمی بگونه آزادویی جلو انکشاف میکند و آیا اینکه همین انکشاف بر طبق قوانین معینی صورت می گیرد . آیا یک کشور ، یک ملت و یک قبیله جدا و مستقل از سایر کشورها ، ملتها و قبیله ها انکشاف میکند ، و یا اینکه با وصف همه تفاوتها چیز مشترکی بین هم دارند ؟ اکثر اندیشه پردازان

همچو سوالا تی رامطرح کرده اند پاسخها یی که درز مینه ارائه شده گا هگا هی خیلی جالب تو جه و قابل ملاحظه است.

نمایندگان مکاتب تاریخ در زمان پیش از مارکس فر ضیه های گونه گونی را در راه تلاش جهت توضیح کردار توده های بزرگ مردم در وقایع مهم تاریخ و هم جهت توضیح نقش شخصیت های برجسته تاریخ بارها مطرح نموده اند .

اکثر مورخان والا مقام نخستین سالها ی سده نهم به شناخت موجودیت طبقات اجتماعی و حتی بدرك مبارزه طبقاتی پی برده بودند . مگر هیچیکی از جمله آنان پاسخ درستی رابه این سوال داده نتوانست که: چرا طبقات بمیان آمده چه عوامل نهفته وجود دارد که اعمال مردم را زیر نفوذ خود داشته و مردم را تلقین میکنند تا به مبارزاتی دست زده و شعار های گونه گونی را مبنی بر ارمانها و ایدال های سیاسی و اجتماعی خویش به پیش کشند.

اندیشه پرداز بزرگ به نام «سن سیمون» انکشاف دانش رابه عنوان بزرگترین عنصر پرو سه تاریخ میدانست . چون در زمان پیش از «سن سیمون» چنین عقیده حاکم بود که ما هیت بشری تغییر ناپذیر است ، ازینرو گذار به نظرتکا مل و شناخت این حقیقت که ایدال (ارمان) های بشری دگرگون شدنی است، گامی بود که به پیش برداشته شد. ولی بهر حال «سن سیمون» نتوانست عا ملا انکشاف دانش را توضیح نماید و بالاخره به آن عقیده توسل جست که این امر از خصوصیات بشر است که درراه تکمیل خود جدوجهدی به خرچ میدهد.

در علم تاریخ پیش از زمان مارکس تمایلی جریان داشت تا انکشاف مشخص يك جا معه ویاسایر جوامع بر پایه دلایل عندی موردپسند تفسیر و توضیح گردد . بر سبیل مثال ، مدت طولانی کوشش به عمل می آمد تا خصلت مخصوص تکامل بعضی از جوامع و حتی مجموع تمدنها بر مبنای ویژگیهای افکار مذهبی، پیچیدگی های ساختار در جات مقام اجتماعی و استحکام خاص مناسبات کمونی و قبیلوی آنها توضیح نمایند. لیکن مارکس نخستین کسی بود که پاسخی علما به اثبات رسیده را در برابر مسایل مهم راجع با مر

تحقیق و بررسی گذشته فراهم نمایم.

وی با استفا ده از مو فقیه ها و اندو خته های پیشین اندیشه های پیشرفته اجتماعی به کار آغاز نمود و اصول خود را در مورد تحلیل تاریخ توسعه داد. «لنین» بارها تاکید نموده که مارکسیسم از نگاه خصلت خویش «انتزاعی» نیست و نه هم نوعی از تیوری بوده که در وجود خود متمرکز و متحجر گردیده و در گوشه جدا از روند بزرگ انکشاف تمدن جها نی ظهور کرده است. وی خاطر نشان میکند که بر عکس «نبوغ مارکس اصلا در این است که وی پاسخهایی را در برابر آن پرسشها فراهم مینماید که توسط مغزهای پیشین بشریت قبلا مطرح شده است» (۱).

مارکسیسم با جدو جهد فراوان به حل مسایلی توفیق یافت که در طول سده ها بدون توضیح مو ر د پذیرش ، لاینحل مانده بود. خصوصیات و نکات بنیادی این دست آورد قرار آتی است :

طرق رفع نیازمندی های انسانی که در جامعه زنده می کند وهم تا اندازه زیادی ، خود نیازمندیهای حیات مابرسبب مشخصات آلات و وسایلی تعیین می گردد که در اختیار انسان قرار داشته و به کمک آن زیست میکند. مجموعه این آلات و وسایل و مهارت استعمال آنها مقوله نیروهای تولیدی را تشکیل میدهد که در زنده گی بشریت اهمیت خاص و قاطعی دارد.

مارکس می نویسد: «بنابر این روابط اجتماعی که در داخل آن افراد به تولید می پردازند ، یعنی روابط اجتماعی تولید با تغییر و انکشاف وسایل مادی تولید ، یعنی نیروهای تولید ، تغییر ، و تحول می یابند. روابط تولید در مجموع خود آن چیزی را تشکیل میدهد که روابط اجتماعی یا جامعه نامیده می شود، و به طور مشخص آن جامعه ای که در یک مرحله معین انکشاف تاریخی قرار داشته و جامعه ای که دارای خصلت ویژه و متمایز هست» (۲).

درك ماركسيستی پروسه تاريخ ازين حقيقت منشاء مي گيرد كه با توسعه و تكميل و سايلو ابزا رهاي كار و انكشاف توليد مادي بشريت مر حله بمر حله راهي را از حالت ابتدايي به اشكال عاليتر و بيشتر مترقي درز مينه هستي و شعور اجتماعي مي پيمايد. ماركس به كشف اين حقيقت نايل آمد كه پيدايش هر گو نه نهادهاي اجتماعي و يا سياسي و پيدايش هر گو نه نظريات فقط بر حسب منافع معين اقتصادي اين و يا آن قشر كه از نهادها و نظريات و يژه اي نگاهداري و پشتيباني ميكنند ، توضيح شده مي تواند . به عقیده او « انا تو مي چا معه مدني بايد در اقتصاد سياسي جستجو شود » (۳) .

كشف نظريه ما ترياليستي تاريخ كه بمو جب آن شرايط عيني توليد نعم مادي ، اساسي ربراي كليه فعاليت هاي انسان به وجود مي آورد يكي از بزرگترين شا يستكي هاي ماركس مي باشد. اين كشف شا لوده علم تاريخ را گذاشت و شيوه علمي را جهت بر رسي امور تاريخ فرا هم نمود كه به قول نئين «تاريخ باو صف همه گو نه گونيها وضد و نقيض هاي فراوان بازهم بمثابه پروسه و ا حدي ذ ريعه قوانين معين اداره ميگردد» (۴) همين كشف ممكن ساخت تا انكشاف اجتماعي رابه مثا به پروسه عيني ، طبيعي ، تاريخي ، مورد تحليل و تجزيه علمي قرار داد.

چه چيز يست كه شا لوده اي يگا نكي پروسه تاريخ جها ترا با وصف گو نه گونيهاي آن تشكيل ميدهد ؟

شرط قطعي براي زيست ، و انكشاف هر ملت ، هر جمعيت ، و همچنين هر چا معه به صورت يك كل رفع نياز مند يهاي مبرم زندگي است كه از آن جمله غذا ، لباس ، ومسكن در پيشا پيش آنها قرار دارد . يكي از وظايف علم تاريخ اين است تا توضيح كند كه شيوه هلي مختلف در رفع اين نياز منديها چگونه تاثيراتي را بر روا بسط اجتماعي ميگنارد و اين روا بسط چگونه شكلي به خود مي گيرد.

بر رسي تكامل پيشرونده جامعه بشر ي و استنباط مفاهيم قانون مندي از روي مطالعه ملل و كشو رهاي زمان گذشته واقع در مرحله همگون انكشاف اجتماعي ، دانش مندان را قادر ساخت تا مرا حل مهمي را در راه پيشرفت بشريت بر طبق سطوح معين انكشاف توليد

مادی جا معه درك و تشخیص نمایند. اصلا دگر گونی همین سطوح است که عمو می ترین جهت حرکت پیشرو نده جا معه رانشان می دهد.

بهمه حال، انکشاف تولید، و فعالیت تولیدی انسان هر چند شالوده پیشرفت اجتماعی را تشکیل داده و نخستین عامل آن بشمار می آید، ولی تمامی محتوی فقط با آن پایان نمی یابد. پروسه تاریخ خیلی غنیتر از آن است. «انگلس» در پایان سده گذشته در حالیکه مارکسیست های کاذب را، که مایل نبودند هیچگونه روابط دیگری را به جز از روابط اقتصادی در جا معه، مشاهده کنند، مورد استهزاء قرار میدهند، چنین خاطر نشان نموده است: «وضع اقتصادی زیر بنا را تشکیل میدهد ولی عناصری که در آن رو بنات اشکال سیاسی مبارزه طبقه ای و نتایج آن یعنی: نهاد هاییکه توسط طبقه پیروز مند بعد از یک فترت پیروز مندان و غیره تاسیس میگردد، اشکال حقوقی و حتی انعکاسات همه این مبارزات واقعی در اذهان شرکت کنندگان، تیوریهای سیاسی، حقوقی و فلسفی، افکار مذهبی و انکشاف بیشتر آن به شکل سیستمهای احکام دوگما تیکی - همچنین تاثیر خود را بر روند مبارزات تاریخی می گذارد. و در بسیاری موارد بمثابه عاملی در امر تعیین اشکال آنها از همه موثر تر میشود. بین همه این عناصر عمل متقابل جریان دارد که طی آن، در میان مجموعه بزرگ تصادفات بی پایان (یعنی امور و ورویدادها بی که ارتباط متقابل درونی آنها از ساحه ثبوت آنقدر دور و یاناممکن بوده که ما آنها را غیر موجود و یاناچیز تصور کرده می توانیم) حرکت اقتصادی بالاخره خود را به صورت یک ضرورت (جبر) ظاهر میسازد. اگر این گونه دشواری نمیداشت، تطبیق تیوری در مورد هر دوره تاریخ آسانتر از حل معادله درجه یک می بود.» (۵).

انگلس حین تذکر پیرامون نقش اصلی و تعیین کننده اقتصاد، بر لزوم شیوه دیالکتیکی در امر تحلیل پروسه تاریخ و در کار بررسی درست تعلق و پیوستگی با همی میان شکل و مضمون ابراز

نظر میکند. رو بنا بر ما تب از آن حالت دور تر قرار دارد تا آنرا يك عنصر پاسیف (غیر فعال یا منفعل) دانست: رو بنا از طریق زیر بنا تعیین میگردد و به نوبت خود توانایی آنرا دارد تا به گذاردن، تأثیرات خویش بالای زیر بنا ادامه دهد. مارش متحد حرکت جا معه که فقط در تحلیل نهایی ذریعه عوامل اقتصادی اداره می شود هرگز در خط مستقیم قرار ندارد. گو نه گو نیهای فراوان در قسمت اشکال خاص واقعی تاریخ از روند آن منشاء میگیرد. بنیانگذاران کمونیسم علمی بارها همین پرسش را توضیح داده اند. علم مارکسیستی تاریخ کار خود را صرفاً به تحلیل جنبه های اقتصادی زندگی جامعه محدود نمی سازد. این کار با وصف کلیه اهمیت که دارد، اما انجام آن پاسخی را در قبال مسأله یافتن علل پیدایش هر گو نه اشکال واقعی مبارزات طبقه ای، و جمله پدیده های اجتماعی و ایدیا لوجیک که پیشرفت جا معه را تندو یاکند می سازد فراهم کرده نمی تواند.

محتوی سیاست از پیش ذریعه سازمان اجتماعی تولید تعیین میگردد و اصلاً در همین جا سرچشمه نقشی قرار دارد که به خصوص فعال می باشد. سیاست که حرکت نبض آن از اقتصاد منشاء می گیرد و به آن تعلق می یابد، به خاطر (نمایندگی) وسیعی از منافع اقتصادی دارای ریشه های عمیق بیشتر مقام حاکمی را در زندگی جامعه بدست می آرد.

یگانگی پروسه تاریخ جهان طی عمومی ترین قوا نینی که بر انکشاف اجتماعی حاکمیت دارد، نمودار میشود. این تصور نا درست خواهد بود که همین یگانگی را سبب پیدایش حتمی اشکال مشخص مبارز قوا نین عمومی دانست.

مارکس در اثر کاپیتال می نویسد: «زیر بنای واحد اقتصادی — یعنی واحد از نگاه شرایط عمده به خاطر شرایط مختلف تجربی (امپیریک) بی شمار، محیط طبیعی، روابط نژادی، تأثیرات تاریخی بیرونی و غیره مانع بروز گو نه گونیها و درجات متفاوت در چهره اشکال آن نمیکردد و آن اشکال مختلف فقط از طریق تحلیل

امپیریک همان شرایط تشخیص و معلوم شده می تواند» (۶) قوانین
انکشاف اجتماعی دال بر آن نیست که این انکشاف در همه موارد یکسان
و همانند بود هاست. شناخت پروسه تاریخ به صورت یک کل
بدون بررسی عمل متقابل که میان کلیه اجزاء ترکیبی آن جریان دارد،
ناممکن است.

لازم به تذکر نیست که این شیوه هیچوجه مشترکی با همان
روش تعددی ندارد که نقش اقتصادرانه به منزله نیروی رهبری کننده
در پروسه تاریخ بلکه آنرا فقط به مثابه یکی از جمله سایر عوامل می
داند. اندیشه های روش تعددی در باره هیچیک از پدیده های
تاریخی توضیح عمیقی رانمیدهد، زیرا این اندیشه ها در نتیجه لاجرم
به ذهنی گرایمی انجامد. پیروان اینگونه اندیشه ها بنا بر تمایلی
عندی آن عواملی را بر «میگزینند» که به عقیده شان نقش معینی را در
این مورد خاص بازی میکنند. آنان قادر نیستند تا قانونمندی های
انکشاف اجتماعی را تشخیص کنند، زیرا مواد اساسی ثابت
شده و یا معیارهای متین برای همین مقصد در دست ندارند.
چسپیدن به روش تعددی گرایمی در نتیجه به (امپرسیسیسم) مثبت گرای
مبتدال منجر میگردد که امکان هرگونه تعمیم را رد میکند.

توحید گرایمی (مونیسیم) دیالکتیکی - ماتریالیستی که بمقابل
تعدد گرایمی قرار دارد، مبنی بر شناخت این حقیقت است که فعالیت
انسان اجتماعی مضمون (محتوی) عمده پروسه تاریخ را تشکیل
میدهد. عنصر پیوستگی در زندگی هر جامعه طرز تولید آن است که
وحدت نیروهای تولیدی را با روابط تولید که در آن نیروها نهفته
است، تمثیل می کند. در واقعیت امر این انکشاف طرز تولید است
که حد نهایی و وضع جامعه، درجه رشد دزونی و استحکام آنرا
تعیین می کند، و راهی بسوی دور نماهای امید بخش و پیشرفت
های مزید جامعه را می کشاید. تحریک نیروهای تولیدی مستقیماً
بر روابط تولید که متناسب با آنها بوده تاثیراتی می گذارد. هر دوی
شان همواره بین هم عمل متقابل نموده و همدیگر را تحت تاثیر
قرار میدهند. هم طبیعت و هم جامعه هر دو طی حرکت ابراز وجود
می نمایند و هیچگاه در حال توقف قرار نمی گیرند. بنا بر این نیازی

به يك شيوۀ تاريخی است كه آنها را مورد بررسی قرار دهد بهمین مفهوم مارکس وانگلس گفته است كه آنان «فقط علم واحدی را می شناسند كه عبارت از علم تاریخ است» (۷)

نقش تعیین کننده طرز تولید در پروسه تاریخ و اهمیت انقلاب ساز نیروهای تولیدی هرگز چنین مفهومی نداشته كه آنها بخودی خود انكشاف جامعه را زیر تا نیرو نفوذ خود میگیرد. اینكه فعالیت های انسان در حد نهایی ذریعه عوامل اقتصادی تعیین می گردد (یعنی جبرگرایی اقتصادی) هیچ وجه مشترکی با تقدیرگرایی (فاتا لیسم) ندارد. تاریخ بوسیله مردم كه تلاشهایی را در راه نیل به هدف و غایه معین به عمل می آورند، ساخته می شود. ماهیت جبرگرایی اقتصادی عبارت از این است كه آزادی اراده انسان در واقع توسط شرایط اجتماعی - اقتصادی و طبیعی كار محدود شده است. فرد نمی تواند بر سطح موجود امكانات مادی جامعه معین و یابر محیط اجتماعی كه با آن بستگی دارد، غلبه حاصل كند. این امر، در تحلیل نهایی، قطع نظر از اراده او بر سبیل جبر (ضرورت) رخ میدهد كه «اصلاح» نام نهاد را مورد انتخاب قبلی كه اگر اشتباه آمیز باشد، صورت میگیرد. بدین طریق پرنسیب جبرگرایی اقتصادی در زمینه انكشاف اجتماعی خود را ظاهر می سازد. اگر گزینش آزادانه هدف و وسایل نیل به آن، بر مبنای شناخت واقعیت و یا لاقبل بر مبنای شناخت اشرافی ولدنی روند عمده انكشاف (یعنی بر طبق قانونمندی آن) به عمل آید، در آن صورت همچو گزینشی بعنوان موفقیتی محسوب شده می تواند. اینجا آزادی عمل به صورت يك جبر (ضرورت) كه درك گردیده و شناخته شده عرض وجود می كند.

مساله ارتباط متقابل و عمل متقابل میان ضرورت و تصادف در پروسه انكشاف تاریخ، و همچنان مساله خط فاصل بین چیزیکه باید باشد و چیزی كه امکان دارد از جانب انگلس چنین توضیح شده است: «انسانها خود تاریخ خویش را می سازند، ولی تا ایندم نه به آن ترتیبی كه از طریق يك اراده جمعی مطابق به يك طرح جمعی یا حتی در جامعه معین و محدودی انجام پذیرد. خواسته های شان بین هم در تصادم قرار دارند و فقط به همین دلیل همه اینگونه جوامع از طریق

ضرورت اداره می شود که تصادف بخش تکمیل کنند و شکل ظهور آن می باشد. ضرورتی که خود را اینجا در عرض تصادف همگانی ظاهر می سازد بار دیگر در نهایت امر ضرورت اقتصادی است ... گذشته ازین ساحه خاصی که ما آنرا مورد پژوهش قرار میدهیم بهر اندازه ای که از ساحه اقتصاد د ی دور می شود و از طریق آید یا لوژی مجرد به آن تقریب میگردد بهمان اندازه آنرا چنین خواهیم یافت که تصادفات رابیشتر در انکشاف خود جلوه داده و منحنی آن در پیچ و خم های زیادی فرو خواهد رفت. ولی اگر محور مرکزی همان منحنی را مدنظر قرار بدهید در خواهید یافت که به هر اندازه دوره طولانی تر وساحه بدرستی گسترده تر در نظر گرفته می شود بهمان اندازه این محور بطور فزاینده در موازات قریب محور انکشاف اقتصادی قرار میگیرد» . (۸)

میگیرد. ممکن این گزینش درست یا نادرست باشد. اگر در این انتخاب اشتباهی رخ دهد، نمیتوان به هدف مطلوب رسید. همین عامل است که نفوذ آن مستقیماً بر پروسه تاریخی تأثیر دارد و ممکن گاهی منجر به عواقب ناگوار برای یکی و یا دیگری گردد.

انسان ها می توانند هم اهداف وهم وسایل نیل به اهداف را انتخاب کنند. این گزینش از میان مجموع امکانات فراوان صورت مارکس می نویسند: « در آن صورت ساختن تاریخ جهان واقعاً خیلی آسان می بود، اگر مبارزه تنها به شرط شانس های مساعد و غازی از اشتباه اتخاذ می شد. از سوی دیگر، اگر «تصادفات» نقشی بازی نمی کرد در آن حالت ما هیئت خیلی مرموزی را میداشتیم. همین تصادفات است که طبعاً برخی از سیر عمومی انکشاف را تشکیل داده و جبره آن با تصادفات دیگر صورت میگیرد. اما سرعت یا بطاقت تا حد زیادی به همچو «تصادفات» تعلق دارد. به شمول «تصادف» خصایل آن ملت که بار اول در راس آن حرکت قرار میگیرد. » (۹)

نقش فرد در سطح بعدی پژوهش مساله انکشاف تاریخی با برانزنگی جلوه گر می شود و این نقش بیشتر بوسیله توانایی فرد در امر ملاحظه روند های عینی انکشاف اجتماعی و نیازمندی های واقعی در مرحله معین پیشرفت جامعه، تعیین می گردد. ممکن است فرد تأثیر زیادی

رابر سیر تاریخ بگذارد. ابتکارانسان از عوامل نیرو مند در امر تسریع پیشرفت اجتماعی است. بویژه هنگامیکه نیروی توده‌های بزرگ مردم را بسیج و آنرا در مجرای مسایل حیاتی قرار میدهد. لنین خاطر نشان می‌نماید: «ماز کسپیس از همه تیوریهای دیگر سوسیالیستی درین نکته فرقدارده که به گونه بی نظیری متناست تام علمی در امر تحلیل چگونگی عینی امور و روند عینی تکامل را با دقیق ترین شناخت اهمیت نیروی انقلابی، نبوغ انقلابی آفریننده و ابتکار انقلابی توده‌ها و همچنان مسلماً افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و احزابیکه قادر اند پیوند خویش را با یک و یا دیگر طبقه یافته و آنرا تحقق بخشیده - در یکجا ترکیب می‌دهد.» (۱۰)

شمار شخصیت‌های برجسته و «رجال بزرگ» دورانهای مختلف هر چند اندک است اما آلت چشمگیری را از خود بجا گذاشته اند. ولی ناگفته هویداست که این رجال عملی را به صفت نوابغ به تنهایی انجام نداد بلکه به عنوان نمایندگان منافع تمامی طبقات و گروه‌های اجتماعی و بسیج کنندگان فعالیت آنها در چنین مرحله انکشاف تاریخ که آن طبقات و گروه‌های اجتماعی در مواضع پیشرو قرار گرفته و رسالت پیشرفت اجتماعی را بعهده داشته، وارد عمل شده اند.

طبعاً آن افرادی را هم نمی‌توان از ساحه تحلیل تاریخی بیرون کشیده که فعالیت‌هایشان مانع پیشرفت اجتماعی شده است. بشریت اسماء کسانی را می‌شناسد که زیانهای زیادی راباعث شده و بجرم کشتار ناحق مردم و اتلاف ارزش‌های مادی و معنوی دست زده اند. لازم به تذکر است که این گروه مردود رجال معروف تنها به خاطر خواهشات فردی خویش در قعر تاریخ فرورفتند. فعالیت‌های تخریبی آنان فقط به این دلیل امکان یافته بود که «اراده شرارت آمیز» شخصی آنها در چنین شرایط معین اجتماعی تحقق می‌یافت که روند ارتجاعی و ضد پیشرفت اجتماعی و همچنان مقاومتی در برابر پیشرفت را، که از جانب نیروهای طبقات در حال زوال وازلحاظ تاریخی محکوم به نابودی به عمل می‌آمد، منعکس می‌کرد. مارکس ضمن نگارش در باره ناپلیون سوم می‌گوید که «مبارزه طبقاتی در فرانسه چنان شرایط و روابطی را بمیان آورد که برای یک آدم معمولی با چهره خنده

آور، امکان آنرا فراهم ساخت تا نقش قهرمانی زابازی کند . « (۱۱) .
 «هنر» در جمله آن نغز ترین رجال تاریخ قرار دارد که به
 خاطر ارتکاب جنایات ننگین علیه بشریت خود را بی آبرو و
 ساخته و عمد مطرح نابودی همه ملت‌ها را پی ریزی کرده و قاره اروپا
 را به خاک و خون کشیده اند. ولی بهر صورت اشتباه خواهد بود تا این
 همه جنایات را فقط و بطور مطلق بر مبنای خصوصیات شخصی
 پیشوایی طلبی Führer دیوانه وار توضیح کرد. اینگونه تلاشها
 از جانب کسانی به عمل می آیند که به این نکته دلبستگی دارند تا دوش
 انحصارات سرمایه داری و حلقه‌های نظا میگرانه را که به زایش
 «نازیسم» منجر شد، از بار سنگین مسوولیت جنایات انجام شده
 سبک نمایند. فرضا اگر شخص هنر وجود نداشت امکان پیدایش
 چاکر دیگر امپریالیسم تجاوزکار میسر بود تا در راه اجراء «برنامه»
 ضد بشری جهت انقیاد تمام ملت‌ها و نیل به استقرار سلطه جهانی،
 تلاشی به عمل آورد .

اینکه توده‌های مردم در دوران معینی چه سلوگی از خود نشان
 میدهند و هم اینکه یک شخصیت تاریخی چه موقف اجتماعی را اتخاذ
 می کند، هر دو امری اند که تعیین آن در مقیاس عمومی بوسیله زندگی
 فکری همان دوران یعنی بر خورد نظریات نوین و سنن موروثی صورت
 میگیرد، بنا بر این مسایل شعور اجتماعی و فرهنگ در مجموع
 مسلماً برخی از موضوع علم تاریخ را تشکیل میدهد .

تاریخ فرهنگ (و گذشته از آن فرهنگ معنوی) یکی از ساحت
 خاص پژوهشی زمان گذشته است که اتفاقاً در پژوهش‌های آن هنوز
 عقب مانده چشمگیری دیده میشود. عناصراً فرهنگ نه فقط در همه
 منافذ یک سیستم اجتماعی - اقتصادی بصورت عمیقی نفوذ می کند بلکه
 میان آن موضع مستقل و نماندنی را نیز برای خود احراز میدارد از آنجا
 که میراث فرهنگی رابطه نزدیکش را با روان اجتماعی حفظ میکند در
 برابر رویداد های بزرگ اجتماعی پایداری نشان میدهد و به خاطر
 عطالت از نو سازی جامعه جلو می گیرد .

بهر حال، هرگز چنین نیست که تمام عناصر دیرینه فرهنگی
 که به بقای خود ادامه داده دارای نقش مترقی بوده و در زمینه انکشاف
 فکری و ذهنی جامعه مثر تر می باشد. این حکم بویژه در مورد

همان نشانه های باقیماند عقیدتی و سایر افکار اید آلیستی صدق میکند که اثر منفی و باز دارنده ای بالای تکامل و تحکیم جهانی متری می گذارد و هم روحیه نوینی را که مطابق به دگرگونی های انقلابی در زمینه اجتماعی - اقتصادی به ظهور پیوسته ، زیر تاثیر قرار میدهد .

توجه دقیق به روند های تاریخی و فرهنگی که در جامعه بوجود می آید ، شرط لازم برای پژوهش و شناخت عمیق آن جامعه می باشد . در عین زمان نباید از شیوه بسیار سطحی و میکانیکی در امر تحلیل پروسه انکشاف فرهنگی کار گرفت: ممکن است رابطه مستقیم آنها با تحولاتی در زمینه های سیاسی و اقتصادی به نظر نرسد . بطور مثال در موقع تحلیل ادبیات یک جامعه معین برای پژوهش لازم است تا «پیشینه تاریخی» آنرا مورد بررسی قرار دهد . ولی صرف مقارنت زمانی آثار خلاق با شاخص های سطح انکشاف اجتماعی - اقتصادی برای آن کافی نیست تا نتایجی را که بطور بهتر به ثبوت رسیده باشد ، بدست آورد . شناخت پروسه های فرهنگی و روانی ریشه دار اگر فقط در چوکات ، محدود زمانی (کرونولوژی) مورد بررسی قرار گیرد ، میسر نیست . برای شناخت درست لازم است تا تاثیر عوامل متعدد و متضاد یک دوران تاریخی معین را میان شرایطی بررسی نمود که به اساس آن جریان مبارزه و مسابقه سیستم های مختلف اجتماعی - اقتصادی در حال زیست باهمی موقت ادامه می یابد . مطالعه تاریخ فرهنگ برای تشخیص رابطه و پیوند میان پدیده های مهم فرهنگی بویژه زندگی هنری آن و پروسه های پیچیده ای که تاریخ کنونی از آن مملو است ، اهمیت بزرگی دارد .

همکاری نزدیک تر میان مورخان ، فیلسوفان ، اقتصاد شناسان ، نقادان ادبی و حقوق دانان اهمیت خیلی زیاد دارد ، و این همکاری امکان آنرا فراهم خواهد ساخت تا بر ترکیب شیوه بررسی در برابر پروسه ها و پدیده های بزرگ تاریخ بیافزاید .

در حد نهایی ، تاریخی و منطقی باهم انطباق می یابد ولی این انطباق فقط در حد نهایی است زیرا تاریخ جهان خیلی پیچیده بوده و نمیتوان آنرا بمثابة راه مستقیم انکشاف بشریت دانست . اگر منطقی (یعنی الگوی عمومی انکشاف) و تاریخی (یعنی مظاهر امپیریک همین الگودر -

مجموع گونه‌ها (گونی‌های قسمی) بین خود مطابقت کامل می‌داشت. در آن حالت تاریخ به صفت یک موضوع جداگانه وجود نمی‌آید بلکه با جامعه شناسی مطابقت کامل می‌داشت اما در واقعیت امر تاریخ خصوصیات ویژه‌ای از خود دارد و راه‌های مشخصی را مورد بررسی قرار می‌دهد که همین راه‌های مغلق، پریچ و کاملاً فاقد استقامت را برای ظهور الگوهای عمومی انکشاف و چگونگی حرکت پیشرونده بشریت را تشکیل می‌دهد.

مارکس، انگلس و لنین بارها به این نکته اشاره نموده‌اند که انواع بسیار گونه‌گون انکشاف اجتماعی در چارچوب الگوهای عمومی موجود بوده است. تحلیل این انواع، تشخیص علل و ویژگی‌های پیدایش روند‌های آنها و (در ارتباط به دوره حاضر) تدارک پیشگوییها در مورد انکشاف آینده یکی از جمله عمده‌ترین مسأله‌های تاریخ را بمناسبت علم تشکیل می‌دهد.

انکشاف اندیشه تاریخ، مینو ده‌های نوین و روش‌های فنی پژوهش این امر را ممکن می‌سازد تا حقایق جدیدی حتی در مواد فاکت‌هایی مشاهده کرد که بارها تحت بررسی دقیقی قرار گرفته است. موضوع پژوهش تاریخی چیزی نبود که آنرا متحجر و تغییرناپذیر دانست. کشفیات زیادی که در زمینه باستان‌شناسی به عمل آمدند امکان آنرا فراهم ساخته است تا به ابتدای معروف فرنگی که ظاهراً بهترین مطالعات درباره آنها صورت گرفته باز هم مجدداً از دیدگاه نوینی به آنها نگاه کرد. سنگ‌ها به «حرف زدن» آغاز می‌کنند و انسان را قادر می‌سازد تا تصویری گذشته‌های دور را، گاهی با اصلاحات از زشمندی مجدد، ترسیم نماید.

موضوعات دور‌های بعدی تاریخ که دانشمندان به بررسی آن می‌پردازند نیز بهمین وجه در معرض جنون جرح و تعدیل ناگهانی قرار داشته‌اند که در اثر آن می‌تواند حدیدی که قبلاً معلوم نبود از خود نشان دهد. اکثراً چنین‌اظهارات تردیدآمیز و حتی آنها را نسبت به علم تاریخ شنیده می‌شود که این علم در ارتباط به تفسیر حقایق (فاکت‌ها) و رویدادها که از لحاظ زمانی خیلی به دور حاکم نزدیکی داشته، تمایل جانبداری نشان می‌دهد. این امر قابل تعجب نیست زیرا تازه‌ترین می‌تواند معلوماتی که مورخ با آن سروکار

می یابد ، دقت و درستى آنها لازم است در بسيارى از موارد مورد
آزمایش قرار بگیرد . پایه و اساس معلوماتی تاریخ معا سردر مرحله
سازمان یافتن است . بالاخره ، کردار مرد میکه در صحنه معا صر
فعال هستند ، ممکن است دگرگون شده و مایه ای را برای بررسی
مجدد نتایج اولیه فرا هم کند .

حجم و در هم آمیختگی مسایلی که علم تاریخ با آن روبرو می گردد ،
همواره در حال رشد بوده و بطور یقین حدود موضوع علم تاریخ را
که هرگز بدون تغییر باقی نخواهد ماند ، تحت تاثیر قرار میدهد .
وسعت استثنایی این موضوع خواسته های زیادی را در برابر
دانشمندان تاریخ قرار می دهد :

برای آنها لازم است تا بهترین آموزش مسلکی و عمومی تیوریک
را در زمینه داشته باشد ..

ماخذ

1. V.I. Lenin, Col'ected Works, Moscow, Vol. 19,P.23
2. K. Marx and F. Engels, Collected Works, Vol.9.
Moscow, 1977,P.212.
3. K. Marx and F. Engels, Selected Works, Vol. 1,
Moscow, 1969, p. 503.
4. V. I. Lenin, Collected Works, Vol. 21, p. 57.
5. K. Marx and F. Engels, Selected Works, Vol. 3,
Moscow, 1970, p. 487.
6. K. Marx, Capital, Vol. III, Moscow, 1971, pp. 791-
792.
7. K. Marx and F. Engels, The German Ideology,
1968, p. 28.
8. K. Marx and F. Engels, Selected Works, Vol. 3,
Moscow, pp. 503-504.
9. Ibid., Vol. 2, Moscow, 1969, p. 421.
10. V. I. Lenin, Collected Works, Vol. 13, p. 36.
11. K. Marx and F. Engels, Selected Works, Vol. 1, p.
395.

تیوری شناخت گذشته بشری

شناخت که در اندیشه انسان از روی پروسه ها و پدیده های عینی بوجود می آید، مثل انعکاس اشیاء در آئینه، یک بازتاب انفعالی (پاسیف) نیست. شناخت پروسه پیچیده است که توسط موضوع خود نقش فعالی را بازی می کند. «بازتاب طبیعت در اندیشه انسان را نباید به صورت بیجان، مجرد، فاقد حرکت و عاری از تضادها دانست بلکه آنها باید طی پروسه جاودانی حرکت، بروز تضادها و دریافت حل آنها در **کنمود**» (۱)

تیوری بازتاب لنین، روشن ترین مثال کار برد دیالکتیک نافذ در تمامی ساحات بینش ما تریا لیستی را فراهم می کند. لنین خاطر نشان نمود که «احساس و شعور ما فقط تصویری از جهان بیرونی است، و بدیهی است که یک تصور نمی تواند بدون شئی مورد تصور، بوجود آید، و این شئی مورد تصور جدا و مستقل از آنکه او را مورد تصور قرار میدهد، موجود بود» (۲) شعور، صرف نظر از آنکه چه شکلی را بخود میگیرد، در مراحل واقعیتی را انعکاس می دهد که دارای وجود مستقل از آن شعور می باشد. همچو تعبیری در مورد تیوری انعکاس این نتیجه را در بردارد که تخیلات واهی و افکار نادرست، و لو به شکل منحرف تبارز کند، به همه حال بازتابی است از واقعیت عینی، جنبه ذهنی تغییری را در توجیه

این مقدمه وارد نمی‌کند که «شناخت عبارت از نزدیکی دایمی و بدون انتها در برابر شئی عینی است.» (۳) شناخت تاریخ ازین حکم مستثنی نیست. شناختی تاریخ پروسه ای مرکب از مجموعه نزدیکی های انفرادی پژوهشگران تاریخ است که در برابر مواد مشخص و معینی صورت میگیرد.

هر نوع توجیه ذهنی تا ریخ شناس بر پایه همان مواد بنیافته و بازتاب خاصی از آن محسوب میگردد. «مقوله بازتاب به اساس تیوری دانش (اپیستیمولوژی) متضمن این نکته است که جوهر شعور (ودانش) از خود شعور بوجود نمی آید بلکه از آن چیزی سرچشمه میگیرد که در برابر فهم و درک قرار گرفته و موضوع پژوهش را تشکیل میدهد. حتی هنگامیکه موضوع شناخت خود شناخت باشد، مقوله بازتاب، تا جاییکه دانش بمثابه یک موضوع پژوهش جدا از پژوهش وجود مستقلی دارد، مفهوم خود را همچنان حفظ می کند. این حقیقت که شئی مورد نظر بازتابی از جهان بیرونی است هیچ چیزی را اصلا دگرگون نمی سازد، زیرا بازتاب جهان بیرونی در ساحت شعور پروسه ای است که بوسیله قوانین عینی تعیین می گردد. شناخت شکل مخصوصی از بازتاب است، زیرا هرگونه بازتاب از جهان بیرونی که بوسیله موجود زنده (به شمول انسان) صورت میگیرد، شناخت نیست.» (۴)

حالت اختصاصی شناخت بمثابه شکلی از بازتاب در وضع فعال موضوع شناخت، تبارز می کند.

تاریخ هم بواسطه مردم ساخته و هم نگاشته میشود. تفسیر درست و یا نادرست، عینی و یا ذهنی رویداد های مورد تحلیل به مقام مدنی دانشمند تعلق میگیرد. وی هنگام ارزیابی حقایق، بدیده ها و پروسه ها همه را در پرتو شعور فردی خود می سنجد. لنین خاطر نشان کرده است که «شعور انسان نه تنها جهان بیرونی را منعکس می نماید بلکه آنرا می آفریند... میان ذهنی و عینی فرقی موجود است. اما این هم از خود حد و زی دارد.» (۵)

بدیهی است که شعور واقعیت عینی را نمی آفریند، درین مورد لنین تنها بر نقش آفریننده موضوع پژوهش در امر پروسه شناخت تأکید می نماید. وی بارها این نکته را توضیح نموده است.

* Epistemology

فعالیت دانشمندان ضمن پرو سه شناخت ، بیشتر از همه در تعیین عهده و یاسمت پژو هش ، در امر ایجاد و یا کاربرد لوازم تیوریک در کار فوز مولبندی فرضیه ها و ثبوت آنها نمایان میگردد . حتی در ابتدایی ترین و نخستین مرحله پرو سه کار که امور ثبت و ترتیب اصولی فاکت های مورد پژو هش را احتوا می کند ، دانشمند تاریخ شناس باید تا درجه معین نشانه هایی از ابتکار و مقام اجتماع علمی خویش را آشکار نماید . چون پرو سه شناخت یک پرو سه میکانیکی نبوده ، لذا برای پژو هنده امکان آنرا میسر می سازد تا خود را از لحاظ تیوریک حین بررسی مواد تجربی در یک حالت اندیشه تجریدی قرار بدهد . همین امر زمینه را برای درک بهتر عینی مواد و تفسیر درست آنها مساعد می سازد .

شناخت یک پدیده علمی پژو هش عملی از شناخت ماهیت آن جدا بی ناپذیر است . هرگونه تقریبی که به موضوع مورد مطالعه صورت میگیرد از نخستین آغاز مستلزم آشکار ساختن همچو جنبه ها بی است که نمایانگر ماهیت اصلی موضوع باشد . فعالیت پژو هشی اولتر از همه انجام این وظیفه را بر عهده دارد تا پدیده های مشخص تاریخ را واضح سازد . از ارزیابی هاییکه بیشتر جنبه عمومی و مجرد داشته و فقط بگونه توضیح پدیده ها وانمود میگردد ، باید بکلی خود داری نمود .

طبیعی است که سوالی راجع به درجه صحت تفسیر مورخ پیرامون پرو سه ها و پدیده های واقعی تاریخ بماند . البته ، اندازه شناخت علمی توسط درجه معینی بر مبنای نسبتیت مشخص میگردد . لنین می نویسد که « دیالکتیک - چنانکه «هیگل» در زمان خود توضیح میکرد - شامل عنصری از نسبت گرایی ، نفی و شکاکیت می باشد ولی نمی توان آنرا صرفاً به نسبت گرایی کاهش داد . دیالکتیک مانور یا لیستی مارکس و انگلس یقیناً نسبت گرایی را در خود احتواء کرده اما مطلقاً به نسبت گرایی کاهش پذیر نمی باشد . یعنی نسبی بودن آنها می دانش ما زامی پذیرد ولی نه به این معنی که حقیقت عینی را رد کند بلکه به این معنی که حدود تقریب دانش ما به این حقیقت مقید به شرایط تاریخی می باشد . » (۶)

نسبی بودن نتایج در کار علمی بیشتر از همه مبنی بر این حقیقت است که هیچ دانشمندی قادر نبوده تا کاملاً از حدود تصورات و نظریات دوران خویش و جامعه‌ای که وی با آن تعلق دارد، بیرون برآید. معیناً تضادهای اجتماعی طبقاتی، پیشرفت اجتماعی، آزمایش‌های عملی و منطق‌پژوهش‌ها سه بصیرت علمی را در مجموع توسعه داده و دانشمندان و پژوهشگران به ایجاد آن می‌پردازند. بعضی از فرضیه‌ها که بمنزله حقایق مسلم پنداشته شده، بخاطری که بطلان آنها به اثبات می‌رسد، متروک می‌گردد. بجای آنها مفاهیم و مقولات نوینی که با شناخت درست خواص و اشکال متعدد حرکت ماده بهتر مطابقت می‌کند، میان می‌آید. پروسه گذار از نسبی به مطلق بطور واقعی نامحدود و پایان‌ناپذیر است.

دانشمندانیکه از ماتریالیسم تاریخی پیروی می‌کنند و بوسیله جهان بینی مشترک، آیدیالوژی مشترک و بنابر آن میتودولوژی مشترک در زمینه شناخت تاریخ باهم متحد شده‌اند، امکان دارد ارزیابی‌های متفاوت و مختلفی را در مورد فاکتورها و پدیده‌های تاریخ ارائه کنند. این امر بهیچوجه دلیل ناتوانی و یا ناکافی بودن «درست‌نمایی» علم مارکسیستی تاریخ نبوده بلکه ثبوت نیرومندی و پیشرفت متداوم آن علم است که بر پایه انکشاف اندیشه مارکسیستی تاریخ بنیافته و آن انکشاف ممکن نیست بدون مقایسه نظریات مختلف و بدون مباحثات و مناقشات به عمل آید.

نسبت‌گرایی در زمینه علم تاریخ بخاطر پیشرفت‌های علمی در حال گسترش است. با پیدایش و استحکام بیشتر فته‌ترین ساختارهای اجتماعی، امکانات بیشتر برای بازتاب بسنده پروسه عینی تاریخ در آئینه پژوهش‌های علمی بمیان آمده است. در عین‌زمان، نسبت‌گرایی شناخت علمی، که باید به هیچوجه طوری تصور نشود که اهمیت خویش را از دست بدهد، باقی میماند. پیشرفت ناگسستن علم - هم در ساحت طبیعی و هم در ساحت اجتماعی - قانون موجودیت آن می‌باشد. این پیشرفت اصلاً بر پایه گذار پیوسته و پایدار بنا یافته که از دانش ناکافی به دانش کاملتر صورت می‌گیرد. ولی نظر

آنان را نباید پذیرفت که ادعا دارند علم تاریخ همواره در چنان حالت دگرگونی قرار داشته که ضرور باید آنرا پیوسته مجدداً نگاشته و ازین طریق بالای همه اعمال اجتماعی تأییراتی وارد نمود. تاریخ را نباید از سرنگاشت بلکه آنرا فقط باید با در نظر داشت منابع جدیدی که قبلاً معلوم نبود، تکمیل و تفسیر نمود. (۸) بنابراین این مشکل است تا فورمول تاریخ‌دان پولندی بنا م «جی. توپولسکی» را کاملاً قبول کرد که به عنوان «نسبت‌گرایی اعتدالی یادبالیکتیکی» آنرا به پیش کشیده است. استعمال همچو یک اصطلاح به نقش اغراق آمیز نسبت‌گرایی که در دیالیکتیک شناخت تاریخ بمنزله عاملی، جز از عامل قطعی، موجود بوده است، سوق میدهد. لازم به تذکر است که «توپولسکی» البته موجودیت «تاریخ عینی» و بنابراین این امکانات شرح راستین و تفسیر عینی آنرا رد نمی‌کند.

هم‌جا معه شناسی نظری ماریکسیستی - یعنی ماتریالیسم تاریخی و هم علم تاریخ هر دو جامعه‌ها را در تمامی کلیت و انکشاف آن مورد مطالعه قرار میدهد. اما ماتریالیسم تاریخی و علم تاریخ موضوع واحدی را از نگاه‌های مختلفی بررسی می‌نماید. «ماتریالیسم تاریخی» به تحلیل و تجزیه منطقی درونی، ماهیت‌ذاتی قوانین عام و خاص دایر بر عمل و انکشاف جامعه پرداخته و آنرا بمنزله دگرگونی متوالی و بی‌درپی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی تفسیر می‌نماید. یعنی پروسه تاریخ را از نگاه جنبه منطقی آن مورد توجه قرار میدهد. علم تاریخ پیشرفت اجتماعی را در کلیه گونه‌های مظاهر خویشتن مطالعه می‌کند. (۱۰)

میتودولوژی تاریخ بمنها به انشاء مجدد مفاهیم عمومی فلسفی در زمینه علم تاریخ محدود شده نمی‌تواند، جوهر میتودولوژی تاریخ، بیشتر از همه در امر تثبیت یک شیوه درست جهت بررسی و مطالعه مواد مشخص تاریخ نهفته است. این مواد دارای جوانب متعدد و واقعاً پایان‌ناپذیر بوده و ازین جهت نخستین و ظیفه که میتودولوژی تاریخ با آن مواجه میشود عبارت از تعیین اصول «سازمان‌دهی» مواد، انتخاب عینی و تفسیر آنها می‌باشد. میتودولوژی در مورد «تصنیف مواد» یک موضوعات مستقیم بژوهرش را تشکیل میدهد کمک میرساند و به این وسیله مهمترین آنها را از میان سایر

مواد مشخص و جدا مینماید. برای دانشمند تاریخ لازم است در کار پژوهش سیر انکشاف جامعه باید یا مواد مشخص و پرمایه سروکاری داشته باشد این امر وظیفه اش را خیلی پیچیده تر ساخته و «وادارش» می کند تا به توضیح و تشریح اوضاع، پروسه ها و پدیده های زمان گذشته که در نوع خویش «یکتا و بی نظیر» بوده، بپردازد. ولی این حالت «یکتایی» بعضی اوقات می تواند فریبنده باشد. پژوهنده همیشه با مواد خاصی برمی خورد که در نخستین نگاه طوری به نظر می آید که فقط به همان وضع مشخص مربوط بوده است. میتودولوژی تاریخ تنها زمانی که در زمینه پروسه تاریخ به امر ریافتن و تشخیص دیالکتیک عام، خاص و مفرد یاری می رساند وظیفه خویش را انجام میدهد.

«جی. وی. پلیخا نوف» این مقدمه منطقی را بطریق آتی تدوین نموده است: «در حال حاضر، ما باید انکشاف نیروهای تولیدی را بمنزله نهایی ترین و عامترین، عامل حرکت تاریخ بشری دانست، و این انکشاف نیروهای تولیدی است که دیگر گونی های متوالی در روابط اجتماعی انسان ها را تعیین می نماید. موازی با این عامل عمومی عوامل خاصی نیز وارد کاراند و آن عبارت از وضع تاریخی است که طی آن انکشاف نیروهای تولیدی یک ملت معین جریان داشته و در نهایت امر بذات خود توسط انکشاف همین نیروهای تولیدی میان سایر ملت ها بوجود آمده، یعنی عیناً خودش عامل همگانی را تشکیل داده است. سرانجام تاثیر عوامل مشخص به وسیله عمل علل خاصی شدت می یابد یعنی سجایای شخصی پیشوایان اجتماعی و سایر «اتفاقات» دیگر سبب آن میشود که رویدادها و حوادث سیمای فردی آنان را بخود میگیرد. عوامل علل استثنایی و یکتایی نمی تواند تغییرات اساسی را در عملیه آن علل عام و مشخص وارد آورد که گذشته از هر چیز جهت و حدود تاثیرات علل ویژه ای را تعیین می کند.» (۱۱)

میتودولوژی درست — دانشمند تاریخ کمک می کند تا در امر پژوهش مواد مشخص تاریخ که به منزله توده نامرتب و فاقد شکل در برابر اوقرار میگیرد را زروش بهتر و منظم تر استفاده نمود و منطق درونی بیشتر فت جامعه را آشکار سازد. یافتن

مفاهیم عام در زمینه پرو سه تاریخ باین معنی است تا بایه و شالوده مستحکمی را جهت تحلیل علمی بدست آورد که عینیت اصیل پژوهش تاریخی را تضمین کند .

ویژگی تیوری مارکسیستی شناخت در این است که بر مبنای وحدت میان «امپریک» و «تیوریک» قرار دارد . ولی بهر حال انسان را باید میان میتود تاریخی به مفهوم وسیع آن از یکسو و میتود های مشخص پژوهش تاریخی از سوی دیگر فرق گذاشت . « انگلس » این مساله را به طریق آتی مورد غور قرار داده است : « جهان بینی مارکس دکتورین نیست بلکه یک میتود است . این جهان بینی دوگمهای ساخته و آماده را در اختیار قرار نمی دهد بلکه به منزله نقاط آغاز بسوی پژوهش های بیشتر و به صفت میتودی برای هم — چو پژوهش های کاربرده می شود . » (۱۲) همین گفته انگلس خصلت آفریننده پروسه پژوهش و تحقیق را با تاکید نشان میدهد . مارکسیسم — لنینیسم عمیقاً با همه اشکال گونه گون دوگماتیسم مخالف بوده و از پژوهنده می طلبد تا در برخورد خویش با هر نوع مواد تاریخی بکلی عینی گرا باشد . ضمناً پژوهشگر را با آن دیالکتیک میتود تاریخ مجهز می سازد که در یافتن « نقاط آغاز » مستحکم و قابل اعتبار ، و یافتن راه درستی در پیچ و خم های پروسه ها و پدیده های مورد مطالعه کمک می رساند . استفاده از آن مستلزم آن است تا وضع مشخص بر مبنای تحلیل مشخصی مورد بررسی قرار گرفته و شرح دقیقی پیرامون خصوصیات مشخص زمانی و مکانی همین پروسه ها و پدیده ها فراهم گردد . هیچ فورمولی ، حتی درست ترین آنها نمی تواند به مثابه یک راهنمای ساده در عمل نفوذ به درون ماهیت موضوع تحت بررسی ، کاری را انجام دهد . میتودولوژی تاریخ هرگز چیزی نیست که آنرا مجموعه ای از چنان طرح های مجرد و ساختمان های منطقی دانست که خارج از پیونده و رابطه با مطالعه تاریخ قرار داشته است . تدوین مسایل میتودولوژی یک کار انحصاری « تیوری دانان حرفه ای » شده نمی تواند ، هر مورخ جدی و وظیفه شناس فقط درین راه جد و جهدی بخرج میدهد تا مواد مشخصی را که به آن برمی خورد از نگاه تیوری درک و تعمیم بخشد .

کشف تضاد های جا معه بمثابه منبع ومحرك پيشرفت آن در این زمينه کمک می کند تا در جه اهمیت واستقلال پروسه تاریخی مورد مطالعه را تشخیص و روند اساسی و جنبه های کیفی آنرا تعیین نمود . لنین تاکید می نماید که عیناً چ مار کسیستی «خودرا به گفتار پیرا مون ضرورت یک پروسه محدود نمی سازد بلکه دقیقاً به تشخیص این امر می پردازد که کدام فراماسیون اجتماعی - اقتصادی محتوی خود را به این پروسه میدهد و در حقیقت کدام طبقه این ضرورت را تعیین می کند . » (۱۳) رشته مسایلی که تحت مقوله عمومی « میتودولوژی تاریخ » شامل شده اند (مانند الگو های قانون مند تاریخ ، دوره بندی آن ، یگانگی پروسه تاریخ جهان ، وسایل ادراکی یک مورخ مقام و نقش علم تاریخ در حل وظایفی که واقعیت های امری آنرا در برابر مآقرار داده اند و غیره) . برای حل خویش مستلزم وحدت و یگانگی میان تیوری و پرا تیک است . مقصود کلام اینست که هر پژوهنده روش تحقیق خود را که مبنی بر جهان بینی او بوده و توسط آن تعیین یافته باید با استنادی ترکیب دهد که بر پایه مواد عینی حاصل از پژوهش های شخصی استوار باشد .

تلاشهایی در زمینه تاریخ نگاری به عمل می آید تا میتودولوژی تاریخ را به طرز بسیار پیچیده ، فور مولندی کند . بر سبیل مثال ، « جی . توپو لسکی » ازین نکته مباحثه خودرا آغاز می کند که کلمه «تاریخ» دارای سه معنی مختلف بوده و از آن جمله هر یکی میتود و لوژی خاصی از خود دارد . تاریخ بمنزله «رویداد تاریخی» « میتود و لوژی نظری» دارد . و وظیفه این میتود و لوژی عبارت از مطالعه فاکت های تاریخ و بررسی علل و قوانین پروسه تاریخ میباشد . تاریخ به منزله «وظیفه پژوهشی مورخ» « میتود - ولوژی پراگماتیک » دارد (که شامل انتخاب ساحه پژوهش تعیین مواد بمثابه منبع اساسی ، اصول ارزیابی تاریخ ، امور مربوط به تفسیر و غیره می باشد) .

بالاخره تاریخ به منزله « نتیجه کار پژوهش » که خلاصه نتایج پیرامون رویداد های تاریخ را در بر میگیرد یک « میتود و لوژی غیر پراگماتیک » مخصوص دارد که با تحلیل نظریات و نتایج دانشمند سرو کار داشته و به بررسی عامترین قواعدی که در نتیجه پژوهش او بدست می آید می پردازد و همچنان اصول روانیات و

حکایات تاریخی را مورد ارزیابی قرار میدهد. (۱۴) درین تعریفیات دیده میشود که جنبه های فلسفی میتودولوژی مارکسیستی تاریخ بطور یقین کمتر مورد اهمیت قرار گرفته است. به عقیده ما خیلی درست خواهد بود تا میتودولوژی تاریخ را بدون در نظر داشتن جنبه های ممکن تطبیق و ظیفوی آن، طوری پنداشت که یک مقوله واحد و دارای تمامیت میباشد.

تاریخ گرایی یکی از اصول بنیادی جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم است. شرط عمده این اصل آن است تا همه پروسه ها و پدیده ها را در حالت انکشاف آنها و هم در ارتباط با رویداد های مشخصی که سبب ایجاد آنها شده اند، مورد بررسی قرار داد. این اصل با معاوضه طرح های مجرد بجای بررسی پروسه ها و پدیده های واقعی سازگاری ندارد. زیرا از نگاه پرتسیپ تاریخ گرایی « اگر کسی در نظر داشته باشد که این مساله بر طبق اصول علمی مورد رسیدگی قرار بگیرد. در آن صورت مهمترین چیزی که نباید آنرا فراموش کرد پیوند تاریخی است که در بنیاد آن وجود دارد و هم لازم است تا هر مساله از نگاه اینکه پدیده مورد نظر چگونه در تاریخ پدیدار گشته و مراحل اساسی انکشاف آن چه بوده و همچنان از نگاه خود انکشاف مورد بررسی قرار گرفته و هم این مساله را باید مطالعه کرد که امروز چه چیزی از آن بوجود آمده است. » (۱۵)

تاریخ گرایی مارکسیستی پیشرفت جامعه را بمنزله دگرگونی پی در پی فرمهای اجتماعی - اقتصادی تفسیر می کند. بخش های اساسی در ترکیب یک فرمهای اجتماعی - اقتصادی بمنزله مجموعه عوامل و پدیده های اجتماعی جدا از هم دیگر در حالت مجرد وجود نداشته بلکه بین هم بصورت آمیخته عمل متقابل نموده و بدین ترتیب سیستمی را تشکیل میدهد. شناخت قوانین درونی که در این و یا آن فرمهای اجتماعی - اقتصادی نهفته اند جز آنکه همین فرمهای اجتماعی را به صفت مجتمع مشخص از لحاظ کیفی و تمام عیار مورد رسیدگی قرار ندهیم. برای ما ناممکن میباشد. هر نوع تغییراتی که در درون یک فرمهای اجتماعی جریان دارد و تعلقخواه بازبینی و بارو پنا داشته باشد، فقط در صورتی بدرستی درک شده میتواند که آنها را در زمینه عمل متقابل تاریخی میان عناصر آن

فر ماسیون و در حالت تو حید و با هم آمیختگی همین عنا صر مورد مطالعه قرار داد .

شیوه رسیدگی بر مبنای مطالعه سیستم بندی به این معنی نیست که همه عنا صر يك فرماسیون در سطح واحد و « حالت تساوی » قرار دارد. ارتباط متقابل و عمل متقابل میان عناصر یکه یکه فرماسیون اجتماعی - اقتصاد ی راتشکیکل میدهد . مراتب در جه بندی درونی آنها را از بین نمی برد . نیرو های تولید ی و روابط تولید عوام قاطع و سیستم ساز پیشرفت فرماسیون می باشد .

انسان ها در گزینش نیرو های تولیدی مختار نیستند . اما با آنها ، اندیشه صوفیا نه در باره نیرو های تولید ی که آنها را بمنزله چیزی تصور می کند که ماقوق جامعه بوده و هیچ گونه ارتباطی با فعالیت های واقعی انسان به صفت يك موجود اجتماعی نداشته ، مغایر بانظریه ماتریالیستی تاریخ است .

لازم است همین نکته را برای تدوین شیوه جامعه رسیدگی بر مبنای سیستم ها جهت مطالعه فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی همواره در نظر داشت . در سال های اخیر ، رسیدگی بر مبنای مطالعه سیستم ها در امر بررسی تمام اورگانیزم های اجتماعی رواج بیشتری یافته است . برای جامعه شناسان و تاریخ نگاران بورژوازی مورد روز شده است که درباره « تحلیل بر مبنای سیستم ها » حرف می زنند ولی آنها از موضوع گیری های مثبت گرا (منسوب به بوزینویسم) مورد تفسیر قرار می دهند که هیچ وجه مشترکی با دیالکتیک ماتریالیستی ندارد .

علم تاریخ مارکسیستی پروسه ها و پدیده های تاریخ را در حالت انکشاف آنها بمثابة سیستم جامعه و تمام عیار بررسی می نماید . این علم روش يك جانبه و قالبی را مطلقاً رد می کند . زیرا همچو روش در برابر تاریخ مغایر با خود اصل تاریخ گرایی است که باید شالوده کلیه مطالعات تاریخی را تشکیل دهد . بنابر این ، کشف قوانین تاریخ پژوهنده را هرگز از این امر بی نیاز نمی سازد تا وضع مشخصی را مورد تحلیل مشخص قرار ندهد . خود تحقق و تطبیق يك قانون شناخته شده تاریخ می تواند در شرایط مختلف به اشکال مختلف تبارز کند . عملیه يك قانون به شرایط تعلق میگیرد . ترکیب های عوامل همگون اجتماعی

در زمینه شرایط مختلف کاملاً نتایج مختلفی را بار می آورد . از اینرو لازم است تا در امر پژوهش از طرق و میتود های متعدد دی استفاده نمود .

میتود مقایسه ی تاریخ از اهمیت زیادی برخوردار است . مقایسه پدیده های همگون در سر زمین های مختلف اما در حریم فر ماسیون واحد اجتماعی - اقتصادی اکثر اسر رشته شناخت عوامل اساسی پروسه تاریخ را بدست می دهد . هیچ پدیده تاریخی در حالت مجرد وجود نداشته بلکه بمنای یکی از بخش های ترکیبی و بمنای یکی از عناصر پروسه تاریخ است که خارج از آن پروسه نمی تواند بوجود بیاید . طبیعی است که مورخ همچنان در اندازی بررسی های خویش با آنگونه رویداد ها و یا فاکت های منفرد و یکتایی روبرو میشود که تنها برای یک مرتبه بوقوع پیوسته وهم برای مدت زیادی دوام نه کرده ، باشد . درین مورد نیز اگر مورخ تمامی شرایط زمان و مکان را در نظر بگیرد ، شرح همانگونه وقایع قابل درکمی باشد . فقط بانجام مطالعه لازم در باره شرایط « که میتود مقایسه ی تاریخ در این زمینه یاری می رساند » ممکن خواهد شد تا علت همچو پدیده های تاریخی و مقام آنها را میان فاکت ها و رویداد های مربوط به آن ، معلوم و مشخص نمود .

میتود احصائیوی اکنون وسیعاً در بسیاری جاها در ارتباط به مسایل علم تاریخ مورد استفاده قرار میگیرد . احصائیه بمنای کمکی می کند تا قانون نمندی بعضی پروسه ها را بویژه در مسائل حاشی که بوسیله شاخص های جمعی مشخص می گردد ، آشکار سازیم . این میتود ممکن می سازد تا نیز ووتحرک بیشتر فت اجتماعی و اقتصادی را معلوم نمود و راجع به غایه و مقصد نهایی آن قضاوت و داور ی نمود . اما شرط قاطع برای استفاده از آن در مورد هر نوع پژوهش تاریخی اینست که باید درگزینش شاخص های احصائیوی و هم در دسته بندی آنها هیچگونه تمایلی ، که از جانبدار ی منشا می گیرد ، موجود نباشد . پژوهشگر همیشه باید در برابر مواد احصائیوی که به آن برمی خورد ، بر خورود انتقادی داشته و به همین طریق آن مواد را ارزیابی نماید . بطور مثال ، این حقیقت به همه معلوم

است که ارقام رسمی احصایه نفوس که در اکثر کشورها منتشر می‌گردد، بمنزله منبع قابل اعتماد تاریخی پنداشته شده نمی‌تواند، زیرا آنها اکثراً شامل شاخص‌هایی نبوده که تفاوت‌های اجتماعی را نشان داد. بلکه ارقام نیروی دستمزدها، قیمت‌ها و غیره را که باهم بطور ساختگی آمیخته شده باشد، شامل می‌نماید.

درس‌های اخیر، می‌تواند احصائی‌های تابع اسلوب ریاضی تاریخ شده است. می‌تواند هسای ریاضی‌طوری از مواد احصائی‌وی بگونه سایر مواد که در تابعیت تنظیم‌صوری قرار دارد استفاده می‌کند آزمایش‌ها مبنی بر استفاده از کمپیوتر در زمینه پژوهش‌های تاریخی از چندی به اینسو رواج یافته و شکی نیست که این آزمایش‌ها در آینده بهتر و مکمل‌تر خواهد شد. آثار «ای. کووالچینکو ف»، «وی. اوستینوف» و دیگران نشان‌میدهند که در کاربرد هس‌های ریاضی از مسایل تاریخ، باستان‌شناسی و بررسی منابع از می‌تواند هسای ریاضی استفاده شده می‌تواند. همین‌نظریه در ارتباط به امکان تنظیم‌صوری مقولات بنیادی تصنیف منابع باستان‌شناسی بر پایه تطبیق‌تئوری صنف‌بندی و منطق ریاضی‌تایید شده است. تجرید شاخص‌های صوری ممکن می‌سازد تا تصانیف متحد‌الشکل و بسیط موضوعات و تیپ‌های باستان‌شناسی را تثبیت نمود. بررسی منابع تاریخ و بطور اخص متون تاریخ که به کمک سبیرنتیک* صورت می‌گیرد، بکلی امیدبخش به نظر می‌رسد.

استفاده از تئوری اطلاعات، اهمیت روشنی برای علم تاریخ (و به همین جهت برای سایر علوم) دارد. مقدار مواد از جمله انواع مختلف (اعم از منابع و ادبیات) که باید مورد استفاده دانشمندان قرار بگیرد. پیوسته افزایش می‌یابد. دشواری‌ها بیکه هم در قسمت گردآوری و هم در تنظیم و ترتیب مواد دروی هم انباشته می‌شود، درخور توجه‌اند. برای یافتن می‌تواند هس‌های ممکن و مناسب جهت استفاده از کمپیوترها در امور علم تاریخ احساس ضرورت می‌شود. بدون همچو می‌تواند هس‌ها تقریباً ناممکن است تا به کشف همه انواع گونه‌گون پیوند‌های متقابل و وابستگی‌های پدید‌های مورد مقایسه در مدت زمان کافی دست یافته و آنرا بررسی نمود. باوجود این همه

* Cybernetics.

وسایل تخنیکي (ماشين ها) نمی تواند نقش مستقلى را باز ی کند .
اطلاعاتیکه از روى مواد بدست می آید باید به لسان ما شین به الفباى
خاص (کود) بر گردانده شود. این امر ایجاب آنرا می نماید تا تاریخ
شنا س از آموزش مخصوص بر خور دار بوده و با ریاضی دان
همکاری کرده بتواند . هر چند استفاد ه از میتود های ریاضی در
امور علم تاریخ دارا ی اهمیت است اما علی الرغم ، آنها صرف بمنزله
وسایل ممد د رکاز مور خان برای همیشه باقی خواهد ماند . گر چه
مقدار چشمگیری از مواد تاریخی تابع تنظیم صوری می باشد ، اما این
حکم که استفاد ه از ریاضیات جای میتود اساسی را در زمینة
پژوهش تاریخ گرفته نمی تواند ، بدون تغییر بحال خود ثابت می ماند .
«ای . کو والچینکوف » بدرستی اظهار میدارد که میتود های ریاضی
تنها در حریم حدود معینی مو رداستفاده قرار گرفته می توانند .
«استفاد ه خیلی وسیع از میتود های ریاضی در هیچ یکی از رشته های
دانش موجب آن نمی گردد تا علم جدید ی را (که درین مورد آنرا
«تاریخ مبتنی بر اصول ریاضی » گفته می توانیم) بوجود آورد و یا
جای سایر میتود های پژوهش را ، چنانکه بعض اشخاص به همچو
عقیده تمایلی نشان می دهند ، بگیرد میتود های ریاضی با پژوهشگر
کمک می کند تا مشخصات مقدار ی شاخص های مورد پژوهش را به
دست آورد ه اما خود آنها هیچ چیزی را روشن نمی سازد . « (۱۶) .
میتود هاییکه در کار و پژوهش تاریخ از آن استفاد ه بعمل می آید ،
صرفاً به مجموعه ای از قواعد معین کاهش یافته نمی تواند . ولی
بدون در نظر داشت غلبه شیوه منطقی و یا مشخص تاریخی ، آنها
همیشه خصلت جامع را مبنی بر تمامیت داشته و تمایل عمو می را
از خود نشان داد ه است . در همه موارد ، وظیفه عمده آنها سازماندهی
درو نی و تنظیم اصولی مواد مورد مطالعه است . این وظیفه که بر
عهده دارد دارا ی اهمیت خاصی میباشد . ایفای آن تنها بر پایه
ترکیب (سنتین) تیوری علمی که برگزیده پژوهش ه باشد (به شمول
دانش اساسی او) با معلومات نوین که در مواد امپیریک تحت
مطالعه شامل بوده ، امکان پذیر می گردد .

رشته هایی که بنا م رشته های ممد موسوم شده اند (مانند علم

* Synthesis.

خطوط قدیمه، سکه شناسی، مهر شناسی، قبا شناسی خاندانی و غیره) نقش مهمی را در پژوهش‌های تاریخ بازی می‌کند. پیشرفت‌هاییکه درین رشته‌ها ادا شده دارد، تحلیل و تجزیه منابع تاریخ را به یک سطح عالی میرساند. تنوع میتودهاییکه درزمینه پژوهش تاریخ بکاربرده میشود، بیشتر وابسته به آن بوده که این میتود هادر نتیجه انکشاف و ترقی چندین علوم به دست آمده و از پراتیک آن علوم در زمینه ایجاد ترکیب‌های بسیارگونه‌گون، به اقتباس گرفته شده است.

در همچو رشته‌های اختصاصی علم تاریخ مانند باستان‌شناسی آن میتودها رواج بیشتری یافته که از علوم طبیعی گرفته شده است (مانند تحلیل C. 14) اما بهمه حال، میتودهاییکه در امر کاوش‌های مشخص مورد استفاده قرار گرفته، نیازمندی‌شناسی تئوریک مواد را که ایجاد سطح متناسب تجرید علمی را می‌نماید یعنی چیزی که اساس میتودولوژی را تشکیل میدهد، از میان نمی‌برد.

میتودولوژی را البته نباید بامیتودها اشتباه کرد. میتودولوژی مستلزم آن است تا مواد از لحاظ تئوریک درک گردد. در حالیکه میتودها مفهوم مجموعه راه‌ها و وسایل فنی را میرساند که توسط پژوهشگر به کار برده می‌شود. بهر حال میتودهای علم‌مارکسیستی تاریخ غیر از بیوند با میتودولوژی و پیروی از آن، نمی‌تواند راه دیگری را در پیش گیرد. اما نوعیت میتودها در ارتباط به چگونگی موضوع مشخص پژوهش تغییر می‌کند.

مورخ و خود علم تاریخ لاجرم با سوالاتی روبرو میشود که بدلیل نبودن مقدار کافی مواد عینی بعضی اوقات دشوار است تا بصورت، معینی به آنها پاسخ گفت. این امر در بیشتر موارد به فقدان و یا کمبود منابع تعلق داشته و گاهی هم معلومات متناقض در زمینة موضوع مورد نظر از عوامل آن به شمار می‌آید. درینصورت برای پژوهنده لازم است تا حل مساله مطروحه را بر مبنای فرضیه پیش‌کشند. فرضیه در دانش تاریخ یکی از بخش‌های لازم و ضروری پژوهش است. فرضیه نوعی از حل موقت، مشروط و مبنی بر حدس

در برابر مساله میباشد . فرضیه هموار ه در معرض بررسی های جامع قرار داشته که بالاخر ه یاردویا به حلی مبدل می گردد که بکلی معین و بهتر به اثبات رسیده باشد، یعنی بهر حال از شکل يك فرضیه بیرون می آید . فرضیه در این زمینه جنبه « موثر » اساسی و مبدی در پروسه پژوهش تاریخ نشان داد و وظیفه خواز ه (چوب بست) راه مثلی که در اثنا ی اعمار يك بنا ی جدید بمشاهده می رسد اجراء میکند . موقعی که کار ساختمان موفقانه به پیش میرود و از مواد لازم استفاد ه درست به عمل می آید، نیازی به ساختمان های ممد پایان می یابد .

به هر صورت ، کسی نمیتواند این امکان را از میان بردارد که مورخان برای يك مدت طولانی بر این قنادر نخواهند شد تا موثوق بودن و یا بی پایه بودن فرضیه هایی را که در امر حل مساله توسط پژوهندگان پیشنهاد گردیده، ثابت سازند . امکان و ثوق حل ارا نه شده از بین نمی رود ، شناسایی همچو احتمال (یا امکان) باید حتماً از طریق مناسبتی توسط پژوهندگان به شرطی گذاشته شود . در همه رشته های علوم ، به شمول علم تاریخ ، راه ها بروی کشف معلومات و منابع عینی جدید که قبلا معلوم نبود ه و هرگا ه در آیند ه به امر روشنی و اثبات فرضیه های موجود و بعضی اوقات در پیش کشیدن فرضیه های نوینی کمک کرد همی تواند ، هرگز مسدود نمی باشد ، آنها نظر عمو می مورخ را انعکاس میدهد ، امری که لازم ، است نه تنها تصدیق کامل و ثوق ارزیابی ها (تیوری های) مطروح را دربر گرفته بلکه در ك صحیح راجع به مواضع اساسی آیدیا لولو - ژیک مصنفان آنها رانیز احتوا می کند .

مورخ در امر گزینش مواد تاریخ و طرح فرضیه ها در زمینه تفسیر ممکن آنها از معلومات و میتود ها یی استفاده می کند که از طریق علم گردآوری شده است . در کارش های او لاجرم جنبه اعتقادی موجود است .

در بررسی مواد اگر از شیوه استقرایی استفاد ه بعمل آید و یا از شیوه تعلیلی ، ولی در هیچ صورت نتایج مطلق از آن بدست نمی آید . هر دو ی این شیوه بنا بر خصلت مواد ی که پژوهنده بالای آن کار می کند ، کمتر و یا بیشتر مورد استفاد ه قرار گرفته میتواند .

پژوهنده که برای نخستین بار رمنیج تاریخی را مورد رسیدگی قرار
 میدهد ضمن آن میتود تعلیلی از پیش « بطور نامرئی » موجود است.
 زیرا هر نوع موضعگیری او لی متضمن نظر مقدماتی مبنی بر
 فرضیه بوده، در حالیکه خود این فرضیه یکی از نتایج دانش و نظریات
 عمومی پژوهنده است که در خارج از ساحه منبع قرار دارد. از سوی
 دیگر پژوهش در باره منبع مشخص مورخ رالز و ما به نتایجی می رساند
 که ایجاب شیوه استقرار را می نماید.

تحقیقات علمی در باره گذشته های پویسته باید به جستجوی یافتن
 علل پدیده های مورد بررسی بذل توجه نماید. حل این مساله در قدم
 اول ایجاب می کند تا همه پیوندها و وابستگی های درونی و بیرونی
 پدیده مطروحه مشخص گردد. بدون تثبیت علل رویدادها و
 پدیده های تاریخ ناممکن خواهد بود تا به شناخت قوانین انکشاف
 اجتماعی در یک سطح عالی اندیشه و تفکر نایل آمد. بهر حال حتی
 سانحه تصادفی و اتفاقی، که ظاهراً چنین به نظر می رسد، نمی تواند
 بدون عامل و علت وجود بیاید. ضمن بررسی یکی از پروسه ها و
 یا پدیده های تاریخ، شرایط وقوع آن معمولاً در صورتیکه اثر
 مستقیمی را بالای همان پروسه و یا پدیده نداشته باشد، « اتفاقی
 و تصادفی » دانسته می شود. اما همین « اتفاقات و تصادفات » به
 خودی خود ظاهر نمی گردد. آنها در قبایل تعداد دلایلی بوجود می
 آیند که ارتباط و پیوند آنها شاید با موضوع مورد پژوهش به نظر
 نرسد. آنها بمثابة مظاهر ری از قوانین کاملاً معین دانسته شده می
 تواند و در واقع هم چنین است که جدا از قوانین اساسی واقع در بنیاد
 پروسه یا پدیده مورد مطالعه بطور مستقل عمل می نماید. بهر صورت
 چون « اتفاقات » وجود دارد بنابراین مورخ نباید آنرا در ساحه کار
 خویش نادیده بگیرد. گرچه حالت « اتفاقی و تصادفی »
 جوهر و ماهیت موضوع اساسی تحلیل تاریخ را روشن نمی سازد.
 اما با آنهم لازم است تا ضمن پژوهش باید پیوندها و شرایط
 بیرونی که دست کم برخی از جمله تأثیرات غیر مستقیم را بالای پروسه

مورد مطالعه می گذارد، در نظر گرفته شود ازین بیان چنین نتیجه بدست می آید که هم «ضرورت» و هم «تصادف»، هر دو موضوع تحلیل تاریخ را باید تشکیل دهد.

کار پژوهش های مشخص، نقش اساسی را در انکشاف علم مارکسیستی تاریخ ایفا می کند. بالا رفتن سطح تیوریکی پژوهش ها بطور دائم شرط لازمی این انکشاف است. این امر ایجا ب می کند تا شیوه ماتریالیستی دیالکتیکی در کار بررسی مواد تحت پژوهش بهبود بیشتری یابد. میتودولوژی رانبا ید در ارتباط به کار یک مورخ طوری پنداشت که یک چیز «بیرونی» و بیگانه می باشد. افزایش مواد مشخص باید در بالابردن سطح عالی تیوریک یعنی در تدارک بهترین شالوده های میتودولوژیک در زمینه پژوهش های تاریخی یاری رساند.



مآخذ و یادداشتها :

1. V.I. Lenin, Collected Works, Moscow, Vol. 38, p. 195.
2. Ibid., Vol. 14, P. 69.
3. Ibid., Vol. 38, P. 195.
4. Th.I Oizerman, Main Philosophical Trends, Moscow, 1971 PP. 109-110 (in Russian).
5. V.I. Lenin, Collected works, Vol. 38, pp. 212, 98.
6. Ibid., Vol. 14, P. 137.

۷- ضمناً باید گفت که خود تقسیم علوم به « درست » و « نادرست » در برابر هرگو نه انتقاد جدی پایداری نمی ماند .

۸- سی یا چهل سال گذشته شاهد چنان دگرگونی ها در علوم طبیعی بود که واقعاً ممکن نیست از همان ادبیاتی که بیست و یاسی سال قبل نگاشته شده امروز درتوضیح این رشته های علوم مازان استفاده نمود .

9. J. Topolski, Swiat bezhistorii, Warsa, 1972, pp. 196-198.
10. L.F. Ilyichev, Philosophy and Scientific Progress, Moscow, 1977, p. 163 (in Russian).
11. G.V. Plekhanov, Selected Philosophic works, Vol. 2, Moscow, 1976, pp. 313-314.
12. K. Marx, F. Engels works, Vol. 39, p. 428.
13. V.I. Lenin, Collected works, Vol. 1, p. 401.
14. J. Topolski, Metodologia historii, warsa, 1973- p. 428.
15. V.I. Lenin, Collected works, Vol. 29, p. 473.
16. I.D. Kovalchenko, on Applying Mathematical-statistical Methods in Historical Research" The Source studies: Theoretical and Methodological Problems, Moscow, 1969, pp. 118-119 (in Russian); J. Kakh, I. Kovalchenko, "Quantitative Methods in Historical Research" Social Sciences, No. 2, 1976.

سه‌تگیری نبرد افکار و علم تاریخ

مورخ نمی‌تواند از ماحول اجتماعی خویش و افکار یکه در آن ماحول تسلط دارد خود را تجربه کند. بنابراین این یک و یا دیگر نوع برداشتی از پروسه‌ها و پدیده‌های تاریخی یعنی نوعی از ارزیابی آنها حتی قطع نظر از اراده و قصد نویسنده، همیشه در تمام بررسی‌های تاریخ موجود خواهد بود. بینش مارکسیستی - لنینیستی در ارتباط به مساله جانبداری علم از این اصل پشتیبانی می‌کند که میان موقف اجتماعی - سیاسی مورخ از نگاه طبقاتی و درجه عینی‌گری و نزدیکی او به حقیقت در زمینه ارزیابی پروسه تاریخ وابستگی معینی وجود دارد.

تاریخ مثل سایر علوم اجتماعی نمی‌تواند در برابر موضوع مورد تحلیل خویش بی تفاوت و بی‌اطراف بماند. این حکم در هر مرحله پژوهش حتی در گردآوری معلومات راجع به فاکت‌ها هم صدق می‌کند. جامعه‌شناسی متضمن پش و هش‌هایی بوده که بر مبنای موضعگیری‌های معین طبقاتی به عمل آمده‌باشد.

آیا موضعگیری طبقاتی می‌تواند عینی‌گرا باشد؟ بلی، به شرطی که ارزیابی پروسه‌ها، پدیده‌ها و رویداد‌های تاریخ توسط مترقی‌ترین نیروهای اجتماعی و توسط آن طبقه، که حامل پیشرفت اجتماعی و نیروی محرکه آن باشد، صورت بگیرد. «عدم جانبداری»

نسبت به پدیده های اجتماعی یعنی عینی گرایی لاجرم منجر به آن می گردد تا از برخورد انتقادی در قبال این پدیده ها و مدافعان آن چشم پوشی نمود و از موضع عینی گری بعقب رفت .

مارکسیستیم بر این کشف دست یافت که شعور انسانی مقید به شرایط اجتماعی می باشد . ریشه های «جانبداری علم» یعنی اینکه شناخت تاریخ و داور ی های مربوطه آن با موضع آیدیالوژی یکی مورخ از نگاه طبقاتی تعلق داشته ، در همین جا قرار دارد . جانبداری را نباید بر حسب شخصیت فرد دانشمند مشخص و بر مبنای صفات خصیل ، منشا نسبی ، حالت روانی و غیره ششوات خصوصاً اوقضاوت کرد . ما باید از تحلیلی در مورد منافع عینی ماحول اجتماعی که مورخ به آن تعلق دارد ، بررسی موضوع را آغاز نماییم . مارکس می نویسد ، کسی را نباید چنین تصور کند که «در واقع نمایندگان دموکراسی (اینجا منظور دموکراسی بورژوازی است - مولف) ، مغازه داران و یا مدافعان جدی مغازه داران هستند . شاید از نگاه آموزش و موقف فردی آنها فاصله و فرقی از زمین تا آسمان بین شان موجود بوده باشد . ولی چیزی که آنان را در موقف نمایندگان خرد و بورژوازی قرار میدهد این حقیقت است که آنها در افکار خویش از آن حدود بیرون نمی برآیند که خرد و بورژوازی در اعمال زندگی از آن خارج نمی شوند ، و بنابراین آنها به آنگونه پراپلمها برمی خورند و به چنان راه های حل آن پراپلمها سوق می گردند که منافع مادی و موقف اجتماعی طبقه خرد و بورژوا را به آنسو سوق می دهد .» (۱)

لنین بتایید از جانبداری علم قاطعانه کسانی را مورد انتقاد قرار میدهد که آنها عینی گری را در زمینه پژوهش علمی به طور جعلی و ساختگی معادل خوشبینی ها و یابده بینی های پژوهشگرانه قرار می دهند . وی می نویسد : «اگر دکتورین معینی از تمام اشخاص که در زندگی اجتماعی سهم میگیرند ، خواسته باشد تا درباره واقعیت ها و علایق میان طبقات مختلف که از آن واقعیت ها منشاء میگیرد ، یک تحلیل عینی قاطعی را انجام دهند ، ازین سخن بوسیله چه نوع معجزه چنین نتیجه گرفته شد میتواند که آنها را نباید از هواداری نمایندگی یا با حق آبر ندارند ، تا بنا بر هواداری جانب

يك طبقه ويا طبقه ديگري را بگيرند؟ به ارتباط موضوع، مضحك است كه حتى سخني را در مورد همچووظيفه بر زبان آورد، ويرا هيچ فردزنده نمى تواند از جانبداري يك طبقه ويا طبقه ديگر (همينكه علايق متقابل شان را درك نمود) خود داري كند، وهم نمى تواند از ابراز سرور و شادمانى بخاطر پيروزي همان طبقه ويا ابراز نااميدى واندوه به خاطر ناكاهى آن جنوگيري نمايد، وهمچنان نمى تواند به مقابل كسانيكه با همان طبقه خصوصت داشته و با نشر افكار عقب مانده از انكشاف آن مانع ميگردد، به خشم نيايد. « (۲) پس جانبداري در علوم اجتماعي چيزى نيست كه از بيرون بطور مصنوعي درآن تزريق شده است بلكه درسرسشت پروسه پژوهش تا جاييكه «شخص زنده» موضوع آنها تشكيل ميدهد، به صورت اورگانيك عجين شده است.

عيني گرايي كه نقادان بورژوازي آنها به مقابل طرح ماركسيستي دايبرر جانبداري علم قرار ميدهند، بيشتر به جانبداري بورژوازي باز ميگردد. اين اندیشه مبتدل و بيپايه كه تحليل عيني واقعيت بسا امر جانبداري منافات دارد، بكلي دياليكتيك انكشاف اجتماعي را نادیده ميگيرد و بر تكامل گرايي ناقص و نارس در رابطه با پيروي پروسه هاي اجتماعي بنا مي يابد. هر پديده اجتماعي در سرسشت خویش تضاد آميز بوده و از عناصرى تركيب يافته كه لاجرم مقتضى آن است تا پژوهنده بر داشت خود رانسبت به آنها ابراز نمايد.

«گيورگي پليخانوف» توضيح کرده است، استناد بر واقعيت (كه تحليل علمي بدون آن وجود آمده نمى تواند) چنين مفهومى ندارد تا آن واقعيت را بطور پاسيف پذيرفته و با آن سازشي بعمل آورد. وي مى نويسد: «پير و شيوه ميتا فيزيك زمانيكه مى شنود تا هر آن كسى كه براى جامعه خدمت ميكنند بايد موقفي را مبني بر واقعيت اتخا ذنمايد، وي اين گفته را به گونه توصيه براى خود طوري مى پندارد تا با آن واقعيت آشتي و سازش كند. وي مطلع نبود كه در هر واقعيت اقتصادي عناصرتضادى موجود است و از اين جهت آشتي او، با واقعيت چنين مفهوم را خواهد داشت تا فقط بايكي از آن عناصرت، يعنى چيزيكه درآن لحظه حاكميت داشته است، سازش بعمل آورد.

مگر ماتر یالیتست هاییکه از شیوه دیالکتیک استفاده می نمایند
عنصر دیگری را که ضد عنصر نخست بود و آن چنان عنصری
است که امور آینده طی آن به پختگی می رسد ، مورد توجه قرار
داد و میدهد . « (۳)

لنین حتی فور مولبندی بسیا روشنتری را در مورد فرق و اختلاف
میان عینی گرای (بمشا به عینی گری انقلابی) از یکسو و رسیدگی اصیل
عینی ، طبقاتی ، ماتریالیستی از سوی دیگر ، درقبال پدیده های
اجتماعی بمیان آورد . لنین طی مبارزات با «نرو دیسم» ارتجاعی
که زیر بیرق دروغین عمل می کردند ، فرق اساسی را میان عینی
گری و عینی گرای با تفصیل بیشتر شرح و توضیح نمود . عینی
گری از ضرورت یک پروسه معین تاریخ حرف می زند مگر ماتریا-
لیست تصویر واقعی فرماسیون معین اجتماعی - اقتصادی و روابط خصو-
مت آمیز که سبب پیدایش آن می گردد ، نشان میدهد . عینی گرا ،
زمانیکه ضرورت یک سلسله فاکت های معین را ثابت می سازد ، همیشه
خود را دراین مختار قرار میدهد که به صفت مدافع همان فاکت
ها قد علم نماید ، ولی ماتریالیست تضاد های طبقاتی را آشکار و با
اجرای این عمل دیدگاه خود را مشخص می سازد . « (۴)

جانبداری در علم تاریخ هیچوجه مشترکی با ذهنی گرای مبتدل
ندارد . اصلا جانبداری در علم تاریخ به طور دایم موجود بوده
است . «در واقع همه بزرگان فلسفه تاریخ در سده نوزدهم ، بدون آنکه
عقاید سیاسی شان را پنهان نمایند ، تاریخ را بمشا به حربه برای تبلیغات
خویش میدانست . آنان به معنی مستقیم و دقیق کلمه مورخان
جانبدار بودند . . اشخاصی که گرایش های گونه گونه سیاسی و
ایدال های مختلف اجتماعی داشتند به منظور یافتن دلایل جهت
تحکیم نظریات خویش و تعمیق درک پیرامون امور زمان جاری و کسب
بینش و بصیرتی درارتباط به امور آینده ، رجوع به گذشته ها می
نمودند . « (۵)

جانبداری در علوم اجتماعی و بویژه در علم تاریخ موضوعی شده
که همواره در معرض حملات صقوف گسترده مخالفان گونه گونه ایدیا-
لوژی قرار گرفته است .

بعضی از انتقاد کنندگان مارکسیسم در این اندیشه مبتدل شرکت می نمایند که جانبداری در علوم اجتماعی (اینجا منظور علم تاریخ است) به این معنی است که مورخ تاریخ را بر طبق دستاویز حزب سیاسی خویش می نگارد. در واقع جانبداری یعنی جهت گیری سیاسی - اجتماعی یکی یا دیگر اثر تاریخی توسط موقف ذهنی نویسنده اثر تعیین نمیگردد، بلکه بوسیله آن شرایط عینی تعیین می یابد که به گزینش موقف آید یا لوزیک نگارنده شکل میدهد و بر کار آفریننده او حاکمیت دارد.

اگر پژوهنده نیازمندی های واقعی انکشاف پیشرونده اجتماعی و یا تصدیقات با آن نیازمندی ها را هرورد توجه قرار نمی دهد، امکان آن هست تا تناقضی میان جانبداری و عینی گری بمیان بیاید - و برآستی حتماً هم می آید.

بنا برآن جانبداری علم مارکسیستی تاریخ که عملاً نظریات پیشرفته ترین طبقه جامعه کنونی را منعکس می کند، عاری و فارغ از هرگونه تمایل می باشد. این علم حقیقتاً عینی است. انگلس حق داشت تا اینرا خاطر نشان نماید که مارکسیسم «در هر کشوری که یکسو دارای پرولتارها و اواسوی دیگر دارای تیوریسن ها و دانشمندان و دلیر باشد» هوا دارانی بدست می آرد که از آن پشتیبانی می کنند. نقادان بورژوازی مارکسیست ها را به «دوگما تیسیم» متهم ساخته و میگویند که آنان هرگز مایل نیستند تا حقایق را بیطرفانه مورد ارزیابی قرار بدهند. این تهمت آن ها مبنی بر ریاکاری است زیرا این اصلاً خود علم بورژوازی تاریخ است که محکوم به ذهنی گرایی میباشد. این درست تاریخ نگاری بورژوازی است که سوا لاتی را مبنی بر شک و تردید در قسمت خود امکان تفسیر عینی منابع تاریخ بمیان می آرد. بنابراین خواسته مرافعه طلبی آنها برای «ارزیابی بیطرفانه حقایق» بیشتر عوام فریبانه بود و این ادعا ها که علم بورژوازی «عینی» است در واقع هیچ گونه پایه و اساسی ندارد.

عینی گرایی بورژوازی با ذهنی گرایی «خالص» رابطه نزدیکی داشته است. انگلس با الفاظ پهلو دار در مورد «عینی گری راضی از خود» چنین اظهار نظر نموده که «آئسوی بینی خویش چیزی نمی

بیند واصلاً بهمین دلیل ، با آنکه هزاران تن از همچو اشخاص در آن سهم هستند ، از تنگ نظرترین نوع ذهنی گری محسوب می شود . « (۷)

علم تاریخ بشری همیشه صحنه مبارزات ایدیالوژیک و تبرد های افکار مترقی و ارتجاعی بوده و می باشد . تاریخ نگاری (یعنی تاریخ علم تاریخ) یک مضمون سیاسی است که انکشاف اندیشه های تاریخ را در قبایل پیشینه وسیع نظریات فلسفی و منافع اجتماعی مطالعه می کند . این امر به پژوهش های تاریخ نگاری اهمیت خاصی میدهد که انکشاف علوم و پیدایش نظریات تاریخ که مواضع مختلف ایدیالوژیک نیرو های طبقات متخاصم را منعکس می نماید ، مورد بررسی قرار میدهد .

تاریخ نگاری شوروی در ادا ی سهم به علم تاریخ که توسط عده یی از مورخان شوروی و خارجی به عمل می آید ، بدون شبیه به پیشرفتی نایل آمده است . بهر صورت رساله ها ، کتب و سایر لوازم تحقیق مابسیاری از حقایق و فاکت های مهمی در ارتباط به عمل و نفوذ متقابل میان نظریات مختلف دانشمندان و کلیه مکاتب تاریخ نگاری را کاملاً روشن نکرده است . آنها حسب معمول بمانند به مظاهر « روحیه وسعت گیرنده » دور آن بررسی نشده بلکه جدا از هم دیگر به شکل متفرد و مجزا از هم مورد ارزیابی قرار گرفته است . « ای . ایم سخاروف » بدرستی اظهار نمود که : « چون در پروسه شناخت ، میتودولوژی آن از عوامل اساسی شمار می آید ، لذا مراحل انکشاف دانش علمی که یکی یی دیگری به وجود آمده نظر به میتود پژوهش و از لحاظ اصول شناخت و مفکور بندی از هم دیگر فرق و اختلاف داشته است . « (۸)

پیشرفت مهم علم مارکسیستی تاریخ در سطح بین المللی مورد قبول واقع شده است . تاریخ نگاری مارکسیستی نه تنها در کشورهای سوسیالیستی بلکه همچنان در کشورهای روبه انکشاف و سرمایه داری از مقام و حیثیت عالی برخوردار است . خود پیدایش و ظهور بعضی از مکتب بورژوازی و ریفورمیستی تاریخ نگاری منسوب به تأثیرات مارکسیسم - لنینیسم است که بالای

تاریخ نویسان گذاشته و آنها علی الرغم آگاهی از ناتوانی مواضع تیوریک خویش هنوز هم آمده نیستند تا از نظریات ایدالیستی خویش بکلی دست بردارند. این تاثیرات مخصوصا در تعدیل موضوعات پژوهش تاریخ، در قیمت عطف توجه بیشتر و متمرکز به تاریخ اقتصاد، به نقش جنبش های توده ای و تاریخ انقلاب ها به خوبی انعکاس یافته است.

در عین زمان، نبرد افکار در زمینه تاریخ پیوسته شدت بیشتری میگیرد و این امر جز بازتاب عینی مقابله بین دو سیستم اجتماعی - اقتصادی چیز دیگری نمیباشد.

بکثر تاریخ نگاران بورژوازی و ریویزیونیستی مدعی اند که منکورد ها و نظریات شان ابتکار و نوین می باشد. تیوری های غیر مارکسیستی و ساخت های فلسفه تاریخ مبنی بر ایدالیسم از لحاظ خصلت در معرض تحول و تعدیل تدریجی قرار داشته و با اوضاع و احوال زمان خود را توافق میدهد. پذیرش و تأیید پذیرش قضایای منفرد و جداگانه مارکسیستی یک سلسله نظریات گلچین شده و معجون مانندی را بوجود آورده که ایجاد گران آن در جستجوی متحد ساختن تفاسیر یکجا ناشدنی ماتریالیستی و ایدالیستی تاریخ تلاشهایی بعمل می آورند.

«ایچ. ریکرت»* و «د. ویلو. ویندلباند»** که از برجسته ترین فلاسفه بورژوازی به شمار می آیند برای مدت طولانی در جستجوی آن بودند تا نظریه ماتریالیستی تاریخ را در اساس تخریب و تضعیف نمایند. آنها نظریه «دوالیسم»، «کانت»*** را به منزله مقدمه خویش قرار داده و بر مبنای آن سعی نموده اند تا به پذیرش حقایق مجهول تاریخ که بنابر ادعای موجودیت داشته بانقش اساسی مورخان در زمینه تفسیر و ارزیابی آنها بهم وفق دهند.

علم تاریخ بر طبق عقیده «ریکرت» بدون معیارهای ارزش قابل درک نمی باشد. «پلیخانوف» ضمن انتقاد بر تفسیر ذهنی گرایانه اش در مورد قضاوت های ارزش گرایانه می نویسد: «هر مورخ بدون شك کار ترکیب علمی خود را تا مواد اساسی از غیر اساسی

* H. Rickert

*** W. Windelband.

*** Kant.

چند سازد - از دیدگاه از زشس خاصی انجام می دهد. همه سوا ل در اینجا است که : ما هیت همین ارزش چیست ؟ هرگز ممکن نیست به این سوا ل چنین پاسخی داد که در این مورد خاص ، از زش مورد نظر د رمقوله از زش های فر هنگی قرارداد دارد . بهیچوجه وابدا ممکن نیست. مورخ به صفت يك شخصیت علمی ودر حریم رشته علم خود لا جرم آن موارد را بمنزله مواد اساسی می نگرد که در زمینه تشخیص پیوند علتیت رو یدادها ییکه مجموع آن پروسه منقرد انکشاف مورد بررسی او را تشکیل میدهد ، بوی کمک می رساند . مواد غیر اساسی در نظرش آن است که باهمین موضوع ارتباطی نداشته باشد . بنابر این چیزی که درین مورد تاثیر داشته هرگز مقوله آن ارزشها را تشکیل نمی دهد که «ریکرت» درباره آن حرف زد است . (۹)

عقاید فلسفی «ماکس ویبر»^{*} همچنان بر پایه نظریه «کانت» بنا یافته است . وی نظریه خود را «ریکرت» «تیپ های ایدال جامعه» که بطور ساختگی تدوین شده است ، بمقابل تیوری مارکسیستی - لنینیستی در باره فراماسیون های اجتماعی - اقتصادی به پیش کشیده است . نامبرده خصلت عینی قانون نمندی های اجتماعی را رد نمود و «تیپ های ایدال» را بمثا به جانشین ذهنی مفکوره بندی تاریخ پیشنهاد می کند .

علمای بورژوازی که به مکتب مثبت گرایی (پوزیتویسم) منسوبند برخلاف «ریکرت» که از اصل عدم قبول هر نوع قضاوت های از زشی در زمینه تحقیق و بررسی گذشته آغاز می نمایند و آنها برای اثبات این نکته مدعی اند که قبول قضاوت های از زشی علم را در معرض نسبی گرایی ذهنی گرایانه قرار میدهد . درین ضمن پیروان مکتب مثبت گرایی ، حقایق تاریخ را با حقایق علوم طبیعی همگون و یکسان دانسته و با این عمل مضمون تاریخ را به سطحی پایین می آرد که فقط رویدادها را ثبت کند .

تاریخ نگاری غیر مارکسیستی زمان حاضر رو یهمر فته سعی به عمل می آرد تا اصل عینیت دانش تاریخ را از کار انداخته و مساله

* Max Weber.

تقدم مورخ را در بحث شناخت تاریخ به اثبات رساند. مورخ امریکایی بنا م « هنری ستیل کوماگر »* چنین اظهار نظر می کند : « اینرا باید واضح ساخت که تاریخ به مثابه آنکه چه چیزی در طی چند هزار و یا ده ها هزار سال اتفاق افتاد از نگاه ذاتی هیچگونه فلسفه بی در خود ندارد . ما تنها در ساحت تاریخ نگاری می توانیم نوعی از فلسفه را ... کشف کنیم. تاریخ فلسفه نداشته اما مورخان صاحب فلسفه اند . هر نوع فلسفه بی که در تاریخ یافت میشود نخست توسط یک مورخ و یا شاید توسط کدام فیلسوف در آن گنجانیده شده است . چون قصد مورخ مبنی بر آن بوده تا بعضی قوانین و اصول تاریخ را کشف نماید، بناء این قوانین و اصول، ساخت خود او و یا کشف و تطبیق خود او می باشد . وقتی که فیلسوف غایب و هدفی را به تاریخ نسبت میدهد . اینگونه نسبت مربوط به خودش میباشد . این موضع افراطی ذهنی گرانه هرگونه کوششی را دایر بر نفوذ به ماهیت پروسه تاریخ و مدلول های آنرا رد می کند . اما « کوماگر » ازین هم جلو تر رفته و خود مفهوم و مقوله تاریخ را نمی پذیرد : « در واقع چنین چیزی موجود نیست که آنرا تاریخ نامید مانند یکه از آتوم ها، صخره ها و یا مواد شیمیایی نام می بریم. این اشیاء در طبیعت موجود اند . اگر انسان از بین رفت و از صحنه ناپدید شد آنها در طبیعت باقی خواهند ماند . اما تاریخ در طبیعت وجود نداشته بلکه تنها در تخیل انسان موجود می باشد . انسان است که به تخیل و تدوین تاریخ می پردازد و نمیتواند وجودی داشته باشد . تاریخ یک مقوله سفسطه آمیز است که انسان بدان وسیله خاطرات جمعی خویش را ، مرتب نموده و گذشته ایکه فاقد ارتباط و پیوستگی می باشد ، نظم و غایب را به آن می بندد . » (۱۰)

چنین است آن انکار اقرات آمیز و علناً فور مولبندی شده که نه تنها دانش علمی بلکه علم تاریخ را نیز زرد می کند .

در باره این موضوع مورد بحث هرگونه حرف های زیادی گفته می شود بعضی ها راجع به این حقیقت که پژوهنده گذشته ها پاییه وسیع تجربی نداشته و این پایه قرار ادعای آنها تنها چیزی نبوده که عینیت علمی را می تواند تضمین کند ، اظهارات مبالغه

* Henry Steel Commager

آمیزی می نمایند. اکثر علمای بورژوازی متمایلند تا تاریخ را به سطح بسیار « محقری » منزل داد که از جا معه شناسی غربی امروزی مجهز با « نتایج دقیق علمی » مبنی بر اساسات ریاضی در درجه خیلی پایین قرار داشته است. خلص اینکه ما با « ترتیب مجدد مقولات » که بگونه عجیبی ساخته می شود برمی خوریم: معلوماً می که پژوهنده در ما شیون کمپیوتر تعقیب می کند طور ضمنی چنین قبول شده است که عینی بوده و از نفوذ تأثیر شخصیت پژوهنده در « امان » باقیمانده است. حتی علمای بورژوازی توجه را به این « نیرنگ معصومانه » جلب نموده اند که بموجب آن گرداننده کمپیوتر طوری پنداشته شده که به خصلت « عینی گرایی » کاملاً متصف گردیده است. « (۱۱) این نوع ادعاها را دایره بر عینیت علمی دقیق و بر « عدم جانبداری » پژوهش جا معه شناسی تجربی به بی لازم است بانگاه انتقادی موردارزیابی قرار داد.

تصادفی نیست که در علم بورژوازی انکار از خصلت عینی پژوهش تاریخ بیشتر بر مبنای این حجت به اثبات رسانیده می شود که ما مجدداً رویدادهای گذشته را به شکل اصلی خویش دوباره بازسازی کرده نمی توانیم. اکثر مورخان غیر مارکسیستی متمایلند تا جا معه شناسی مشخص را مافوق تاریخ قرار داد و یا در هر حال این مفکور را تحمیل کنند که « میتودهای جا معه شناسی » نسبت به میتودهای تاریخ برتری دارد، اما آنان چه نوع جا معه شناسی در نظر دارند؟

تاریخ نگاری بورژوازی علوم اجتماعی (یا جا معه شناسی به مفهوم عام) را بمنزله علوم فلسفی و آید یالوژیکی ندانسته بلکه آنرا بمنزله چیزی می داند که مقابل آنها قرار داشته و آنرا طوری می بنماید که به آسانی فاقد آید یالوژی شده می تواند. علوم اجتماعی در نظر آنان اصلاح شامل رشته های تطبیقی است که در آن استفاد از میتودهای ریاضی می تواند نتایج مواد امپیریک را تصدیق کند اما تحلیل مادی و یا مومولبندی نتایج آید یالوژی از آن بدست نمی آید.

تاریخدان قبرس بنام « تیمو دورپاناند و پولوس » طی خطاب به سیزدهمین کنگره بین المللی علوم تاریخ که بسال ۱۹۷۰ در

مسکو دایر گردیده بود، به اثبات این نکته پرداخت که رابطه یگانگانه بین تاریخ و «علوم اجتماعی» همان است که هر دوی آن بحثاً به موضوع پژوهش کمی قرار گرفته میتواند. مبتود کمی به نظر او نیرومندترین افزار تحلیل کلی محسوب می‌گردد. استفادۀ مستقل از آن در مورد تاریخ همان خصوصیات و صفاتی را دارد که در بشرشناسی از آن انتظار میرود. «جنبه‌های فیزیکی و مادی خود را در حالت کمی خوبتر نشان میدهد تا جنبه بشری... ساحات فیزیکی و مادی مطالعه به خاطر اشکال ثابت آنها و به‌خاطر طریقه، درائر پروسه پر تحرک، یکی از بین تاریخ بود آمده است، برای بررسی کمی خیلی مساعد میباشد.» (۱۲)

«با پاندو پولوس» این نتیجه را تنها به خاطر آن ضرورت دارد تا بر داشت منفی خود را در برابر علم «غیر تجربه‌یابی» تاریخ به اثبات رساند. نامبرد به پیروی اکثر مورخان بورژوازی از «جنبه غیر عینی بشری» بیم دارد. به الفاظ دیگر وی میخواهد از تحلیلی در مورد روابط اجتماعی - طبقاتی حدز نمایند. زیرا به عقیده او «میتودو لوژی تاریخ در موضعی قرار نداشته که درك علمی خویش را در باره پدیده‌ها تا حد پروسه مجموعی تاریخ بسط و توسعه دهد.» (۱۳)

بیم ونگرانی نسبت به مسایل طبقاتی از نگاه اجتماعی-سیاسی در ساحه پژوهش تاریخ دلیل عمده آن است که چرا تاریخ نگاری غیر ارسطویی یا این شدت بر تقدم علوم «اجتماعی» و یابری میتودهای خالص کمی در زمینه پژوهش پافشاری می‌کند زیرا با این وسیله از میان برداشتن «جنبه بشری» یعنی جنبه راستین اجتماعی به آسانی میسر می‌گردد. این نظریه توسط مورخ آلمان غرب بنام «تیو دور شیدر» باروشنی کامل توضیح و تصریح شده است. وی مدعی است که تنها علوم اجتماعی قانونمندیهایی را از آن رآشکار می‌سازد. تاریخ فقط می‌تواند تصویری از رویدادهای منفرد و غیر تکراری را برای ما نشان دهد اما قانونمندیهایی را از آن استنباط و استخراج کرد نمی‌تواند. چون «پروسه تاریخ در هیچ یکی از مراحل خویش تعمیم شده نمیتواند» بنابراین این فقط عمل ایجاد ذهن مورخ را تمثیل می‌نماید. (۱۴)

مواد امپیریک که از طریق جامعه‌شناسی فراهم گردیده بدون در نظر

داشت این امر که چقدر به حقیقت نزدیکی دارد، آنها در مجموع - و حتی به گونه انفرادی نیز - نمی‌تواند عوامل پروسه‌ها و پدیده‌های عمده تاریخ را نشان دهد. دقیق‌ترین تحلیل‌ها معنی‌شناختی مبتنی بر تعدد معیارهای مختلف ریاضی نمی‌تواند بطور کامل علل عمده انکشاف اجتماعی را روشن‌ساخته و یا ارتباط متقابل بین نیروهای اجتماعی متخاصم را معین نموده و یا توانایی جریان حاکم را در امر دفع و یا خنثی‌ساختن جریان‌های مخالف که در داخل جامعه عمل می‌نمایند، آشکار سازد. پژوهش‌هاییکه مطلقاً بر معلومات ریاضی، که از نگاه تجربی می‌تواند به ثبوت رسد، مبتنی باشد در زمینه تفسیر محدود و پراگماتیک خویش ممکن نیست از حدود دپروسه‌های خاص محل‌فرا تر رود. این ادعای جامعه‌شناسی بورژوازی کنونی که جای علم سنتی تاریخ را همراه با میتودهای آن، که بنا بر ادعا منسوخ شده و در آن‌اوسایل تخنیکی امروزی استفاده بعمل نمی‌آید، گرفته می‌تواند یک فریب محض است.

شیوه مثبت‌گرایی «آزمایش‌مستقیم» حتی در امر توضیح رویدادهای تاریخ که قناعتی رافراهم کرده بتواند، عاجز می‌ماند. میتودهای مشخص‌جا معنی‌شناسی (مطابق تعبیر مولفان بورژوازی) هم در خصایل بیرونی و هم در سرشت ذاتی خویش از عمل‌اساسی آن‌قانونمندی‌های عینی انکشاف اجتماعی کنار می‌گیرد که هیچگاه در سطح قابل کشف نبود و خود را به تنظیم‌صوری که بر اصول ریاضی مبتنی باشد به آسانی تسلیم نمی‌دهد.

طی سیزدهمین کنگره بین‌المللی علوم تاریخ که در مسکو انعقاد یافته بود معلوم گردید که اختلاف نظرهابرسر رابطه بین تاریخ و جامعه‌شناسی حتی میان خود تاریخ‌دانان غربی موجود می‌باشند. به‌طور مثال پرو فیسر «دوبوک» نمایندۀ کانادا یک مطلب واضحی را بمقابل نظریه «تی‌پایا ندو پو لوس» مطرح ساخت. وی گفت: «در علوم بشری تنها پیرامون میتودهای کمی، روش‌های ریاضی، مودل‌ها، اطلاعات، کمپیوترها، زبان فورتران Fortran و امثال آن حرف زده می‌شود. خوبیهایی تر مینولوژی دقیق علمی و مقیاسات درست یک امر واضح و روشن است. مگر تا آن درجه که اکنون تاریخ

می‌گوشد هر چیزی را صور تبندی نموده و دانشی را در باره هر چیز
 بمثابة تازه ترین نتایج موفقیت‌های علوم اجتماعی بدست آورده.
 تاریخ را در حرکت وازونه قرار خواهد داد. تاریخ در مخاطره
 سقوط به مثبت‌گرایی طرز نوین (نیو یوزیتو یسم) است. . . اکثر
 مورخان زحمات فراوانی را در بررسی نظام محاسبات ملی متحمل شده
 اند اما نتوانسته‌اند کاملاً بدرک مسایل تیوریک که اقتصاد دانان
 به آن روبرو میشوند، پی ببرند. خود کلمه «مودل» میان مورخان
 رواج بیشتری یافته و مود روزشده است ولی حین استعمال این کلمه
 آنها هیچگاه اینرا در نظر نمی‌گیرند که اقتصاد دانانیکه همین اصطلاح
 را ساخته‌اند آنرا با یک تحلیل دقیق احصائی و ارتباط داده‌اند. . .
 آید یالوژی برای علوم بشری همان ارزشی دارد که تخیل خلاق و ایجاد
 گر برای ریاضی دان. کسا نیکه مدعی‌اند از آید یالوژی بدور می
 مانند، بخود زحمت نمی‌دهند تا صحت پژوهش علمی خویش را مورد
 سوال قرار داده و میان خود ا وجود بعض مقولات منکر می‌شوند.
 چنین علماء راه خود را گم کرده و دیگران را گمراه می‌سازند. این
 گفته که آید یالوژی از بین رفته در حقیقت از همه زیاده‌تر یک مطلب
 آید یالوژی یک می‌باشد. « (۱۵)

این گفته که موضع فلسفی پژوهنده در پروسه شناخت تقدم
 دارد به مفهوم آن نیست تا میتو دهای مشخص جامعه شناسی را در
 امر بررسی پروسه‌های عمده اجتماعی بکلی نفی نمود. این میتون
 ها اصلاً در تشخیص دقیق بیشتر جنبه‌های همین پروسه‌ها می‌تواند
 یاری رساند. با آنها جامعه‌شناسی مشخص تاریخی نمی‌تواند بکلی جای
 گزین علم تاریخ گردد زیرا این نوع جامعه شناسی صرف بعضی
 از شاخص‌های ثابت برای پیشبینی پدیده‌های اجتماعی را فراهم کرده‌می
 تواند. این شاخص‌ها تنها در صورتی مورد استفاده قرار گرفته
 می‌تواند که بر پایه شناخت درست قانونمند پهای عینی جامعه‌شناسی
 و تاریخ که از دیر زمان عمل می‌نمایند، قرار داشته باشد.

مولفان بورژوازی حملات خویش را بر بنیاد علم تاریخ یعنی بر اصل
 تاریخ‌گرایی تمرکز می‌دهند. اکثر نمایندگان علم بورژوازی بررسی
 پروسه‌ها و پدیده‌های اجتماعی را بمثابة بازتابی از شرایط معین

تاریخی رومی نمایند. به نظر آنها تاریخ گرای «راه گریزی» از توضیح پدیده های اجتماعی است که برطبق ادعای شان خود را به شرح قناعت بخشی تسلیم نمی دهد.

چندی قبل علم بورژوازی تاریخ از اصل تاریخ گرایی در ساحت درک محدود و صورتی خویش پیروی می کرد. مدارک تاریخ گرایسی بورژوازی در گذشته به پایان سده هجدهم می رسد و با تضعیف تدریجی دکترین قانون طبیعی مبنی براندیشه غیر تاریخی در باره موجودیت «حقیقت ابدی» و فناپذیری انسان، ارتباط داشته است. ظهور تاریخ گرایی، بیشتر از همه، مربوط به تثبیت فرق بنیادی بین پدیده های طبیعی و اجتماعی بود. جهان انسان که از یکرنگی میکانیکی پدیده های طبیعی متمایز بوده، برای نخستین مرتبه بمثابه چیزی که پیوسته در حالت دگرگونی قرار داشته مورد مطالعه قرار گرفت. با شناخت این تیزس که کردار و اعمال انسان تنها در حال انکشاف آنها در گذر می تواند، قدم بزرگی بسوی تثبیت تاریخ گرایی برداشته شد. این جریان در علم تاریخ برای نخستین مرتبه بعنوان واکنشی در برابر نظریات راسمبولیستی (مبنی بر خرد گرایی) که به دوران روشنگری بورژوازی نسبت داشت و سپس ماهیت سفسطه آمیز و فریبنده آن به اثبات رسید، ظهور نمود. مفکوره «سلطنت عقل» بصورت «اوتوپای» خالص، و طرح بیجان برای سازماندهی مجدد جامعه از طریق ترویج و تنفیذ نور مهیای ایدئال حقوقی و قانونی تحقق یافت. خطای همین عقیده از اینجا ثابت بود که گمان می رفت نقشه و طرح معقولی که توسط قانونگذار پی ریزی می گردد، می تواند مقدرات جامعه را دگرگون سازد، و گذشته از این جامعه بمثابه مجموعه بی افراد که تحت تاثیر و نفوذ نظریات معقول قرار میگیرند، پنداشته می شد.

تاریخ گرایی بورژوازی که در تفسیر و ارزیابی پروسه های اجتماعی جای نشین خرد گرایی تخیلی گردید نشان دهنده گامی بود که در ساحت شناخت تاریخ به پیش برداشته شد. تاریخ گرایی بصفت متمیزه خاص سده نهم پدیدار شد. استفاذه از این اصل لازم می نمود تا تحلیلی

در مورد پیدایش و تکوین پدیده های اجتماعی ، بررسی مشخص و واقعی
 مرا حل انکشاف آنها از مبادی نخست به عمل آورده شود . تمایل
 به تاریخ گرایی همچنان در اندیشه روشنگران به ارتباط امور تاریخی
 موجود بود ولی در مجموع به اثر مینتود و لوژی مجرد - نظری
 و میکائیکی که خاصه دوران روشنگری به شمار میرفت سخت در حالت
 ناتوانی قرار داشت . در نتیجه این امر ، تمام دوران های تاریخی
 بشر بویژه قرون وسطی فاسد محتوی مثبت تاریخ پنداشته می
 شد . (۱۶)

بهر حال ، تاریخ گرای بورژوازی که کامل ترین بسوت
 فلسفی خود را در نظریات «هیگل» یافت ، نتوانست بمنزله پایه
 بنیادی کاری را برای تحلیل و پژوهش عینی پروسه تاریخ انجام
 دهد . تاریخ گرای بورژوازی که هر پدیده را طی انکشاف تدریجی
 آن مورد تحلیل قرار میدهد ، آن پدیده را طوری می پندارد که در
 نوع خویش یکتا و منحصر بفر د بوده است . بعقیده « ایچ شیلر »
 تاریخ شناس جمهوریت دموکراتیک آلمان ، هسته معقول تاریخ
 گرایی بورژوازی ، تثبیت روابط بین عام و خاص بود اما توجه
 زیادی را به جانب خاص تمرکز داده است . مطلق کردن این امر منجر
 به آن شد تا کلیه پدیده های تاریخ را یکتایی و منفرد بداند . تاریخ
 گرای بورژوازی از امکانات شناخت قانونمندی های عینی
 انکشاف اجتماعی و همینگونه از شناخت پروسه مجموعی تاریخ انکار
 می نماید . (۱۷)

تاریخ گرای بورژوازی در زمان گردش سده دچاریک حالت بحران
 عمیقی شد : این نظریه میان مورخان وسعت گرفت که پروسه تاریخی
 تنها قابل شناخت نبود بلکه مجموعه بی از « رویداد های
 تصادفی » می باشد .

مورخ مرتجع آلمانی بنام « ایل . رانکی * » که بابر داشتن گام بزرگی
 خود را عقب تر از هیگل انداخته ، از پذیرفتن یگانگی پروسه
 جهانی تاریخ انکار ورزید و واین عقیده را تایید می کند که هر
 دوران تنها بالذات می تواند بدون ارتباط با دوران های دیگر در

* L. Ranke

شود . (۱۸)

تاریخ نگاری کنونی غرب خود اصل تاریخ گرای بی را حتی به تعبیر محدود آن جدا مورد تردید قرار میدهد . بدین ترتیب جامعه‌شناس امریکایی بنام «ایم . مانده یلسباوم» یگانگی پروسه تاریخ را نمی پذیرد و استدلال می کند که «تاریخ های متعدد ی بطور قسمی وجود داشته و آنها گرچه با هم متصل بود ه است و لی بدلیل عوامل خارجی و غیر قابل پیشبینی که با لای یک ویا دیگر پروسه تاریخ اثر می گذارد نمی توان آنرا بطور علمی مورد مطالعه قرار داد .» مانده یلسباوم « تیوری خود را در کپسول این کلمات می گنجاند: «گذشته بشری را نباید چنین تصور کرد که پروسه واحد انکشاف کننده بود ه و نه هم مجموعه یی از همچو پروسه ها است که مستقل از همدیگر به پیش می رود» (۱۹)

جامعه شناس فرانسوی بنا م «آر . ارون» میگوید که تاریخ گرای ، این مخلوط شک گرای و بیخرد گرای (ایر را سنو نالیسم) بیشتر به بهانه می ماند که بخاطر فقدان فلسفه بمیان می آید تا آنکه به فلسفه ما ند . (۲۰) بعقیده او ، هر تعبیر مشخصی باره گذشته توسط نظریات سیاسی مورخ و آرزوی او تا آینده را در پرتو خاصی مشاهده نماید ، تعیین میگردد . این فلسفه تاریخ ، چنانچه گونی تفاسیر در مورد گذشته را نمی تواند از میان بردارد . وی میگوید مفکوره بنیادی تاریخ نه برگرایش خوش بینی همراه با داشتن اعتقاد به پیشرفت و نه هم برگرایش بدبینی بنا یافته است . در تحلیل نهایی ، بشریت به صورت یک کل تاریخ را تشکیل میدهد . زندگی انسان دیا لیکتیکی است و شاید حتی آنرا دراماتیکی خواند ، زیرا انسان در جهان پدیده های مجرد و از هم جدا عمل می کند ... جستجوی انسان برای حقیقت که همیشه وی را بازی می دهد ، او را تنها در علم پارچه پارچه و اندیشه صوری رها می کند .» (۲۱)

تاریخ نگاری شوروی از دیرزمان به اینسو طرفدار این عقیده است که علم تاریخ معلومات فاکت هارا مخصوصاً از دیدگاه انطباق آن با واقعیت یعنی از دیدگاه صحت و سقم آنها مورد بررسی قرار

میدهد. به این مفهوم تاریخ نگاری متذکره از علوم نام نهاد واقعی تفاوت دارد.

تاریخ نگاران و جامعه شناسان بورژوازی طی چند دهه گذشته جستجوهای بی عمل آوردند تا نقلی و برداشت انکاری (نیپیلیستی) را در قبایل تاریخ از بین برداشته و بجای آن تفسیر نوینی را بوجود آورند. درین زمینه اهمیت بیشتری به درین زمینه اهمیت بیشتری به ساختمان گرای داد شده است. این روش بعنوان یک علم نوین «ترکیبی» تاریخ نشان داده می شود و بما می گویند که در آن از اکثر تیزسهای مارکسیستی اقتباسی بعمل آمده است. طرفداران نظریات مسلط مثبت گرای در زیر بیرق ساختمان گرای گرد هم جمع می شوند. اما بناهای آنان که به شناخت ماتریالیستی تاریخ منجر می گردد ضرورت به آن دارد تا توسط مورخان مارکسیستی مورد بررسی انتقادی قرار بگیرد.

هر پدیده عینی تاریخ دارای جوانب و پہلوهای متعددی میباشد. تاریخ شناس جوانب و پہلوهای مختلف آنرا مورد مطالعه قرار داده، بدون آنکه موجودیت کل را به نحوی از انحاء از بین ببرد. گرچه هر فاکت تاریخ محدود به شرایط مکان و زمان می باشد اما تکرار آن می توانست دانشمندی را به این نتیجه بکشاند که راجع به اهمیت آن فاکت اظهارات مبالغه آمیز نماید توسعه پایه منبع تاریخ و بمیان آمدن مواد و فاکت ها در ارتباط به یک پدیده معین که جدیداً کشف میگردد، همیشه می تواند ضرورت و لزوم بررسی های مجددی را از نگاه های نو و دیدگاه های مختلف بوجود بیاورد.

بررسی فاکت های یاد دادها از نگاه تیوریک بمنابر جوانب، عناصر یا ساختارهای وسیعترین پروسه تاریخ نه تنها در حال انکشاف بلکه در حال سکون نیز به عمل آمده می تواند. اما «بیرون برآوردن» ساختارهای منفرد برای بررسی جداگانه، مستلزم آن است تا تجرید از پروسه واقعی تاریخ در حد معینی به عمل آورده شود.

مقوله ساختار اجتماعی و همچنین میتودی برای تحلیل ساختاری بخشی از بررسی تاریخ بر مبنای اندیشه ماتریالیسم دیالکتیک را

تشکیل میدهد. اثر لنین بنام انکشاف سرمایه داری در روسیه (۱۸۹۹) مثال در خشنده این گونه تحقیق است که در آن تحلیل کمی و کیفی هر دو همراه با ساختارهایی دیده میشود که آنها هم در حال انکشاف و هم در حال سکون بررسی شده است. «جی. تو. پو. لسکی» بدروستی اظهار می نماید: «این اثر لنین که در ادامه و غنای بیشتر شیوه پژوهش مارکسیستی میان آمده نمونه آن است که چگونه از مواد احصائیه در امر مطالعه پدیده های در حال انکشاف آنها (که درین مورد مقصد از انکشاف نظام سرمایه داری روسیه است) استفاده شده میتواند. این اثربیشتر از ضمن مباحثات راجع به تکامل میتود های کمی در زمینه بررسی ساختارهای اجتماعی اکثرا مورد توجه کمتر قرار گرفته است.» (۲۲)

تحلیل ساختاری لنین طوری نیست که جدا از تحلیل پروسه مجموعی به صورت یک کل به عمل آمده است. وی ساختار را ماثابه چیزی که استقلال داشته باشد، نمی نگرد. لنین می نویسد: «آنچه که مارکس و انگلس - در مقابل میتا فیزیک - بنام میتود دیالکتیک خوانده غیر از میتود علمی جامعه شناسی چیز دیگری نیست و آن عبارات است از نگرش جامعه به صفت یک اورگانیزم زنده و در حال انکشاف همیشگی (نه بصفت چیزی که به صورت میکائیکی ترکیب یافته و بنا بر آن طوری پنداشته می شود که به هرگونه ترکیب های دلخواه و عنندی اجازه می دهد تا زغنا صر مختلف اجتماعی بوجود بیاید) و هم به صورت اورگانیزی که جهت بررسی آن لازم است تا تحلیل عینی روابط تولیدی که فرماسیون معینی را تشکیل میدهد به عمل آمده و هم پژوهشی راجع به قوانین و ظایف وانکشاف آن فرماسیون صورت بگیرد.» (۲۳) لنین بدین طریق علیه بررسی عنندی که بر مبنای «عناصر جداگانه اجتماعی» صورت میگیرد با صراحت تام ابراز مخالفت می کند. به عبارت دیگر، وی جامعه را ماثابه اورگانیزم واحدی دانسته و مطالعه جامع آنرا در برابر آن چیز قرار میدهد که بنام «ساختمان گرایی» معروف شده و مقصد از آن بررسی منقردانه عناصر اجتماعی (یا ساختارها) می باشد.

ساختمان گرایی که در تاریخ نگاری بورژوازی حاکمیت دارد اصلا

انکشاف بر تحرکی رانفی نمود و نهاد های اجتماعی را بمثا به چیزی که برای اید بر قرار می ماند ، مطلق می کند . اشخاص معتقد به ساختمان گرایی مدعی اند که روش آنها در راس عینی گرایی قرار داشته و هیچ نوع امتیازاتی را به ذهنی گرایی نمی دهد . در واقعیت امر بررسی هاییکه توسط آنها در باره ساختار های اجتماعی به عمل می آید ، جدا ازهمان پروسه عمومی تاریخ صورت میگیرد که این ساختار ها جز اینکه عناصر آن پروسه را تشکیل میدهد چیز دیگری نمی باشد . این میتود زمینه را برای ارزیابی عینی مساعد نمی سازد زیرا هر ساختار اجتماعی تنها بمنزله پهلویی از روابط اجتماعی که پیوسته در حال تغییر و انکشاف قرار دارد ، می تواند به صورت درست درک و ارزیابی گردد . مطلق کردن ساختار ها معادل تردید اصل تاریخ گرایی است . (۲۴)

لازم به تذکر است که ساختمان گرایی از جانب مواضع ایدالیستی افراطی نیز با انتقاد روبرو میگردد . مورخان بورژوازی که قانونمندی های پروسه تاریخ را قاطعانه نفی می کنند و مدعی اند که این پروسه قابل درک نمی باشد . متمایلند تا همچنان خود مفکوره تشخیصی ساختار ها را بمثا به عناصر عینی انکشاف اجتماعی که کم یا بیش در حال ثابت قرار دارند ، رد نمایند .

ساختمان گرایی بنا بر اشتباهی که بعضی اشخاص مرتکب آن می شوند به صفت نوعی از « دراماتورالیستی تاریخ » مورد نکوهش واقع می شود . مکتب اگزیستینشالیسم که بنا بر ادعا ، در قطب مقابل ساختمان گرایی قرار دارد بطور کلی بر پایه فعالیت های ذهنی انسان و نفی کامل همه عوامل عینی بنا یافته است . هم ساختمان گرایی و هم اگزیستینشالیسم گرچه ظاهرا مانند دو قطب متقابل به نظر می رسد اما هر دو ی آنها مخالف دیالکتیک ماتریالیستی بوده و با علم اصیل تاریخ منافات دارد . تنها مسأله ما هیت شناخت تاریخ مسأله تپرد افکار را در علم تاریخ تشکیل نمی دهد . دهریکی از سطوح پژوهش تاریخ ، علیه هر استثنائی که توسط میتود های علمی از بررسی گذشته ها به عمل می آید ، مناقشات آشتی ناپذیر وجود دارد .

قانونمندی های انکشاف اجتماعی که مارکسیسم - لنینیسم آنرا می شناسد ، بیشتر از همه مورد ناپسندی نقادان آن واقع می شوند . این نقادان برنا همگونی و عدم یکسانی راه های واقعی انکشاف اجتماعی ابراز تاکید می نمایند . از روی همین نا همگونی آنان نتیجه می گیرند که روند کلی و عمومی انکشاف بشری هرگز وجود ندارد . این نتیجه تیز سر محوری و مرکزی مکتب اندیشه حاکم در تاریخ نگاری بورژوازی معاصر را تشکیل میدهد . اکثر مورخان بورژوازی به بررسی بسیار دقیق و مفصل جریانات زمان گذشته که به صورت مصنوعی آنها را از هم تجرید و به پا رچه های پراگنده و متفرق تقسیم نموده ، توجه بیشتری متمرکز می نمایند . آنان دقت فراوانی را به مسایل محدود و جزئی معطوف ساخته و با سعی زیاد می کوشند تا از هرگونه تعمیمات (احکام کلی) بمانند نتایج زیان آور و همچنان خطرناک اجتناب نمایند .

شك گرایي از علايم خاص بحران فلسفه بورژوازی تاریخ به شمار می آید و در واقع منجر به آن می گردد تا علم تاریخ به يك سلسله رشته های تطبیقی منقسم شود که عمدتاً فقط با بررسی منابع سروکاری داشته باشد . تاریخ نگاری بورژوازی طوریکه بوسیله نمایندگان بر جسته خویش تمثیل می گردد جهت آن تدارک می بیند تا مقدار فراوانی از مواد فاکت ها که تثبیت و تحکیم آن بارها از طریق تحلیل انتقادی دقیق منابع و مدارک صورت گرفته باشد ، فراهم کند . ولی اینجا نه تعمیم وجود دارد و نه هم نتایج جدی تا خواننده قادر سازد که روند اساسی انکشاف اجتماعی را تشخیص نماید . معقول است که این گفته هم تنها و فقط در مورد همان مورخان بورژوازی صاحب وجدان صدق می کند که آنان با وصف تیوری های فریبنده شان ، نمی خواهند از مواضع ارتجاعی آشکارا پشتیبانی نمایند و قبول ندارند تا به حیث آله بر ضد کمونیسم استعمال شوند . چیزی که ما آنرا می بینیم بحران عمیقی است که در جهان بینی بورژوازی وجود داشته و به بهانه اینگونه حرف ها که آنها می خواهند ازارزیا بی های ذهنی در مورد فاکت ها بدور بمانند ، روی آن پرد همی کشند .

بارزترین نمونه کوشش‌ها برای مبتدل کردن میتود ماتریالیستی آن است که می‌خواهد عامل انسانی را از پروسه تاریخ بیرون بکشد. به این ترتیب، تاریخ فقط به ارزش‌های مادی و تکنولوژی محدود می‌گردد. چیزی که اینجا می‌بینیم صرفاً کاریکاتوری است که از تیزس‌مارکسیستی دایر بر نقش انقلابی تحول نیروهای تولیدی، ساخته شده است. هدف چنین تلاش‌ها آن است تا عنصر مرکزی وقایع پروسه تاریخ یعنی مسأله روابط طبقات اجتماعی بکلی از میان برداشته شود. این نوع کوشش‌ها در اثر «دبلیو. روستو» بنام ما نیفست‌گیر کمونیست با اظهارات بسیار پوزش‌آمیز بعمل آمده است.

«روستو» نام پنج «مرحله‌رشد» را در این اثر ذکر کرده تا آنرا به عوض دکتورین‌مارکسیستی - لنیستی در باره فراماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی جایگزین نمایند.

گروه بزرگی از مورخان بورژوازی به بررسی‌های امپیریک تاریخ اقتصاد مشغول اند، بدون آنکه نتایج کلی را همان طوریکه توسط «روستو» فورمولبندی شده بدست بیاورند. اما آنها مانند «روستو» پدیده‌های اقتصادی را جدا و مجرد از مسایل اجتماعی و طبقاتی مورد بررسی قرار می‌دهند. این «امتیاز» شکلی و صوری که در امر پذیرفتن اهمیت عوامل اقتصادی به مارکسیسم داده شده، در قسمت شناخت مارکسیستی واقعی تاریخ تا سطح مناقشات پایین می‌آید و به تفریق آن منجر می‌گردد. زیرا عدم قبول تحلیل طبقاتی بیشتر با جعل «ساختارهای اجتماعی» مبهم همراه بوده و هدف واضح آن نه فقط خودداری از بررسی تخاصات طبقاتی است بلکه از خود تحرک انکشاف اجتماعی نیز است.

بعضی از مورخان خارج مارکسیسم را مورد ستایش و احترام قرار می‌دهند اما اقتصادیات را تنها به «یکی از جمله آن عوامل» می‌دانند که پروسه تاریخ را شکل می‌دهد. تیوری تعدد عوامل که در بین مورخان بورژوازی مروج است و اهمیت متساوی رابته عوامل مختلف به شمول اقتصاد نیست می‌دهند، در اکثر موارد دارای خصیصه مثبت‌گرایی می‌باشد.

جستجوها به سراغ یافتن امکانات دیگر که جای شناخت

هار کسیستی انکشاف اجتماعی را بگیرد موجب پیدایش تیوری هایی شده است مبنی بر اینکه تاریخ بشری را تنها بمنزله مجموعه تمدن ها و یا هویت های فرهنگی-تاریخی مورد ملاحظه قرا ر میدهند. زمانی نظریات «ای. توینی» درین زمینه از شهرت خاصی برخوردار بود. بر خلاف «توینی» و سایر نمایندگان تیوری انکشاف حلقه‌وی (دایروی) جامعه مبنی بر اینکه انکشاف متذکره از طریق تمدن های جداگانه و بهم نامتصل و یاداری اتصال و ارتباط ضعیف صورت میگیرد، «کی. جاسپرز» عقیده دارد که تاریخ دارای یک مسیر کلی مشترک برای همه بشریت است. اما ضمناً این شرط را میگذارد که عبور از میان راه انکشاف مترقی برای همه مردم حتمی نمی باشد. وی این تیوری را قبول ندارد که دوره بندی تاریخ جهان می توان از نقطه ظهور مذاهب جهانی آغاز گردد و باین ترتیب ناپایداری سیستم کرونولوژیک مبنی بر مبدا دو ران مسیحیت را بدرستی خاطر نشان می نماید. بعقیده او نقطه آغاز ضرور قدیمترین افکار فلسفی که سرنوشت بشریت را سخت تحت تاثیر قرار داده بود تشکیل میدهد. «جاسپرز» استدلال می کند که باید تاریخ جهان با «ادوار محوری» (که زمان آن تقریباً به ۸۰۰-۲۰۰ ق.م، تصادف می کند) آغاز گردد.

برطبق نظریه «جاسپرز» درین دوران بود که موازی با پروسه های معنوی نیرومند در چین، هند، پرشیا (ایران باستان)، فلسطین و یونان باستان انکشاف صورت گرفت و انسان را وادار ساخت تا راجع به مفهوم زندگی فکر کند و خود را به تدریج از اندیشه های میتولوژیک رهانماید. بطور مختصر باید گفت که این یک عصر «شکاف معنوی» بود. یکی از نتایج این شکاف بزرگ فلسفی گسترش اندیشه تعقلی بود که نتایج و تاثیرات مختلفی را به پیمانهای زیادی دربرداشت.

«جاسپرز» میگوید که درین مبدا تاریخ آن مقوله های بنیادی فور مولبندی گردید که تا امروز تفکر و اندیشه ما را رهنمایی می کند و در سرنوشت مذاهب موجود بود و هنوز زندگی مردم را اداره می کند. همانوقت بود که یک گذار عمومی بجانب کلیت همگانی صورت گرفت. (۲۶)

جاسپر از تعریف خصلت همین دوران خود داری می کند. اما وی
پروسه های بزرگ معنوی آن زمان و انکشاف مداوم آنها را در نخستین
دوره هزار سال قبل المیلاد و در نخستین فرماسیون اجتماعی
خصوصاً آمیز یکایک می شمارد. شناخت «ادوار محوری» جاسپر از
دشوار خواهد بود. زیرا وجود آن طوریکه توسط وی از مواضع خالص
ایدئالیستی به اثبات رسانیده می شود، در حقیقت پروسه نخستین
فرماسیون اجتماعی - اقتصادی برده داری مبنی بر طبقات متخاصم
را در اولین هزار سال قبل از میلاد منعکس می نماید.

خصوصیت اصلی تاریخ نگاری ضد مارکسیستی دایر بر ایسن
است تا پدیده خاصی را که از لحاظ ملی مشخص باشد مطلق بسازد.
زیرا مخالفان مارکسیسم از تعمیمات جدی می ترسند و ترجیح می دهند تا
از پدیده های انفرادی فاکت ها، رویدادها و افکاریکه به صورت
جعلی از هم جدا و تجزیه شده باشند رسیدگی بنمایند. آنان با دقت کامل
از چنان افکار کنار می گیرند که احتمال داشته باشد
قانونمندی هایی را در انکشاف اجتماعی و یا حتی نظریه تکامل و
پیشرفت تاریخ را مطرح خواهد ساخت. آنها پروسه کلی و همگانی
تاریخ را به طور جعلی و ساختگی مورد حد بندی قرار می دهند و آنرا به
حلقه ها، پهلوه ها و ساختارهای جداگانه منقسم می نمایند و این امر
باعثشان می گردد تا راجع به پدیده خاصی مبالغه نموده و از جستجوی
همه امکانات دایر بر تحلیل همان پدیده در حال انکشاف پر تحرك
و فراهم کردن ارزیابی درست عینی خود داری کنند. بویژه درین اواخر
فعالیت های زیادی توسط کسانی به عمل می آیند که از شیوه تاریخ
نگاری مبنی بر تمایلات ملی پیروی می کنند. آنها در نظر دارند تا
پروسه تاریخ یک کشور معینی را به صورت جعلی و مصنوعی از
مسیر تاریخ جهان جدا نمایند.

تاریخ نگاری مارکسیستی با پیروزی های زیادی در امر روشن
ساختن گذشته تاریخ که مردم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین آنرا طی
نموده اند، بر اعتبار خویش افزوده است. «گرایش مرکزیت اروپا»
که آن قاره مرکز پروسه تاریخ پنداشته می شود بکلی با شیوه

تاریخ نگاری مار کسیستی منافات دارد. علم مار کسیستی - لنینستی
تاریخ کلیه نظریاتی را که مبنی بر گرایش ملی و نژادی باشد به شدت
رد می کند. این گونه نظریات همچنان ممثل آن تمایل مشترک
ضد تاریخ نگاری مار کسیستی می باشد که میخواهد کلیه قانونمندی
های انکشاف اجتماعی رانفی نموده و به پدیده های خاصی که اینجا
عبارت از مشخصات ملی است، ارجح بیشتر گذارد.

انتر ناسیونالیسم بخشی از علم مار کسیستی - لنینستی تاریخ
را تشکیل میدهد و آن نوع برداشت را که در قبایل تاریخ یک ملت
مبنی بر جانبداری بوده و یا تمایلاتی را که جهت کم و یا بیش
بها دادن نقش ملیتی در پروسه تاریخ مدنظر داشته باشد، بکلی رد
می نماید.



1. K. Marx, F. Engels, Selected works, Vol 1. Mos-cow, 1969 p. 424.
2. V.I. Lenin, Collected works, Moscow, Vol 2,- p. 531.
3. G.V. Plekhanov, Selected Philosophical works,- Vol. 1, Moscow, 1974, p.672.
4. V.I. Lenin, Collected works, Vol. 1, pp. 400-401.
5. B.G. Mogilnitsky, "Obiectivity and party spirit in Historiographic problems of Historical science, Issue 2, Tomsk, 1964, p. 9.(in Russian).
6. F. Engels, Anti-During, Moscow, 1969, p. 13.
7. Marx-Engels, Selected Correspondence, Moscow, 1955 p. 420.
8. A.M. Sakharov, The Historiography of the History of the USSR. Pre-Soviet Period, Moscow, 1978, p. 15 (in Russian).
9. G.V. Plekhanov, Selected Philosophical works, Vol. 3, 1976, pp. 485-486.
10. Mind, Science and History, Ed. H.E. Kiefer, M.K. Munitz, Albany, 1970, pp.300-301.
11. A. Dubuc, "L'histoire au carrefour des sciences humaines" 13th International Congress of Historical Sciences, Papers: Vol.1, Part 1, Moscow, 1973.
12. Theodore Papandopoulos, "La methode des sciences sociales dans La recherche historique," 13th International congress of Historical Sciences, p. 97. 13Ibid., p. 93.
14. Theodor Schieder, "historischer und sozialwissenschaftlicher Methode" 13th International Congress of Historical Sciences, p. 66.
15. A. Duduc, op. Cit., pp.148, 149, 155.
16. Historiography of Modern and Contemporary History of Europe and America, Moscow, 1977, p. 43 (in Russian).
17. H. Schleier, "zum ver-haltnis von Historismus, Strukturgeschichte and sozialwissenschaftlichen Methoden in der gegenw-artigen in Methodologie, Berlin, 1972.

18. Historiography of Modern and Contemporary History of Europe and America, p. 80.
19. M. Mandelbaum, History, Men and Reason, A study of Nineteenth-Century thought, Baltimore, London, 1971, p. 133.
20. R. Aron, Introduction à la philosophie de l'histoire. Essai sur les limites de l'objective historique, Paris, 1984, P, 300
21. Ibid., P. 350.
22. J. Topolski, Metodologia historii, Warsaw, 1973, p. 333.
23. V. I. Lenin, Collected works, Vol. 1, P. 165.
24. I. D. Kovalchenko and N. V. Sivachev, "Structuralism and structural Quantitative Methods in contemporary Historical Science", Istorija SSSR, No. 5, 1976, pp. 71-72.
25. W. Rostow, the stages of Economic Growth, A Non-communist Manifesto, New York, 1960.
26. Jaspers, vom Ursprung und Ziel der Geschichte, Munich, 1952, pp. 20-21.



بخش دوم: قوانین پروسه تاریخ جهانی

قوانین جامعه‌شناسی و تاریخ

ضرورت و لزوم توضیح فاکت‌ها و رویداد‌های تاریخ حتی در زمان باستان بخوبی احساس و درک گردیده بود. نخستین مبادی مفکوره قوانین پروسه تاریخ را می‌توان در آثار «ثیو سیدیدیز» و «پولی بیو**» (مورخاتی که در زمان قبل‌المیلاد می‌زیستند - مترجم) یافت. آن هنگام که بورژوازی در حال اوج‌گیری قرار داشت و بر ضد مفکوره‌های فیودالی، بویژه علیه نظریه تقدیر مقدس بمنزله نیروی محرک همگامی طبیعت و جامعه می‌جنگید، آیدلوگ‌های بورژوازی وجود قوانین عینی و یا طبیعی را رد نمی‌کردند. به‌طور مثال «مونتیسکو» نوشته است که: «قوانین، به وسیع‌ترین مفهوم کلمه، آن‌پیوندهای لازمی است که از ماهیت اشیا منشأ می‌گیرد. باین معنی، همه موجودات از خود قوانین دارند...» (۱)

دردوران تاریخ عصر جدیدتلاش‌های فراوانی به عمل می‌آمد تا قوانین انکشاف اجتماعی را فورمولبندی کند، ولی تفسیر این قوانین بی‌نهایت بطوریکه جنبه محدود صورت می‌گرفت. این

*Thucydides

**Polybio

جریان تابع تمایلاتی واقع شده که بوسیله «اگو ست کو نست»* و مخصوصاً پیروان او «جان ستورات میل**» و «هربرت اسپنسر***» به میان آمده و قصد داشت تا علم تاریخ را به یکی از رشته های تطبیقی علم طبیعی مبدل سازند .

کشف مار کس دایر بر تفسیر ماتریا لیستی تاریخ یگانه توضیحی بود که پایه و شالوده واقعا محکمی را برای علم تاریخ فراهم نمود. دانش عینی جایگزین فرضیه های تخیلی بی شمار گردید که بعض اوقات به شکل حدسیات جالب توجه و سزاوار نبوغ «سن سیمون****» تبارز می کرد . علم تاریخ حالا قادر شد تا مقادیر بسیار زیادی از اطلاعات و معلومات دربار هفاکت ها را که با آن سرو کار می داشت، توضیح و تفسیر نماید . امکان این امر ذریعه کشف و کار بردافزار بسیار نیرومند - یعنی مقوله قانون عینی - فراهم گردید .

بر داشت قانون به مفهوم وابستگی با هم پیوند متقابل بین پدیده ها (ما هیت ها)، بخش لازم و تکمیل کننده دانش تاریخ گردیده و همین دانش را به یک سیستم کامل و علم اصیل مبدل می سازد . لنین در یاد داشت های خود راجع به علم منطق «هیگل» خاطر نشان نمود هاست : «مقوله قانون یکی از مراحل شناخت انسان در مورد یگانگی و پیوند ، وابستگی باهم و جامعیت پروسه جهانی به شمار میرود . « (۲) لنین مقوله قانون را بعنوان «رابطه ما هیت ها یابین ماهیت ها» فور مولبندی کرده است . (۳)

تفسیر ماتریا لیستی تاریخ امکان آنرا میسر ساخت تا علم قوانین عمومی انکشاف اجتماعی - یعنی ماتریا لیسم تاریخی - را بوجود آورد . این قوانین عمومی (یعنی قوانینیکه به مسایل پیوند متقابل میان زیر بنا و روبنا ، دگرگونی های نظام اجتماعی مطابق رخداد دگرگونی ها در نیروهای تولیدی، وابستگی شعور اجتماعی با هستی اجتماعی و بسیاری مسایل دیگر تعلق میگیرد) با جامعه به صورت یک کل ارتباط داشته است . آنها به همین دلیل بنا م قوانین جامعه شناسی (یا سوسیولوژیک) یادمی شوند .

این قوانین ، تهدای رابری درك همه پدیده های اجتماعی تشکیل

*August Comte
***Herbert Spencer

**John Stuart Mill
****Saint Simon

میدهد. از یئرو کلیه علوم اجتماعی دیگر، به شمول تاریخ، بر پا یه ماتریالیسم تاریخی بنا می گردد. در عین زمان هر یکی از رشته های خاص علوم اجتماعی قوانین مشخص تری را که معمولاً باجا معه بصورت يك كل ارتباطی نداشته بلکه فقط به جنبه های مشخص فعالیت های اجتماعی مربوط بود، مورد کشف و تحقیق قرار میدهد. « البته این ناممکن است تا پروسه مشخص تاریخ را تنها به کمک قوانین کلی توضیح نمود. اما بخوبی معلوم است که هر قانون صرفاً تحت شرایط معین قابل تطبیق می باشد: این بمثل به قانون بخش معین پدیده ها محسوب می گردد. بعضی از قوانین عمو می جا معه شناسی همواره در جریان تاریخ عمل می نماید و آنها برای هرگونه جا معه بشری لازمی و ضروری است (مانند این قانون که هستی اجتماعی عامل تعیین کننده شعور اجتماعی است. و این قانون که روابط تولید با ماهیت نیرو های تولیدی مطابقت میکند و غیره). مقارن با این، هر یکی از فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی دارای قوانین مختص بخود می باشد، و بنابر این هر پدیده مشخص اجتماعی در معرض عمل قوانین زیاد ای اعم از عمو می و خصوصی قرار دارد. » (۴)

علم مارکسیستی تاریخ به مقایسه ماتریالیسم تاریخی قوانین بسیار خاص انکشاف اجتماعی را مورد مطالعه قرار میدهد. آنها بنام قوانین تاریخ یاد میگردند. در رنشته های علمی تلاشهایی جهت تعیین حدود مقوله قانون Law و قانونمندی (یا قاعده مندی

regularity به عمل می آید. در واقع، این مقوله ها منافی یکدیگر شده نمی تواند. قوانین عمو می جا معه شناسی و تاریخ گفته هایی است حاکی از ماهیت پروسه ها و پدیده های معین که بر طبق نورم و قاعده بوجود می آید. این مطلب چنین نتیجه میدهد که قاعده مندی (قانونمندی) عملی است که مطابق قانون صورت میگیرد و بوسیله آن تعیین می گردد. در آثار تاریخ کلمه «قانونمندی» به مفهوم «مانند معمول» تعبیر می شود یعنی چیزی که در آن «ویژگی» به نظر نمی رسد. استعمال کلمه «قانونمندی» که به این شکل صورت بگیرد، معنی اصیل خویش را از دست میدهد. قوانین تاریخ تحت شرایط مشخص زمان و مکان ظهور و عجل می نمایند. مبداء آنها تماماً مقید به

انکشاف جامعه و حرکت پیشرونده آن می باشد .

مارکس و انگلس پروسه تاریخ را بمثا به حرکت دانسته و بر اصل تحرک آن تأکید می نمودند. انگلس می نویسد : « تاریخ به طریقی ساخته می شود که نتیجه نهایی همیشه از بر خورد ها بین خواسته های زیاد فردی بوجود می آید که هر یکی از آن خواسته ها بنوعی به خویش توسط مجموعه ای از شرایط خاص زندگی به گونه ای که هست بوجود آمده است . بدین ترتیب نیرو های بی شمار متقاطع و سلسله نامحدود نیرو های متوازی وجود داشته که یک نتیجه را بار می آورد و آن رویداد تاریخ است . این رویداد شاید از سوی دیگر بمنزله فرآوردۀ چنان قدرتی به مشاهده رسد که در کل به صورت غیر آگاهانه و بدون اراده عمل می نماید . زیرا این چیز که جلو خواسته های هر فرد توسط هر شخص دیگر گرفته می شود و چیزی که به ظهور می پیوندد، خواسته هیچ کس نمی باشد . بنابراین تاریخ تاکنون به طرزیک پروسه طبیعی جریان داشته و اساساً در معرض قوانین حرکت طبیعی مانند قرار دارد . ولی از این حقیقت که خواسته های افراد - در حالیکه هر یکی از جمله آنها چیزی را می خواهد که وی بخاطر پیکر جسمی و شرایط خارجی ، در آخرین تحلیل شرایط اقتصادی (خواه این شرایط شخصی خودش بوده و یا آنکه در جامعه بطور عام وجود داشته باشد) به آن وادار می شود - به مطلقاً به خویش نایل نمی آیند مگر اینکه در وجود یک وسیله مجموعی و یک نتیجه عمومی انحلال می یابند ، نباید چنین نتیجه گرفت که این خواسته ها مساوی یا صفر اند . بر عکس هر یکی از این خواسته ها در فراهم کردن نتیجه سهمی ادا نمود و تا همین حد در آن شامل می باشد. » (۵)

در پیشبرد و انکشاف همین مفکوره انگلس خاطر نشان نمود که بر خلاف طبیعت ، جاییکه تنها نیرو های بی شعور و نابینا عمل می نماید و قوانین عمومی طی عمل متقابل همین نیرو ها تبارز می کند ، « در تاریخ جامعه ... همه عاملان یا آگاهی مجهز اند و انسا نهایی اند که از راه سنجش یا علاقه عمل می نمایند و در جهت اهداف معین کار می کنند . هیچ چیزی بدون مقصد آگاهانه و بدون هدف مورد نظر صورت نمی گیرد . اما این خصیصه ، هر چند برای بزرگ و هوش تاریخ بویژه در مورد

دوره ها و رویداد های منحصر بفرد اهمیت دارد ، این حقیقت را تغییر داده نمی تواند که سیر تاریخ بوسیله قوانین عمو می درونی اداره میگردد ... جایکه در سطح تضاد ف حاکمیت دارد ، در واقعیت امر حرف بر سر آن است تا همین قوانین کشف گردد . (۶)

منشاء و مبدا قوانین تا رینج چیست ؟

اگر ما منبع قانون نمندی های تاریخ را در اعمال و خواسته های فردی ، که عمو ماً باهمدیگر در تضادها و اختلاف های با همی قرار دارند . جستجو کنیم ، در این صورت قادر نخواهیم شد تا یوغ تضاد ف و شانس را بدور بیفکنیم . اما حقایق و فاکت های تاریخ شواهدی رافراهم می کند که در همه ادوار زمان رویداد های بز رگی بوقوع پیوسته که همراه با تحولات اساسی در حیات و زندگی توده های عظیم مردم - یعنی تما می ملل و طبقات بیشتر تا افراد - بوده است . یگانه راه درست برای کشف قوانین انکشاف اجتماعی مطالعه عوامل و عللی است که توده های بز رگ مردم را به حرکت در می آورند و به نتیجه اساسی و یا بقول انگلس به «دگر گونی های بز رگ تاریخی» در سر نوشت آنها منجر می گردند . البته برای دانشمند بز و هشگر ، لازم است تا دایماً علل اصلی این «دگر گونی های بز رگ تاریخی» را که اکثراً تحریف و یا حتی بطور عجیب و غریب در شعور مردم و در ساحت افکار و نظریات حاکم منعکس می گردد ، در نظر داشته باشد . انگیزه هاییکه موجب تحریک توده ها ، یا آید یالو گها و یا رهبران شان می گردند . همیشه با پروسه های بز رگ تاریخ که عملاً بوقوع می پیوندند ، بقدر کافی مطابقت نمی کند . اما مطالعه و مقایسه معلومات مشخص که خصالت ما هیت دگر گونی های تاریخی یعنی وضع اختصاصی حرکت جامعه رانشان میدهند . کلیدی را برای کشف قانون نمندی های عینی این حرکت ، هر چند که عمیقاً در زیر انبوه رویداد های تضاد ف امکان دارد پنهان باشد ، فراهم می کند .

روابط اقتصادی موازی با انکشاف جامعه بمثلاً به روابط مطلقاً حاکم بیشتر از بیشتر آشکار و بی برده عمل می نمایند . باین معنی تشبیت اثر قوانین عینی در جامعه سرمایه داری آسانتر از

تثبیت آن در جامعه فیو دالی و یا برده داری می باشد .
 این يك حقیقت بسیار روشن است که علم بورژوازی پیش از
 مارکس (چنانچه در آثار گیزو* ، میگنی** و تیری*** بشما هد ه
 می رسد) موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی را مورد توجه قرار داد ه
 بود . تاریخدان کنونی فرانسوی بنام «موسنیر» گامی را به مقایسه
 این رجال کلاسیک تاریخ نگاری بورژوازی یقیناً هنگامی به عقب
 می بردارد که وی « قشر اجتماعی » Strate را در برابر
 مقوله مارکسیستی «طبقه» قرار می دهد . وی مدعی است که مارکس
 «مورد خاصی» (یعنی تقسیم طبقاتی جامعه سرمایه داری) را بیموجب
 شامل تمام تاریخ جامعه بشری نموده است . «موسنیر» می گوید
 که اقسام اجتماعی در نتیجه فرقی و اختلاف نوعیت کار و یاسایر
 وظایفی که آنها انجام می دهند، بدون در نظر داشت مالکیت بر
 وسایل تولید ، وجود می آیند. (۷) «حذف» مقوله «طبقه» و تعویض
 آن به «قشر بندی جامعه» از خصوصیت مشترک تاریخ نگاری
 امروزی غرب پله شمار می رود.

تاریخ شناس حین مطالعه انکشاف اجتماعی با دونوع قوانین عینی سرو
 کار پیدا می کند : نخست آن قوانین عمومی جامعه شناسی که بوسیله
 بنیانگذاران مارکسیسم کشف گردیده و از لحاظ اهمیت در درجه
 اول قرار دارد . دوم قوانین تاریخ است که معمولاً در جریان
 خود پژوهش آشکار می گردد .

بررسی و مطالعه قوانین عمومی جامعه شناسی و طبقه علم تاریخ
 نیست ، مگر علم تاریخ عمل و اثر قوانین عمومی جامعه شناسی را در
 پروسه تاریخ تحت شرایط مشخص زمان و مکان مطالعه می کند . یکی
 از وظایف پژوهش تاریخی این است تا آثار و علایم قانونمندی
 عمومی جامعه شناسی را در پدیده های گونه گون پروسه تاریخ بسلسله
 تثبیت پیوند ها بین قوانین عمومی جامعه شناسی و قوانین بسیار
 مشخص تاریخ دنبال و تعقیب نماید . قوانین عمومی جامعه
 شناسی و قوانین تاریخ با هم وابستگی متقابل نزدیک داشته و
 عمل آنها بطور دایم بهم آمیخته و بافته شده است .

*Guizot

**Mignet

***Thierry

هر قانون جا معه شناسی و لو مجرد ترین آنها هم باشد ، ضمناً
قانون تاریخ نیز هست :

اولا این قانون از لحاظ زمان یک موعده معینی داشته و بنابر این
دگرگون شدن نمی باشد . ثانیاً این قانون نتیجه یی از توالی ،
تحلیل و تعمیم حوادث و رویدادهای معین تاریخ و تکرار آن در عمل به
شمار میرود . ما هیت قوانین عمو می جامعه شناسی عبارت است از کشف
عمومی ترین اصول انکشاف و حرکت جامعه ، بدون ملاحظه ،
اشکال مشخصی که این انکشاف و حرکت طی آن تجسم می یابد .
محتوای قوانینی که بمعنی در ست کلمه قوانین تاریخی خوانده می
شوند از طریق تثبیت خصوصیات و ممیزات خاص انکشاف و حرکت
جامعه که در اشکال خاص آنرا تبارز می دهد ، معلوم و معین می
گردد .

در عین زمان ، قوانین تاریخ میکانیسم عمل قوانین عمو می جامعه
شناسی را تحت شرایط مشخص تاریخی آشکار می سازد . ازین جهت
آنها در تبعیت قوانین عمو می جامعه شناسی قرار داشته است . اما نقش
قوانین تاریخ البته به نسبت عمل مشخص بودن آنها پایا ن نمی پذیرد .
آنها آنگونه که از لحاظ پیدایش و تکوین باقوانین عمو می جامعه
شناسی پیوند داشته است ، دارای استقلال خاصی نیز بوده و بالتو به
از ترکیب قوانین تاریخی منسجم ، باهم مرتبط و دارای وابستگی
متقابل که کم و یابیش مربوط به اشکال مختلف جامعه و یا مراحل
انکشاف آن نوعیت مشخصی داشته باشد . سیستمی را تشکیل میدهد .
قوانین جامعه شناسی طی پروسه های گسترده به گونه
روند های عمو می انکشاف تبارز می کند . قوانین تاریخ در دوره های
نسبتاً کوتاه زمان عمل کرده و بر بنا ی شالوده مجتمعات روابط
انکشاف اجتماعی در مرحله معین تیپ مشخص جامعه بوجود می
آیند .

ارتباط متقابل میان قوانین جامعه شناسی و قوانین تاریخ (اعم از
قوانینی که بیشتر عام و یا بیشتر خاص باشند) به شکل امتحانی و
آزمایشی طی مقوله های روابط دیالکتیک عام ، خاص و مفرد
تمثیل شده می تواند . این روش هرگونه امکان آنرا بکلی از بین می

برد تا بعضی از قوانین را — گونه یی در مقابل بعض دیگر قرار داد ، و کاملاً پیوند های همدیگر و تداخل متقابل را به صورت درست میان آنها نشان میدهد .

این قانون که روابط تولید باید با سطح نیرو های تولیدی مطابقت داشته باشد ، نمونه و مثالی از آن قانون عمومی جامعه شناسی است که تعیین کننده اکثر قوانین تاریخ می باشد . راجع به این قانون عمومی جامعه شناسی که حاکمیت مطلق را بالای قوانین خاص و مشخص داشته است ، میتوان گفت که همه فرماسیون های اجتماعی اقتصادی را در ارتباط متقابل پیوند میدهد و بدین ترتیب ممکن بمثابه یک پروسه واحد طبیعی — تاریخی مورد ملاحظه قرار بگیرد . قانون عمومی جامعه شناسی نشان میدهد که دگرگونی ها در طرز تولید نتیجه حتمی پیشرفت نیرو های تولیدی است که آن نیرو هادر یک مرحله معین لاجرم موجب می گردد تا روابط فرسوده تولید را که مانع انکشاف می شود و جلو آنرا می گیرد از میان برداشته و آنها را تعویض نمایند . عمل متقابل «طبیعی — تاریخی» آنها تمامی سیر تاریخ جهانرا ، آنچنان که منبع عینی پیشرفت اجتماعی است ، معین می نماید . تاریخ بشری — یک پیشرفت همیشگی ودایمی است که از پایین به بالا و بسوی اشکال بسیار پیشرفته سازمان اجتماعی — اقتصادی به پیش میرود . اما این قانون عمومی جامعه شناسی یقیناً به شیوه میکائیک درک نمی گردد .

قانون مبارزه طبقاتی در فرماسیون های خصوصیت آمیز نمونه دیگری از یک قانون بسیار مهم جامعه شناسی است و خود آن از جمله مشتقات قانون دیالکتیک ماتریالیستی مبنی بر وحدت و مبارزه تضادها که بیشتر از آن جنبه عمومی تری دارد ، به شمار می آید .

ساحه تطبیق این قانون خیلی وسیع بوده و مظاهر مشخص آن در سطوح بسیار گونه گون — از سطح فرماسیون اجتماعی — اقتصادی گرفته تا بنیادی ترین سلول عنصری سازمان اجتماعی — ممکن و محتمل است .

یکی دیگر از جمله قوانین جامعه شناسی که از قانون اولی منشأ میگیرد و برای علم تاریخ دارای اهمیت بنیادی می باشد ،

همانا قانون جای نشینی پی در پی مبتنی بر ارتقاء و پیشروی است که طی آن يك فرماسیون اجتماعی - اقتصادی جایگزین دیگری می گردد. این قانون بنویس به خویش منبع چندین قوانین بهم مرتبط تاریخ است که مظهری را هم از اصل عمومی حرکت (یعنی پیدا یس ، انکشاف و زوال) فرماسیون های معین اجتماعی - اقتصادی وهم از اشکال مشخص اجزاء ترکیبی و یا مراحل شانرا تشکیل میدهد .

پرواضح است که تمام درجات پیچیده قوانین تاریخ نمی توان از طریق ساختمان های منطقی مجرد بر مبنای قیاس تعلیلی بدست آورد زیرا آنها بیشتر نتیجه تعمیم دقیق اطلاعات و معلومات پژوهش تاریخ می باشد . رابطه بین قوانین عمومی جامعه شناسی و قوانین تاریخ بعضی اوقات با آن رابطه مقایسه می شود که بین مقوله های منطقی و امپیریک وجود دارد و باین ترتیب قوانین عمومی جامعه شناسی به منزله منطقی و تعمیمات در سطح امپیریک بمنزله تاریخی پنداشته می شود . اینگونه تقابل طوری معلوم می گردد که بر اساس نظر بسیار سطحی و سرسری به میان می آید . همه قوانین انکشاف اجتماعی ، اعم از قوانین بسیار عام وهم بسیار خاص ، وحدت و یگانگی را از آمیزش منطقی و امپیریک تشکیل می دهد ، زیرا يك قانون تاریخ و یاروند عمده در حرکت يك جامعه معین لاجرم دارای « هسته » منطقی می باشد .

وحدت دیالکتیکی میان منطقی و امپیریک اینرا نمی رساند که آنها یکسان بوده و یافرقی بین این دو وجود ندارد . رویداد های تاریخ به ترتیبی که پندار منطق انکشاف اجتماعی متقاضی آن باشد ، رخ نمی دهد . این واقعیت مخصوصاً از روی نمونه های جای نشینی مشخص فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی بجای فرماسیون های دیگر و هم از روی امکانات طفره زد مراحل انکشاف نظام برده داری و یا سرمایه داری تحت شرایط معین بوضاحت کامل دیده میشود . بنابر این منطقی را نمی توان صرفاً به امپیریک کاهش داد ، باوجودی که یکی بدون دیگری موجود شده نمی تواند ، هر قدر که میزان پژوهش تاریخی وسیع تر باشد ، بهمان اندازه وحدت بین منطقی و امپیریک در خشان تر نمایان می گردد .

یکی از مسایل دیگر که با این بحث ارتباط نزدیکی دارد همچنین قابل یادآوری است. چنین نظریه رایج شده که قوانین عمومی جامعه شناسی تنها در سطح فرما-سیون اجتماعی - اقتصادی یعنی وقتیکه فرماسیون اجتماعی - اقتصادی بمنزله یک کل مورد بررسی و مطالعه قرار می گیرد، قابل تطبیق می باشد. شکی نیست که در مطالعه فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی بمنها به مراحل و یا پله های عمده انکشاف جامعه بشری، هرکس بطور یقینی اهمیت بزرگ تری را به تجرید تیوریک نسبت می دهد. در اینجا اهمیت قوانین عمومی جامعه شناسی در درجه اول قرار دارد. اما علی الرغم این همه، نظریه متذکره اشتباهه آمیز بود زیرا همچو نظریه از عدم قبول این حقیقت که فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی یک واقعیت تاریخی بوده و تنها تجرید منطقی نمی باشد، منشاء می گیرد. قطع نظر از قوانین عمومی جامعه شناسی، قوانین خاص تاریخ نیز در وجود هر یکی از فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی به صورت یک کل نهفته است. به همین ترتیب بنیانگذاران کمونیسم علمی مقدار معنایی به از قوانین تاریخ را که ویژگی فرماسیون سرمایه داری به صورت یک کل منعکس می کند، کشف نمودند. در عین زمان، این قوانین بطور مشخص از لحاظ ماهیت و نوعیت قوانین تاریخ می باشد. بسنده خواهد بود تا اینجا از قانون تاریخ دایر بر گذار نظام سرمایه داری به مرحله انحصاری که توسط لنین کشف و فورمول بندی گردید، یادآوری نمود. کشف این قانون اقتصادی و در عین زمان تاریخی موجب شد تا چندین قوانین دیگر بمنزله آن کوچک تری نهایت مهم برای درک و شناخت ماهیت فرماسیون سرمایه داری روشن و تثبیت گردد.

نمونه دیگری از قوانین تاریخ که کشف آن توسط لنین از طریق مطالعه انقلاب های بورژوازی اروپا به عمل آمد این بود که خصلت دموکراسی بورژوازی و مقیاس دموکراسی متعلق به همان درجه است که مطابق آن برتری به طبقات پایین تر بیشتر از طبقه بورژوا انتقال می یابد. (۸)

قبلا خاطر نشان گردید که قوانین عمومی جامعه شناسی در

اصل قوانین تاریخ نیز می باشند. بخش بزرگی از قوانین عمو می جامعه شناسی را می توان بنا بر دلایل موجه بنا م قوانین اقتصادنیز خواند: مانند قانون کلی مطابقت روابط تولید با سطح نیرو های تولیدی.

هر نوع مطالعه تاریخ که بر مبنای ماتریالیسم تاریخی استوار باشد در امر تعقیب هدف توضیح علمی پروسه ها و پدیده های مورد تحلیل ناکام نمی ماند. «پلیخانوف» می نویسد: «تاریخ فقط تا آن حد به علمی مبدل می گردد که در توضیح پروسه ها بیکه از جانب جامعه شناس مطرح می شود از نقطه نظر جامعه شناسی پیروزی های بدست می آرد.» (۹)

دانش قوانین عمو می جامعه شناسی که طی جامعه شناسی مارکسیستی یعنی ماتریالیسم تاریخی مورد مطالعه قرار میگیرد، برای تاریخ شناسی افزایش راجحت کشف توضیح عینی فاکت ها و حقایق مورد بررسی او فراهم می کند هدف پژوهش تاریخ روشن ساختن میکانیسم قوانین بس معلوم معروف جامعه شناسی در تحت شرایط تاریخی است، تا آنکه تنها به گرد آوری امثال نتایج آنها اکتفا نمود. تفاوت های بنیادی از لحاظ زمان و مکان و هم از لحاظ شرایط مادی که در اجرای عهد ه یک تیپ معین جامعه موثر واقع می شود، نه تنها موجب گونی ها در چگونگی تبارز قوانین عمومی می گردد بلکه همچنان سرانجام باعث افزایش و یا، بکلی برخلاف آن، عامل تضعیف تأثیر آنها می شود. پروسه تاریخ که تحت نفوذ مجتمع قوانین قرار داشته، به این ترتیب از سیطره هر گونه تقدیر اسرار آمیز کاملاً آزاد می باشد.

هنگامیکه پژوهش از سطح فرماسیون اجتماعی - اقتصادی بدور می رود و تاریخ مقید به زمان و مکان را که مخصوصاً از «رویداد های تصادفی» مشحون می باشد، مورد رسیدگی قرار میدهد، خصلت ناممکنی و تعدد انواع اشکال انکشاف تاریخ افزایش می یابد. در این ساحه مطالعه، دانشمند تاریخ بادشواری های زیادی روبرو می گردد که همچنان دور نماهایی را بروی نتایج و تعمیمات تیوریک مستقل واز هم جدا نیز باز می نماید. «بررسی دقیق مبنی بر مواظبت و کنجکاو ی

ژرف متوجه تنوع قوانین تاریخ میگردد که آنهاگر چه با قوانین عمومی جامعه شناسی پیوند دارد ولی نمیتوان آنها را بدرجه همچو قوانین کاهش داد. تاریخ شناس میتواند قوانین خاص تاریخ را از طریق مطالعه عمل متقابل پروسه های اقتصادی، سیاسی و آیدیاالوژیکی را در زندگی اجتماعی کشف نماید. قوانین عمومی جامعه شناسی زیربنای مادی این عمل متقابل را منعکس میسازد و نقش اقتصاد، سیاست و آیدیاالوژی را در انکشاف تاریخ نشان میدهد. اما روشن ساختن قوانین این پروسه ها در حال عمل متقابلشان تحت شرایط، معین واقعی و وظیفه علم تاریخ است». (۱۰)

در پروسه های مشخص تاریخ، عام همیشه طی خاص تبارز می کند. ازین سخن چنین نتیجه بدست می آید که عام و مفاهیم قانونمند معیار انتخاب و گزینش فاکت ها و حقایق در مطالعه تاریخ به حساب می آید. قوانین عمومی جامعه شناسی فقط خطوط راهنمایی را برای پژوهشگر فراهم می کند: آنها قطعاً بمثابه یک کلید کلی برای توضیح همه رویداد های تاریخ محسوب نمی شود. هر قدر که پژوهنده در لایه های رویداد های مشخص تاریخ، و در موارد خاص فردی به کاوش می پردازد و از سطح بالایی شناخت دوری میگیرد، به همان اندازه نیاز بیشتری برای تعمیم خلاق و تفسیر تیوریک فاکت های معلوماتی احساس می نماید. بدیهی است که این امر مستلزم مقدار زیادی از کار های مقدماتی راجع به تصدیق، تثبیت، تشخیص و تصنیف مواد معلوماتی مستند و حقیقی می باشد. مورخ همچنان باید با سنت تاریخ نگاری در ساحت پژوهش خویش آشنا بیگانه گشته باشد. فقط با بسر رساندن همین جد و جهد بزرگ و پیچیده امکان آن میسر می گردد تا به تعمیم جدی و مستقل تیوریک دست زد که بعید نیست همیشه منجر به نتیجه بی مبنی بر کشف قانون جدید تاریخ گردد. کشف قوانین تاریخ مستلزم گردآوری و بررسی حقایق و پدیده های تکراری در پروسه تاریخ می باشد. مسلم است که درینجا مسأله تکرار میکانیکی (که عملاً آن درین نبود) مطرح نیست بلکه کشف اوضاع مشابیه و همانند در یک ساختار عمومی اجتماعی - اقتصادی است که رابطه و بستگی مشخصاتشان را به علل و عوامل همگون تشکیل

میدهد. چنانچه لنین خاطر نشان نموده، معیار علمی عمو می تکرار اولاً از طریق تحلیل روابط تولید به اثبات رسید که همین امر بعداً اینرا ممکن ساخت تا تکرار در زمینه اجتماعی در «پدیده های کشورهای مختلف» (۱۱) نیز تثبیت گردد. تکرار از پدیدها مستلزم یکسانی آنها نبود و نه هم کشف قانون عمو می به همین دلیل نیاز مطالعه و بررسی ویژه گی های فردی که در داخل ساحه این قانون قرار میگیرد، مرفوع می سازد.

هدف پژوهش تاریخ آن است تا قانون انکشاف یک جامعه مشخص مورد نظر را که بیشتر اوقات در اعماق نهفته می باشد تثبیت نموده و آنرا از توده وانبوه «رویدادهای تصادفی» جدا ساخته، و اشکال خاصی را کشف نمود که طی آن خود همین قانون و یا مشتقات مخصوص آن تبارز می کند. وحدت دیالکتیکی میان عام، خاص و مفرد انسان را قادر می سازد تا عام را از خاص تمیز کرده که مشخصات محلی یا موقتی را انعکاس می دهد و عام را بشناسد که در تحلیل نهایی، مشخصه کیفی و عینی پروسه تاریخ را فراهم می کند. علم تاریخ نه تنها از بررسی موارد قانون نمند و مبنی بر ضرورت بلکه همچنان از پژوهش قضایای تضاد فی و اتفاقی نیز نمی تواند اجتناب نماید. هر چیزی که عملیه قوانین تاریخ را منعکس می نماید و هم هر چیزی که منافی با مظاهر بعضی از روندهای تاریخ به نظر می رسد، مورد مطالعه علم تاریخ قرار می گیرد زیرا در حقیقت همین موارد است که پروسه واقعی تاریخ را تشکیل می دهد. قانون تاریخ گاهی بمنزله نوعی از نتیجه ظاهر می شود که در اثر زرد و خورد نیروهای زیاد و عوامل گونه گون تاریخ بوجود آمده باشد. لازم است این نکته را کاملاً روشن ساخت که این حرف دال بر آن نیست که همه این عوامل متساوی بوده و نه هم این تمیز را از بین می برد که عوامل تعیین کننده در تحلیل نهایی قرار اقتصاد پروسه تاریخ می باشد.

بعضی از مورخان بورژوازی گاهی با پیش کشیدن قیود و شروط زیاد، قوانین معین انکشاف اجتماعی را جسورانه می پذیرند. تاریخدان فرانسوی بنام «ایم. بوویر-اجام» نمونه یی از همچو اشخاص

به شمار می آید. وی عقیده دارد که جامعه شناسی عبارت از مطالعه پروسه اجتماعی و اجزاء ترکیبی آن به صورت یک کل بوده اما تاریخ باید حقایق مشخص و فاضلهای (مراحل) مختلف این پروسه را مورد تحلیل قرار دهد. چنانچه او معتقد است، آزمایش مطالعه تاریخ اقتصاد، به طور مثال، نشان میدهد که فاکت چلش سکه های تقلبی بجای سکه های کامل الوزن در جریان دوران پول، طوریکه از طریق بررسی های بی شمار به ثبوت رسیده است، نمی توان بنام قانون دایمی و همیشگی یادشد. بنا بر این «بوویر - اجام» بر ماهیت و نوعیت مرسوم می مقوله قانون تاریخ تاکید می نماید. هیچ یکی از قوانین تاریخ در درجه چنان کلیت قرار نداشته که همین تسمیه خاص کلی بودن برایش تضمین نماید. (۱۲) این مورخ مانند بسیاری از نقادان دیگر مارکسیسم نظریه ماتریالیستی قانون تاریخ را به یک طرز خالص میکانیکی ارائه می کند.

مساله امکانات در تاریخ خیلی زیاد مورد علاقه تیوریک قرار می گیرد. بعضی از نقادان مارکسیسم مفکور امکانات را با قصد علنی مبنی بر ایجاد شك و تردید راجع به موجودیت قوانین عینی انکشاف تاریخ پیشنهاد می کنند. موجودیت امکانات اینجا به صبغه اثبات جنبه تصادفی انکشاف تاریخ ارائه می گردد. این یک تلاش آشکار برای آن است تا یک نظریه را جایگزین نظریه دیگر نماید. هیچ کس درصدد آن نخواهد بود تا ازوفرت «تصادفات» در تاریخ انکار نماید. ازین جهت این را می توان تعدد اشکال گونه روند رویداد های تاریخ، که برای خود می گیرد، خواند، تا آنکه آن را بنام امکانات مسمی نمود. اشکال گونه رون با جهت عمو می پروسه تاریخ که همیشه در نهایت امر بوسیله نیازمندی های اقتصادی تعیین می گردد، هیچ نوع سروکاری ندارد.

پروسه مشخص تاریخ خیلی پیچیده و حامل جریانات ضد و نقیض می باشد. طوریکه پیشتر ذکر شد حرکت پیشرونده و ارتقایی بشریت هیچگاه در خط مستقیم قرار نداشته بلکه هرگونه پیچ و خم هایی را در برداشته است. این یگانگی نکتی است که به اساس آن انسان میتواند پیرامون امکانات تاریخ سخنی بمیان آورد.

بناء امکانات، موضوع شکل معینی را تشکیل میدهد که طی آن انکشاف اجتماعی تحقق می یابد و به همه حال در معرض عمل قوانین عینی قرار دارد.

امکانات در بدایت امر در مراحل پایین تر انکشاف اجتماعی، در پروسه های بسیار کوچک اورگا - نیسم های اجتماعی مورد نظر بوجود می آید. هر قدر که پیمانۀ تاریخ وسیع ترمی گردد، روند مجموعی روشن تر گردید - یعنی قوانین عینی انکشاف اجتماعی بر توده «تصادفات» غلبه می یابد.

دانشمند جمهو ریت آلمان دموکراتیک بنا م «جی.ستیهلر» به بدستی خاطر نشان می سازد که تعداد امکانات Alternatives

در پروسه های تاریخ و قتیکه شخص از زیر بنا، جایگاه قوانین عینی حاکمیت دارد، هر قدر دور ترمی رود، رو به افزایش می گذارد. در سطح روبنا، جایگاه عوامل ذهنی اهمیت فراوانی دارد. تعدد انواع گونه گونه پروسه تاریخ فرو نی میگیرد. (۱۳) ازین چنین نتیجه بدست می آید که امکانات تاریخ محدود و مرسومی میباشد. این امکانات موجب تردد قوانین عمومی انکشاف اجتماعی نمی گردد. ضمناً این نکته را باید به روشنی دریافت که دیتر مینسم (جبر) پروسه تاریخ را نباید بطور ساده و بسیط درک نمود. قوانین جدید حرکت جامعه غالباً در نتیجه تلاشهای خلاق مردم در سطح علوم مختلف اجتماعی به شمول تاریخ کشف خواهد شد.

علمی که جامعه را مورد مطالعه قرار میدهد، چون بیشتر از پیشتر به شاخه های زیادی به سرعت در حال انشعاب بوده بنابر آن تمایلاتی جهت انسجام و هم آهنگی میان آن شاخه ها نیز رو به افزایش بوده و امکان آن را فراهم می سازد تا مطالعه جامع تری مبنی بر انسجام و هم آهنگی رشته های مختلف پیرامون پیچیده ترین پدیده ها و پروسه های انکشاف اجتماعی به عمل آید.

مخالفت مارکسیسم می کوشند، تا موجودیت قوانین عینی انکشاف اجتماعی را رد نمود و برای اثبات نظر خویش بیشتر به تنوع و نا همگونی اشکال مشخص که طی آن انکشاف اجتماعی صورت می

گیرد ، رجوع می نمایند .

انتقادی که از مارکسیسم به عمل می آید ، اساساً خود مقوله قانون روابط اجتماعی را هدف قرار میدهد . دلایل عمده آن مبنی بر این حقیقت است که انکشاف تاریخ به وقوع تکرار و ضاع یکسان و یا همانندی اجازه نمی دهد و به همین جهت تدوین و فورمولبندی قوانین عینی مربوط به جامعه را مشخص از طبیعت ، جاییکه قوانین عملا وجود دارد - ناممکن می سازد . در همین ضمن باید تذکر داد که نامهمگونی ویژگی های فردی رویدادها و پدیده ها بهیچوجه سیمای خاص انکشاف اجتماعی را تشکیل نمی دهد . در طبیعت نیز گونه گونی پدیده ها و اشکال به مقدار زیاد وجود دارد که علی الرغم آن توسط قوانین عینی توضیح می گردد .

پذیرش و یا عدم پذیرش قوانین انکشاف اجتماعی مهم ترین خط فاصل را بین تاریخ نگاران مارکسیست و غیر مارکسیست تشکیل می دهد . اکثر مخالفان کنونی مارکسیسم می گویند تا خود هارا از شناخت قوانین عینی در ساحت انکشاف تاریخ بریده و این کوشش را عمدا بر مبنای تعبیر عامیانه و اشتباه آمیز خود مقوله « دیتر - مینسم اقتصادی » موجه نشان میدهند . آنها دیتر مینسم را ازین طریق تحریف می نمایند که آنرا به مثابه چیزی که به طور اتوماتیک عمل نموده و فعالیت های خلاق بکلی در آن تاثیر نمی گذارند ، ارائه می کنند . بدین ترتیب مقوله دیتر مینسم اقتصادی به مفهوم مزخرف و بیهوده تبدیل گشته و نظریه ما تریالیستی تاریخ به تفسیر مستقیم و دارایی صبغۀ واحد پنداشته می شود . این قرینه از همه اولتر بوضاحت نشان میدهد که این « نقادان » هرگز اندیشه دیالکتیک را در سر نداشته اند : برسپیل مثال ، « کارل پاپر » طی انتقاد خود از مارکسیسم امکان کشف قانون حرکت جامعه را رد می کند . (۱۴) وی بنابر تعبیر اشتباه آمیز انکشاف اقتصادی که تاحدی رواج یافته و به اساس آن انکشاف اقتصادی به صفت چیزی پنداشته می شود که با سایر مظاهر زندگی اجتماعی هیچ گونه تعلقی نداشته است به انتقاد خود می پردازد . « پاپر » نظر به همین تعبیر با اصرار می گوید که انکشاف اقتصادی نمی تواند نقش

تعیین کننده رابازی کند ، زیرا خودش در معرض نفوذ و تاثیر افکار علمی و مذهبی قرار دارد .

بعضی از دانشمندان مارکسیست در دفاع از عمل خودکار (اتوماتیک) قوانین عینی برآمده اند ، حتی تیورین بزرگ انقلابی مانند (روسا لو کسمبر رك)) دچار اینگونه اشتباهات میکانیکی شده است . بهر صورت ، پذیرفتن این گرایش که پروسه تاریخ قانونمند بود و هم قوانین عمومی جامعه شناسی و هم قوانین مشخص تاریخ هر دو عمل می نمایند، هرگز بمنزله پذیرش تقدیرگرایی (فاتا لیسم) نمی باشد. مخالفان مارکسیسم با تکرار بیشتر این قضیه را که تحقق قوانین اقتصادی حرکت اجتماعی خود کار نبود بلکه به فعالیت های مردم نیاز دارد مورد انتقاد قرار می دهند . این تیزس دیالکتیک طور ی ملاحظه می شود که دلیل و نشانه تضاد میان ماهیت عینی قوانین حرکت جامعه و ضرورت تبارز ذهنی آنها می باشد ولی در واقع اینگونه تضاد هرگز وجود ندارد .

بکلی روشن است که اینجا ما ارتباط متقابل میان جنبه های عینی و ذهنی پروسه واحد تاریخ را مشاهده می کنیم . شرایط عینی اقتصاد ایجاد ظهور عامل ذهنی را بیاورد ، آنرا فعال ساخته و تحکیم آنرا فراهم می کند . عمل توانا و پرتحرک عامل ذهنی بنوبه خویش موجب می گردد تا تبارز قوای نهفته در جنبه عینی پروسه تاریخ را تسهیل و تسریع نماید . چنین است مساله و حدت دیالکتیکی بین شکل و محتوی .

قوانین انکشاف اجتماعی و ممثل آن سمت حرکت جامعه است که از لحاظ اقتصادی معین شده باشد . این قوانین وابسته به اراده انسانها نبوده و نه هم برطبق خواهش آنها نافذ و یا ملغی شده می تواند . ولی بهر حال چنانکه لنین خاطر نشان نمود ، هر قانون جامعه شناسی «محدود ، نامکمل و تقریبی می باشد» (۱۵) بنابر این روشن است که هرگونه شیوه میتافزیکلی ، وبر مبنای منطق صورتی که خاصه مخالفان مارکسیسم است در تفسیر انکشاف اجتماعی قابل ثبوت نمی باشد . اجتماعی قابل ثبوت نمی باشد . قوانین بخودی خود عمل نمی کنند ، آنها از طریق پراتیک اجتماعی

تبار ز می نمایند . مجموعه شرایط مشخص تاریخی امکان دارد تحقق روند اصلی را که طبق قانون ویا حتی موقتاً بر خلاف آن به ظهور می پیوندد ، بطی ویا سریع نماید . تجربه تاریخ نشان میدهد که پیشرفت بشر نه تنها در پیچ و خم ها جریان داشته بلکه مثال های برگشت در ساحت خاص موقتی و محلی نیز دیده شده است . این نکته اهمیت بزرگ نیرو های واقعی پیشرفت اجتماعی را ، که بقدر کافی نیاز مندی های زمانی یعنی دوره مشخص تاریخی را منعکس می نمایند ، به ارتباط تاریخ روشن می سازد . فعالیت این نیرو هادر امر تثبیت قوانین عمومی جامعه شناسی و تاریخ که موافق باروند نشان دهند آنها تحقق می پذیرد ، کمک می رساند . مغایرت ونا همگونی پدیده های اجتماعی واقعی است که نمی توان از آن انکار نمود .

قوانین انکشاف اجتماعی هرگز همین واقعیت را از بین نمی برد . آنها فقط روند عمده این انکشاف را تعیین می کند که همیشه در سطح مشهود نبوده بلکه در تحلیل نهایی لزوماً با ارتباط متقابل میان روابط موجود تولید و سطح نیرو های تولیدی که دایماً در حال دگرگونی قرار دارد ، تعلق میگیرد . دگرگونی های نیرو های تولیدی سرانجام ژرف ترین دگرگونی های اجتماعی را پیش از پیش تعیین می کند . اما جامعه هرگز بدون حرکت و جهش ساکن نمی ماند .

روند های عینی انکشاف مشروط و مقید به حرکت نیرو های مادی تولیدی تنها و تنها از طریق فعالیت های خود جامعه و توسط نتایج نبرد نیرو های متضاد داخلی آنها ، تحقق می یابد . تفسیر ماتریالیستی تاریخ با گرایش میکانیکی مبتدل ارتباط اورگانیک ندارد .

قوانین انکشاف اجتماعی در دوران های مختلف تاریخ سدهایی را می شکند و زود یادیر به پیروزی نایل می آید - اما طول دوره های تاریخی که این پروسه آنها دربر میگیرد به فعالیت های سازندگان اصلی تاریخ یعنی توده های مردم تعلق دارد . « تاریخ چیزی نیست . جز فعالیت انسان که اهداف خود را دنبال می کند » (۱۶)

فعالیت نیرو های مترقی اجتماع (یعنی طبقات ، احزاب و افراد) که بر طبق نیاز زمندی های حرکت پیشرونده جامعه به عمل می آید

و نمایانگر جنبه های ذهنی پروسه تاریخ میباشد ، در این مورد مظهر روند عینی را تشکیل میدهد. محتاج به ذکر نیست که این گونه رسیدگی راجع به مساله دارای اهمیت ویژه ، اهمیت درجه اول به ارتباط موضوع طی دوران حاضر در این هنگام می باشد که فرماسیون کمی نیستی ، که در فاز نخستین خویش قرار دارد ، بانظام سرمایه داری درحال مبارزه بوده و همراه با پیروزی ها در چنان وضعی تکامل می یابد که طی آن نقش عامل ذهنی بیوسسته رشد می یابد و این عامل خود بر پایه قوانین عینی شناخته شده عمل نموده و به یک نیروی بزرگ دگرگون کننده مبدل می گردد .

این نکته همچنان قابل یادآوری است که اکثر مورخان غربی که در مجموع آید آلیست اند و در مورد شناخت قوانین ترددی از خود نشان میدهند ، در عین زمان این راهم درک می نمایند که هر تحلیل جدی علمی با روشی مبنی بر رد تفسیر تیوریک و تعمیم مواد مشخص تاریخ موافق نمی باشد ، تمثیل روشن این روش در اظهارات «او. ایف. اندرل» دیده می شود که وی به عنوان «پشتیبانی از تاریخ تیوریک» آنرا به پیش کشیده است: «تاریخ در مخاطره بزرگ لغزش به حالت هرج و مرج قرار دارد. نیاز مبرم برای نگهداری شکل درونی بیشتر از هرسانچه دیگر فرهنگ محسوس می باشد . سنن ، روابط درونی متقابل و انکشاف مرتب بیشتر از هر جای دیگر در تاریخ اهمیت بزرگ دارد . « (۱۷) در عین حال « اندرل » معتقد است که این وضع بحرانی دانش بورژوازی نشانه بن بست آن نبوده بلکه مرحله معینی طی انکشاف آن است که گذاری از حالت توصیفی به حالت تیوریک را تشکیل میدهد . « تاریخ تیوریک » که « اندرل » از آن پشتیبانی می نماید مقتضی تثبیت یکنوگی و تکرار تیپ ها و مودل ها و همچنین انکشاف مقوله ها و مفاهیم کلی می باشد باوصف این « اندرل » خاطر نشان می کند که « تاریخ تیوریک » به صورت ناگزیر مستلزم تثبیت قوانین عمومی نمی باشد ، زیرا در تاریخ به خاطر فقدان تکرار شرایط کاملاً همانند ، قوانین ثابت وجود ندارد که مرتب و پیوسته عمل می نماید . (۱۸)

دلیل علاقمندی مورخان و جامعه شناسان غرب در مساله قانون

انکشاف تاریخ بوضاحت روشن است. قصد آنها بویژه طی کنفرانسی آشکار شد که در مکتب تخنیک عالی در « کار لسرو هی » جمهوریت اتحادی آلمان در ۱۹۶۴ دایر گردیده بود. « ایف ، جی . مایر » و « ای . تو پیش » ضمن مقالات خویش بیشتر روش منفی را بمقابل قوانین تاریخ در پیش گرفته بودند. در عین زمان هردوی شان ناگزیر مجبور بودند به این حقیقت اعتراف نمایند که مساله قانون در پروسه تاریخ برای نخستین بار در آلمان دانشمندان باستانی مانند « تیو سید ید بز » و « پولی بیو » مطرح شده است. « تو پیش » گفت. آثار تاریخی « تیو سید یدیز » که در اثر « بحران بزرگ شهر های یونان Hellenic polis در اثنای جنگ پیلوپونسیا Peloponnesia بوجود آمده تنها شامل گزارش رویداد های گوناگون تاریخی و مشخصات رجال ممتاز بوده بلکه همچنان علاقمندی آن مولف را با شناخت قوانین کردار اجتماعی انسان اولتر از همه در عرصه سیاست های دوران جنگ نشان داده است. (۱۹)

موضوع « مایر » ازین هم بیشتر ، قاطع و روشن است : مساله همچو قوانین تاریخ در واقع همزمان و مقارن با خود تاریخ نگاری در اروپا بمیان آمده و به همان درجه قدامت دارد « تیو سید یدیز » معتقد بود که از طریق یک نوع تعمیم امپیریک . وی بعضی از قانونمندی های کردار گروه ها و افراد تاریخ را مشاهده کرده بود در پهلوی همین مفکوره دایر بر تکرار قانون مند اوضاع و شرایط معین و فردی تاریخ ... « پولی بیو » یک تیسپ دوم قانون تاریخ که نمایانگر تکرار منظم توالی های فردی در پروسه معین همگانی ، که روی هم انباشته می رود ، میباشد نیز مطرح می نماید (۲۰) به نظر « مایر » از زمان « تیو سید یدیز » و « پولی بیو » به بعد سنت « شکل گیری قانونمند » اندیشه تاریخ هرگز قطع نشده است. وی به طور خاص به نظریات هیگل و مارکس رجوع نموده می گوید : « هیگل طرحی را برمبنای دیالکتیک به پیش کشید اما ضمن پروسه معین و مقدر تاریخ جها نرا طوری توصیف نمود که در آن افراد و ملل فقط بمنزله آله روح جها نی حاکم می باشند و این روح بنوبه خویش خود را حتماً مطابق قانون عقل ماوراء النفس ظاهر می سازد. ازین طرح ، ماتریالیسم تاریخی

مارکس بو جود آمد که به این وسیله « نیرو های تولید مادی را » جای نشین اندیشه های هیگلس ساخته و قانون دیالکتیک سیمر تاریخ را به پیش کشید که طی آن دگر گونی قانون نمند در روابط تولید پروسه تاریخ را تعیین می نماید » (۲۱) معینا وی قویا علیه این نظریه که علم تاریخ می تواند قوانین عینی پروسه تاریخ را بشناسد اظهار اکتفا نمی نمود. اما نامبرده به شیوه « ماکس و بئر » از پذیرش این امر چاره نداشت که برای تیپ بندی پدیده ها در علم تاریخ نیازی موجود میباید شد. به همین دلیل « مایر » صرفا گفته های عمومی « راپرمانون سلسله معین رویداد های تاریخ ، که باز هم بمنزله فرضیه ها باقی میماند ، قابل قبول میدانند . (۲۲)

بعضی از مورخان بورژوازی که بنا به عقیده آنها تاریخ یک علم مربوط به وقایع فردی و از هم جدا می باشد ، این را می پذیرند که فرضیه های کلی را ممکن در نخستین مرحله پژوهش تاریخ بمثابه معادل قوانین عمومی بکاربرد . (۲۳) اما این حرف به هیچوجه معنی پذیرفتن قوانین عینی انکشاف اجتماعی را نمی رساند . « کولینگود » ، « هوایت » و سایر تاریخدانان بورژوازی شدیدا با مدل سازی «جامع» قوانین جریانان گذشته (یعنی شامل قوانین جامعه شناسی و تاریخ) حتی که به طور آزمایشی و امتحانی هم باشد ، ابراز مخالفت می نمایند . « هوایت » با نوشتن این گفته که برای سوال ما هیت توضیح تاریخ هیچگونه پاسخی وجود ندارد ، موضع بسیار سرسختی را برای خود اتخاذ نمود . (۲۴)

آن چنان که پیشتر گفته شد قوانین عینی اولتر از همه در فعالیت نیرو های مترقی و پیشرونده جامعه تمثیل می گردد . اما این فعالیت به گونه مبارزه خیلی حاد میان کهنه و نو تبارز می کند که ممکن اشکال مختلفی را برای خود دگر گرفته و در ساحات مختلفی رو نما گردد . این شاید به شکل مبارزه مستقیم اقتصادی تبارز کند که برای ابقاء و تحکیم ساختار نو و بسیار پیشرفته که در داخل چوکات یک فرماسیون معین اجتماعی اقتصادی بوجود آمده باشد ، صورت میگیرد . نبرد میان نیرو های طبقات کهنه و نوجا معه بیشتر با تبدیل قیافه به عنوان نبرد نسبتا بین آموزش های مجرد سیاسی ، فلسفی و مذهبی

تبارز می نماید .

عمل قانون عمومی جامعه شناسی مبنی بر مطابقت حتمی روابط تولید با سطح نیروهای تولیدی، مرکب با عمل قانون دیگری و همانند عمومی جامعه شناسی که عبارت از قانون مبارزه طبقاتی در فرمسیون های خصوصاً آمیز می باشد، روند اساسی انکشاف اجتماعی و در عین وقت جهت و سمت عمومی پیشرفت اجتماعی را معین می سازد. مبارزه طبقاتی ظاهراً چهره مقابله را بخود میگیرد که از جانب نیروهای ارتجاعی جامعه بعمل می آید. این نیروهای ارتجاعی از آن روابط و نظام های فرسوده نمایندگی می کنند که در تاریخ بحالت زوال قرار داشته و مقامشان در برابر عناصر مترقی و نوین که جای شان را می گیرند صورت میگیرد. پیشرفت اجتماعی در فرمسیون های خصوصاً آمیز به صورت مقابله و نبرد شدید میان کهنه و نو تحقق می یابد. «چایکه تضاد نیست آنجا پیشرفت نیست. این همان قانون می باشد که تمدن آنرا تا زمان مادنبال کرده است» (۲۵) تاریخ نشان میدهد که مبارزه نیروهای متضاد جامعه شاید برای مدتی بی ثمر و بی نتیجه جلو دهد. روند قانون با روند ضد آن که به صورت عینی موجود بود و بیانگر آن نیروی عطالت کهنه می باشد که نمی خواهد خود را با میل به نو تسلیم دهد، در حال مقابله قرار دارد.

نه تنها ملحوظات عمومی تیوریک بلکه همچنین مطالعه پروسه تاریخ جهان تهداب عینی را برای ارزیابی خوشبینانه دور نماهای خویش فراهم میکند. قوانین انکشاف اجتماعی که واقعاً در سر تا سر تاریخ جامعه بشری عمل نمود است این نتیجه را تضمین می کند که حرکت آن پیشرونده و رو به ارتقا می باشد.

موجودیت قوانین عینی انکشاف اجتماعی روزنه های امید را برای پیشگویی ثابت شده در مورد پیشرفت تاریخ باز می نماید. جریان زمان گذشته بمثابة حرکت پیشرونده بیش از پیش با روشنی تمام دیده می شود و تضاد های درونی آن با وصف پیچیده گی های بیشتر هنوز هم قابل توضیح بوده و به قسم انبوهی از حقایق و رویداد های منفرد نمی باشند. این امر ما را قادر می سازد تا پلی را بین گذشته و زمان حاضر اعمار نمود و امروز را به عنوان ادامه دیروز ملاحظه

و مشاهده کرد. تاریخ به صفت علم می تواند بدین طریق از حد و دم حکم
و معین شده که تاریخ را از زندگی واقعی جدا می سازد، بیرون آمده
و مقام خود را در میان آن مضامین احراز کند که باید در امر فعالیت
های اجتماعی و در کار و وظایف آینده و همچنین زمان حاضر
تسهیلاتی را فراهم نماید.

ماخذ

1. Ch. Montesquieu, *De l'esp-rit des lols*, Paris s.a. Vol. 1, p.7.
2. V.I. Lenin, *Collected works* Moscow, Vol.38, pp. 150-151.
3. Ibid, p. 153.
4. *Historical Materialism and the Social Philosophy of the Modern Bourgeoisie*, Moscow 1960, p. 75 (in Russian).
5. Karl Marx, F. Engels, *Selected works*, Vol. 3, Moscow, 1970, p. 488.
6. Ibid., pp 365-366.
7. R. Mousnier, "La concept de classe sociale et l'histoire", *Revue d'histoire economique et sociale*, Paris, 1970, vol 48
No. 4, pp. 449-459.
8. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 17, P. 215.
9. G. Plekhanov, *Select-ed Philosophical Works*, Vol. 3, Moscow, 1976, pp. 485-486.
10. P. N. Fedoseyev, Yu. p. Frantsev, "on the Methodological Question of History", *History and Sociology*, Moscow, 1964, p. 16 (in Russian).
11. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 1, p. 140.
12. M Bouvier-Ajam, *Essai de methodologie historique*, Paris, 1970.
13. G. Stiehler, *Geschichte und Verantwortung. Zur Frage der Alternativen in der Gesellschaftlichen Entwicklung*, Berlin, 1972, P. 15.
14. K. Popper, *Die offene Gesellschaft und ihre Feinde*, Berne-Munich, 1969, p. 114.

15. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 38, p. 151.
16. K. Marx, F. Engels, *The Holy Family*, Moscow, 1956, p. 125.
17. O. F. Anerle, "A plea for Theoretical History", *History and Theory*, 1964, Vol. 4, No. 1, p. 55.
18. *Ibid.*, p. 44.
19. *Studium Generale*, West Berlin-Heidelberg-New York, 1966, Vol. XI, P. 673.
20. *Ibid.*, p. 659.
21. *Ibid.*, p. 659.
22. *Ibid.*, p. 666.
23. P. Gardiner, *The Nature of Historical Explanation*, London, 1955.
24. M. White, "Foundation of Historical Knowledge", *philosophy and History*, New York, 1963.
25. K. Marx, F. Engels, *Collected Works*, Vol. 6, Moscow, 1976, p. 132.

فرماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی

این طرح مارکسیسم-لنینیسم که جهش و حرکت پیشرونده جامعه تابع قوانین عینی انکشاف بوده، مخصوصاً در مورد تیوری دیگرگونی ارتقایی فرماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی قابل تطبیق میباشد. زیرا مخالفت آشتی‌ناپذیر میان درک ماتریالیستی و ایدئالیستی تاریخ با صراحت و شدت تمام در همین نکته ظاهر و آشکار می‌گردد. این مورد هم شامل قضیه بنیادی (یعنی قانون جامعه‌شناسی) دایر بر پیشرفت همیشگی بشریت که از اشکال پایین‌تر سازمان اجتماعی به اشکال بالاتر آن طی مراحل متوالی صورت می‌گیرد، و هم شامل موجودیت قانون‌مندی‌های عینی انکشاف برای هر فرماسیون اجتماعی-اقتصادی می‌باشد.

تیوری فرماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی پایه و اساس نظریه ماتریالیستی تاریخ را تشکیل می‌دهد. لنین به ارتباط همین کشف مارکس می‌نویسد:

«مارکسیسم از طریق بررسی مجموعه روندهای متضاد، از طریق کاوش آنها به شرایط زندگی و تولید طبقات مختلف جامعه که دقیقاً، تعریف شده می‌تواند، از طریق طرد ذهنیت گرایشی و عنیدی‌گری در امر گزینش مفکوره ویژه «حاکم» و یا در امر تفسیر آن، و از طریق آشکار ساختن این حقیقت که همه افکار و کلیه روندهای گونه‌گین

بدون استثنا از چگونگی نیروهای مادی تولید ریشه می گیرد، را می
ز برای مطالعه همه جانبه و جامع پروسه پیدایش، انکشاف و زوال
فرم‌های اجتماعی-اقتصادی نشان داد. « (۱)

بررسی تیوریک پروسه جهان‌ایجاب می نماید تا تحلیلی درباره خصوصیات بسیار عمومی و تیبیک آن با در نظر داشت موانع که بشریت در راه پیشرفت خویش بر آنها فایز آمده است بعمل بیاید.

مقوله «فرم‌های اجتماعی-اقتصادی» یک مقوله چندین بعدی است. این مقوله، علاوه بر همه، تعریف فزانکشاف اقتصادی را که بشریت به آن نایل آمده است، در بر می گیرد. هسته آنرا مقوله «طرز تولید» تشکیل می دهد که در چه معین مطلق (وحدت) میان روابط مسلط تولید با سطح نیروهای موجود تولیدی که پیوسته در حال رشد قرار دارد نشان می دهد. این مقوله نه تنها زیربنای اقتصادی جامعه معینی را در بر می گیرد بلکه روبنا پیچیده آنرا نیز احتوا می کند. بنابراین فرم‌های اجتماعی-اقتصادی در ترکیب خویش از وحدت سه عنصر نمایندگی می کند:

۱- نیروهای تولیدی

۲- روابط تولید مطلق با آنها که الگوی نظام اقتصادی را تعیین

می کند

۳- روبنا

هر فرم‌های اجتماعی-اقتصادی هر حله معینی را دایره پیشرفت بشریت از اشکار پائین ترزندگی به بالا تر آن که به طور واضح تعریف شده می تواند، انعکاس می دهد. در عین زمان همین فرم‌های اشکال بسیار مختلف اورگانیزم‌های مشخص اجتماعی را که البته از نگاه انکشاف تاریخی در یک سطح واحد قرار دارد، در وجود خویش تمایل می نماید. تعداد همچو اشکال گونه گونه مشخص در یک فرم‌های معین اجتماعی-اقتصادی (مانند اشکال مختلف روابط فیو دالی در بسیاری از کشورهای اروپا و آسیا) کاملاً فورمول «یکانگی در گونه گونی» یا وحدت در مغایرت را به اثبات می رساند. اما یک تفسیر میکانیکی در باره پیشرفت مداوم بشریت عموماً نقش تعیین کننده فعالیت های مشخص انسان اجتماعی و مردم را در نظر نمی گیرد. ازین جاست که تفاوت های

ناگزیر نه تنها در اشکال خاص بلکه در درجه سرعت انکشاف
پروسه تاریخ عمومی در سطح جهانی نیز دیده می شود .

لنین نوشت که مارکس با مشخص کردن روابط تولید به
مثال به عامل عمده در ساختار و انکشاف فرماسیون سرمایه داری
«هر کجا و به طور پیگیر آن روبنایی را که مطابق با همیمن
روابط تولید بود مورد رسیدگی دقیق قرار داد و این استخوان
پندی (اسکلت) روابط تولید را به گوشت و خون پوشید . اینکه
کامیتال از چنین پیروزی بزرگی بهره مند گردید است ، دلیلش آن
است که این اثر « یک اقتصادشناس آلمانی » تمام فرماسیون
جامعه سرمایه داری را بمثابه یک موجود زنده - یکجا با جنبه های روز
مره آن ، با مظاهر واقعی اجتماعی خصوصت طبقاتی آمیخته در سرشت
روابط تولید ، با روبنای سیاسی بورژوازی که از نقش طبقه سرمایه
دار حمایت می کند ، با اندیشه های بورژوازی دایر بر حریت ، مساوات
و امثال آن ، با مناسبات فامیلی بورژوازی - بخواننده خویش نشان
میدهد . » (۲)

روابط اقتصادی نقش تعیین کنند و بنابر آن نقش بسیار
پایدار و تحکیم کننده را در امر پیدایش و انکشاف هر فرماسیون
اجتماعی - اقتصادی بازی می کند. لنین گفته است که مارکس « با
مشخص کردن ساختار اقتصادی از سایر ساختار گوناگون
زندگی اجتماعی ، با مشخص کردن روابط تولید از همه روابط دیگر
اجتماعی به صفت روابط بنیادی ، اصلی و تعیین کننده کلیه روابط
دیگر » (۳) نظریه اساسی خویش را در باره پروسه طبیعی - تاریخی
انکشاف فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی تدوین و فورمول بندی
نمود . اما (آنچنان که مارکس خاطر نشان می نماید) این زانیز
باید در نظر داشت که « زیربنای واحد اقتصادی - واحد از نگاه
شرایط عمده آن به خاطر شرایط امپیریک مختلف و بی شمار ، به
خاطر ماحول طبیعی ، علایق نژادی ، تأثیرات بیرونی تاریخی
و غیره ، از تبارز گوناگونی ها و درجات بی پایان در ظهور آن
که تنها می توان از طریق تحلیل شرایط معین امپیریک تشخیص
شود ، جلوگیری نمی کند . » (۴)

این نادرست خواهد بود تا مقوله فرماسیون اجتماعی - اقتصادی را صرفاً به طرز تولید کاهش داد. این مقوله بندهات خود بسیار بر تحرک و دینامیک است.

فرماسیون اجتماعی - اقتصادی با فقدان یکی و یا دیگر عنصر ترکیبی اش خصلت خویش را به مثابه یک سیستم متحد که معرف سطح و یا مرحله معین انکشاف باشد، از دست میدهد. تضادها و مبارزات درونی پایان ناپذیر در داخل این یگانگی، انکشاف فرماسیون را نیروی بخشد و این امر البته نباید طور ی تعبیر شود که کیفیت آن را به صفت یک سیستم و همچنین عمل متقابل نزد یک میان عناصر ترکیبی مختلف آن را در معرض شک و تردید قرار میدهد. همچنان درست نیست تا جنبه های اقتصادی و اجتماعی آن را از هم جدا ساخته و یا کمتر از آن آنرا با هم معادل نمود.

در ارتباط به بررسی مسأله مورد بحث اثر جمعی از موزخان جمهوریت دموکراتیک آلمان بنام تیوری فرماسیونها و تاریخ که تدقیق و تنقیح آن توسط «ای. انگلبرگ»^{*} و «دبلیو. کوتلر» انجام شده است مورد علاقه خاصی قرار گرفته است. (۵) نویسندگان اثر در پرتو رهنمایی آموزش های مارکس، انگلس ولنین که در زمینه بیان شده است، ظهور و انکشاف فرماسیون سرمایه داری را در سده های نوزدهم و بیستم با توجه خاصی به تیوری ولنین در مورد انقلاب سوسیالیستی و گذار از کاپیتالیسم به کمونیسم، مورد بررسی و رسیدگی قرار میدهند.

ضمن خلاصه مباحثات که میان دانشمندان مارکسیست بعمل آمده این نکته لازم به تذکر است که مغفوم چندین بعدی فرماسیون اجتماعی - اقتصادی در بیشتر آثار بنیانگذاران کمونیسم علمی بازتاب یافته است. به طور مثال این عبارت در اثر کاپیتال آمده است «شکل اجتماعی تولید هر چه باشد کارگران و زوساین تولید همیشه به صفت عوامل آن باقی میمانند. اما آنان در حالیکه از هم دیگر جدا قرار دارند فقط به طور بالقوه بمنزله عوامل تولید به شمار می آیند. بر این اساس اینکه جریان تولید بوجود بیاید. لازم است تا این عوامل با هم

* E. Engelberg.

دیگر پیوند گردد. شیوه مخصوصی که طی آن این پیوند صورت میگیرد دوران های مختلف ساختار اقتصادی جامعه را از یکدیگر متفاوت می سازد. «(۶)» به شیوه مخصوصی که ما رکس از آن نام برده یعنی سیستم پیوند دهند، وصل کنند و تا مین کنند عمل متقابل عناصر اساسی تولید اجتماعی که تفاوت کیفی شانرا تعیین می کند، باید توجه نمود.

انگلس خاطر نشان کرده است که ظهور متصرفات زمین به پیمانها و مقیاس بزرگ پیش از پیش از طریق قابلیت انتقال زمین مقدر گردیده بود. وی می نویسد:

«(الودیم)* نه تنها این امر را ممکن ساخت بلکه همچنین بر حسب ضرورت لازم نمود تا مساوات نخستین در متصرفات ارضی را به ضد آن مبدل سازد. زیرا با استقرار الودیم از جانب آلمان ها در سرزمین روم پیشینه، زمین مانند سابق آنچنان که از زمان گذشته مالکیت آن در روم رایج بود به کلامبدل گردید. این چنین است قانون نرمنش ناپذیر همه جوامعی که بر پایه تولید کالیبی و مبادله بنیافته باشد:

عدم برابری به صورت فزاینده در توزیع ملکیت از دیاد می یابد و فاصله بین غنی و فقیر همواره وسیع تر می گردد و ثروت بطور روز افزون در دست اقلیت کوچک تمرکز می یابد... زمین از هنگام ظهور الودیم به صورت آزادانه قابلیت انتقال یافته و به کلامبدل می گردد و بنابراین پدیده یس زمینداری های بزرگ فقط بمرور زمان تعلق می گیرد.» (۷)

اجبار مافوق اقتصادی عامل اصلی در انجام وظایف فراماسیون های خصوصیت آمیز ماقبل بورژوازی به شمار می آید. این واقعیت در فراماسیون برده داری بازتاب روشنی یافته است. برده تحت اجبار کار می کند و افزا را از جانب مالکش فرامی می شود. در مقایسه با او دهقانی که به شیوه ذبیودالی وابستگی داشته، «مالک» کشاورزی خویش بوده اما استقلال نسبی اقتصادی اش همیشه با اجبار مافوق اقتصادی «تکمیل» می گردد. همین می نویسد: «شرطی برای همچو

قطعه زمینیکه در تصاحب خصوصی واقع قرار داشته باشد.

* Allodium.

يك سينستم اقتصادي آن بود تادهقان وابستگي شخصي را با
 از با ب زمين داشته باشد . اگر ارباب زمين قدرت مستقيم رابالاي
 نفس دهقان نسي داشت ، و ي نمي توانست انساني را كه از خود قطعه
 زمين در اختيار داشته و بالاي آن به كشت خود مي پرداخت . مجبور
 نبايد تا برايش خدمت كند . « (۸) مگر اين هم غلط خواهد بود تا نقش
 اجبار مافوق اقتصادي را بصورت عام و در فيو داليسم به صورت خاص
 به شكل اغراق آميز نشان داد .

انگلس ضمن ترديد اظهارات سفسطه آميز « ديورينك » مبنی
 بر نقش حاكم قوه اجباري تاكيد نمود كه : « پيدائش ملكيت خصوصي
 در هر گوشه نتيجه روا بطدگرگون شده توليد و مبادله
 بود كه به سود توليد اضافه شده و پيشبرد مزيد مبادله صورت
 گرفته است و از اين رو يكي از نتايج عوامل اقتصادي به شمار مي رود .
 قوه هيچ گونه نقشي را ابداع در اين مورد ايفا نمي كند . » (۹)
 تاريخ مواردی را ميدانند كه طی آن برگشت موقتي در نتيجه اجبار
 جمعی ، تهاجم نظامي و تخریب نیروهای توليدي هنگامي به عمل آمده
 كه متجاوز فاتح اشكال اجتماعي بسيار عقب مانده را با خود آورده
 باشد ، ماركس مي نويسد : « درهمه فتوحاتي يكي از سه نتيجه ،
 موجود شده مي تواند . ملل غالب طرز توليد خویش را ، طوريكه در
 سده جاري بمشاهده مي رسد ، بالاي ملل مغلوب تحمیل مي نمايند ،
 (مثلا انگليسيها در آيرلند و قسما در هند به همين عمل پرداخته اند)
 ويا طرز پيشينه توليد بحالست خویش نگهداري مي شود و فاتحان
 باگرفتن باج راضي مي گردند . (مانند تركها و رومي ها) ، ويا اينكه
 يك عمل متقابل صورت گرفته و نوعي از تركيب رابو جود مي آرد
 (چنانكه قسما در مورد فتوحات آلماني صدق مي كند) . در همه موارد
 متذکره اين طرز توليد است ، خواه بوسيله فاتحان تحمیل مي شود ،
 خواه بوسيله مفتوحان نگهداري مي شود و خواه تركيبي را از هر
 دو بوجود مي آرد ، كه طرز زيرين مبادله را در جريان استقرار
 و تحكيم آن معين مي نمايد . هر چند اين امر بيشتا به شرط قبلي براي

* Dühring.

يك دور ء نوین تولید عمل می کند، اما خودش نه تنها به مفهوم تاریخی آن بلکه به مفهوم تولید معین تاریخی محصول و زائیده تولیدی باشد . « (۱۰)

جبر (دیتر مینسم) اقتصاد دی در پروسه تاریخ جهان عمدتاً بمقیاس بزرگت ، نه از طریق اتوماتیک بلکه از طریق فعالیت توده ها و مبارزات آنها ، که اکثراً دلچسپی های با هم متضادى را در برداشته ونتیجه آن در تحلیل نهایی روندها و انکشاف پیشرونده جا معه رانشان می دهد ، تبارز می کند . سمت عمومی انکشاف اجتماعی چیزی نیست که بر مبنای گزینش مردم صورت گرفته باشد و نه هم به خواسته های آنها تعلق دارد ، بلکه در پروسه گذار از يك سطح انکشاف نیرو های تولیدی به سطح دیگر بالاتر تعیین می یابد .
لنین به ارتباط این موضوع چنین اظهار نظر کرده است :

« مقاصد انسان ها در واقعیت امر توسط جهان عینی بوجود می آید که پیش از پیش ایجاب این جهان عینی را می نماید اما انسان ها مقاصد را بمنزله چیزی که اعطاء و پیشکش شده باشد، می یابند .

این امر در نظر انسان چنین می نماید که گویا مقاصدش از ماورای جهان اتخاذ شده و ازین جهان استقلال (« آزادی ») دارد . « (۱۱)

پیدایش وانکشاف فرماسیون های اجتماعی - اقتصادى ازنگاه خصوصیات اساسی و بنیادی باهم یکسان هستند . انکشاف هر کشور که از طریق مراحل گونه گونه آن به عمل می آید تابع قوانین عمومی و مشترک میان همه کشورها می باشد . این نظر تولید است که ماهیت فرماسیون اجتماعی - اقتصادى ، تیپ روابط اجتماعی آن و هم اصول سازمان اجتماعی و آیدیالوژى خاص آنرا تعیین می کند . مگر این همگونی ذاتی معنی یکسان بودن بودن اشکال آن را نمی دهد .

روبنایك عنصر متغیر نیست: دگرگونی ها یبکه در آن وجود می آید تأثیراتی را بر مجموع فرماسیون اجتماعی - اقتصادى وارد می آورد . انگلس بر این نکته تأکید کرده است که انکار از انکشاف مستقل تاریخی در ساحات آیدیالوژى یکی ، که نقشی را در تاریخ ایفا می کند معادل پاتریدیکلیه امکانات و رود تأثیر آنها بر

جریان تاریخ می باشد. وی می نویسد: « همان نظر به عمو می غیر دیالکتیکی که علت و معلول را مطلقاً به عنوان دو قطب متضاد می پندارد و عمل متقابل میان آنها را یکی در نظر نمی گیرد پایه این انکار را تشکیل میدهد... باری که یک عنصر تاریخی بوسیله عنصر دیگر در جهان بوجود آمده است، و در نهایت امر علل اقتصاد دی قرار دارد، آن عنصر از خود واکنش نشان میدهد و می تواند بالای ماحول خویش و حتی علی که او را بوجود آورده است تأثیراتی وارد نماید.» (۱۲) این امر نیاز قاطعی را برای تحلیل و تنظیم اصولی خصوصیات قسمی رو بنابه ثبوت می رساند.

تفاوتها در داخل فرماسیون واحد خصوصیت آمیز می تواند از الگوی سازمان طبقات حاکم به شمول ساختار قدرت دولتی، منشأ بگیرد. بر سبیل از آن مثال، اشکال تیوریک دولت های ماقبل بورژوازی می تواند الگوی یک فرماسیون را خاصتاً اگر فیو دال های منسوب به کلیسا تفوقی را بر افراد دنیوی داشته باشند، قویاً زیر تأثیر و نفوذ قرار دهد. همچو پدیده ها معمولاً تأثیرات معینی را بالای اشکال مبارزه طبقاتی می گذارد. گذشته ازین در همه فرماسیون های خصوصیت آمیز عناصری یافت می شوند که از بقایای روابط اجتماعی بسیار کهنه به حساب می آیند.

تقرب دو گما تیک و نظری مجرد نسبت به تیوری فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی پذیرفتنی نمی باشد. پروسه های «خالص» کیمیاوی «در طبیعت موجود نبوده تا چه رسد به جامعه که حتی کمتر در آن یافت می شود: لنین بارها به تأکید گفته است که مارکسیسم و واقعیت هیچ نوع پروسه های «خالص» را نمی شناسند. هر فرماسیون اجتماعی - اقتصادی بعضی از عناصر «اجنبی» دارد که سطح روابط حاکم اجتماعی با نقل نسبی شان تعلق می گیرد.» «آیا فیو دالیسم گاهی با مفهوم خویش مطابقت یافته است؟» انگلس این موضوع را به شکل سوال از نزد «کارل شمیت»^{*} ضمن مکتوب خویش مورخ ۱۲ مارچ ۱۸۹۵ مطرح نمود و به سخنان

* Karl Schmidt.

خود چنین ادا مه داد است که قیو دالیسم « در سلطنت فرانکهای غربی پایه گذاری شده و در «نور ماندی»** توسط فاتحان نارویژی انکشاف بیشتر نمود و فرماسیون آن ذریعه نارویژی های فرانسوی در انگلند و جنوب ایتالیا ادا مه یافته و در سلطنت کوتاه مدت بیت المقدس به مفهوم خود نزدیک تر گردیده تا که در مجموعه قوانین سلطنت بیت المقدس کلاسیک ترین تعریف نظرم قیو دالی را در عقب گذاشت. «(۱۳)

برای ما لازم است تا همیشه، جنبه های بسیار مختلف و ناهمگون فرماسیون اجتماعی - اقتصادی در نظر داشته باشیم.

روابط برد و داری باستانی و آسیایی مثال های متعدد دی را از اشکال واقعی تا همگون در داخل یک فرماسیون واحد نشان میدهد. در هر دو مورد (باستانی و آسیایی) مقدار بسیار زیادی از میزانت خاصی موجود بود که آنها سبب گردیده تا مباحثاتی را پیرامون تصنیف فرماسیونی همه منطبق و سر زمین ها بوجود بیاورد مباحثات همانندی بر سر موضوع تاریخ «بیزنتیوم»*** نیز به میان آمده است (زیرا بسیاری اشکال خاصی موجودیت قیو دالیسم را در بیزنتیوم نمی پذیرند). درین زمینه لازم به تذکر است که نظر به ملاحظه میزانت جغرافیایی انبکی و سایر عواملی که انکشاف جامعه را زیر نفوذ خود قرار می دهد، منطقی نخواهد بود تا الگوهای همگون و یکسان را در فرماسیون واحد انتظار داشت.

قیو دالیسم که بمثابه طرز تولید حاکم در جهان لا اقل برای مدت یک هزار سال ادا مه میداشت از نگاه تنوع اشکال مشخص دارای حالت متمایزی می بود. عینا همین سخن در مورد سیستم های دیگر اجتماعی - اقتصادی نیز صدق می کند.

برسبیل مثال، ما با بسیاری از موارد تفاوت های اشکالی سرمایه داری در درون کشورهای غربی «کلاسیک» آشنا هستیم که نمی توانیم آن گمان نمی رود کسی از تعلق همین اشکال با فرماسیون واحد اجتماعی - اقتصادی الگورندید.

این تفاوت ها در کشورهای اروپایی جداگانه به درجه رشد

** Normandy

*** Byzantium

روابط سرمایه داری و موجودیت بقایای اشکال ماقبل بورژوازی و یا خصوصیت های ویژه رو بناتعلق می گیرد .

بعضی از اشکال بردگی و وابستگی کشاورزی (سر قدم) برای مدت طولانی در درون فرماسیون سرمایه داری به حیات و بقای خویش ادا می دهد .

اروپا ، کاپیتالیسم امریکای شمالی بقایای اشکال فیودالیسم را عملاً در وجود خود نداشت . روابط پیشین برده داری که برای یک دوره طولانی در آنجا حکم فرما بود ، نقش واضحی را بازی تاریخ و ساختار اجتماعی - اقتصادی ایالات متحده گذاشت . این حقیقت را نمی توان موردشک و تردید قرار داد ، زیرا عناصر نژاد پرستی (راسیسم) واقعاً در تاریخ عصر جدید امریکاموجود می باشد . معیناً ، نبودن موانع فیودالی موجب شد تا ایالات متحده را در مرحله قاطع بروز روابط ، سرمایه داری بر اکثر کشورهای بورژوازی برتری داده و آن کشور را قادر سازد تا از لحاظ اقتصادی بر آنها پیشی گیرد . (که این جریان بنام « راه امریکایی انکشاف سرمایه داری » معروف شده است) .

نا همگونی سطوح اقتصادی ، اجتماعی - سیاسی و فرهنگی کشورها و یا منطلق که کم یا بیش همزمان و مقارن به یک مرحله معین پروسه تاریخ داخل شده اند ، عامل تعیین کننده تفاوت های درونی فرماسیون می باشد که عمدتاً رو بنا و حتی همچنان زیر بنا را تحت تاثیر قرار می دهد .

انکشاف نیرو های تولیدی الرخویش را لاجرم بر درجه سرعت همگانی رشد اقتصادی و عملیه قوانین عینی اقتصادی فرماسیون معین می گذارد . این امر بنوبه خود شرایطی را برای تفاوت های محقق در اشکال پروسه تاریخ بوجود می آورد . بعض تفاوت هارا در داخل فرماسیون واحد خصوصیت آمیز میتوان به ویژگی های مبارزه طبقاتی و یا ساختار سازمانی طبقات حاکم نسبت داد .

بعضی از دانشمندان به این عقیده هستند که پروسه مشخص تاریخ اقتصاد متنوع می باشد که فرمول پنج - پله ای در پی فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی یعنی جامعه اولیه ، جامعه برد

داری ، فیو دالیسم ، کاپیتالسم و کمونیسم نمی تواند ما را درین پیچ
 و خم های گونه گوئی رهنما یی ، نماید در این زمینه مخصوصاً به
 «گونه گوئی های » فیو دالیسم و موجودیت تفاوت های اساسی
 منطقی در روابط برده داری ، اشاره به عمل می آید . بعضی
 از شرق شناسان معتقد اند . آنچه که بنام «طرز تولید آسیایی» مسمی
 شده است از یک فر ما سیون اجتماعی - اقتصادی خاصی نمایندگی
 می کند. در واقع این مسأله موضوع مباحثاتی بود که به سرپرستی
 انستیتوت تحقیقات شرق شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در
 سال ۱۹۶۵ دایر گردیده بود. (۱۴) البته هیچ کس ازین حقیقت
 انکار نخواهد کرد که اصطلاح «طرز تولید آسیایی» در آثار
 بنیان گذاران کمونیسم علمی به نظر می خورد ، اما شرح جامعی را
 در باره این اصطلاح تا ما را قادر سازد که او لا مشخصه کیفی دقیقی
 را از طرز آسیایی تولید مابنا به یک فر ما سیون اجتماعی - اقتصادی
 مستقل تدوین نموده و ثانیاً حدود مکانی و زمانی و یا مختصراً موقعیت
 آنرا تثبیت نموده ، در آنجا نمی یابیم ، این مباحثات عمدتاً
 بر سر مسأله تفسیر گفته های منفرد که در آثار کلاسیک
 مارکسیستی بچشم می خورد ، متمرکز گردیده بود .
 گاه و بیگاه مناقشه بر سر این نکته بر می خاست که آیا طرز
 تولید آسیایی را باید بمثابة یک فر ما سیون اجتماعی - اقتصادی
 خاص دانست و یا خیر ، این مباحثات تاکنون به کدام نتیجه
 قاطعی نرسیده زیرا دلایلی که علمایدار اعتبار باشد و «فر ما سیون
 آسیایی» را به این صبغه به اثبات برساند در میان موجود نیست .
 ولو اکثر پژوهندگان مارکسیست از وجود اشکال آسیایی «سازمان
 اجتماعی انکار نمی نمایند .
 لازم به تذکر است که میان مطرح کنندگان مسأله «فر ما سیون
 آسیایی» نظر واحد موجود نیست . بعضی ها معتقد اند که این
 فر ما سیون در اندک گذار به جامعه طبقاتی وجود داشت و بنا بر این
 نخستین فر ما سیون خصوصیت آمیز به شمار می آید . دیگران
 عقیده دارند که در موازات بساجوامع برده داری غرب موجودیت
 داشته و بر پایه بهره کشی از اعضای جمعیت که از جانب دولت
 به عمل می آمد ، بنیاد یافته بود . بالاخر ، این نظریه هم در میان

است که طرز تولید آسیا بی در زمانیکه بنام « دوران نویسن » خوانده شده است یعنی بعد از زسد ه شانزد هم در هند و چین وجود می داشت . میتوان این گفته را با « وی . نیکیفو روف » قبول کرد که نظریه بعدی به طو آشکارا با حقایق تثبیت شده تاریخ متناقض بود و نیازی نیست تا آنرا مورد توجه قرار داد . وی می نویسد : « چیزی که هوا داران فرماسیون آسیا بی مشترکا به آن معتقد هستند و چیزی که موضع شان را مستحکم نگاه می دارد و در حقیقت امر مباحثاتی را ایجاد می نماید نقیصه همان مفاهیم است که راجع به جا معه برده داری در ادبیات ما مطرح شده است . » (۱۵) اکثریت مولدین مستقیم در دول نام نهاد برده داری زمان باستان هرگز برده گان نبوده بلکه کشاورزان کمون بودند که تحت استثمار و بهره کشی دولت استبدادی قرار داشتند . اوضاع مشا بهی که در چندین کشور به مشاهده می رسد معمولاً بنام «فیو دالیسم دیرینه » طبقه بندی شده است .

شرق شناس مجار ستانی بنام «ایف . توکی » در این نظر شرکت می جوید که با طرز تولید آسیا بی باید بمشابه یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی مستقل بر خورد نمود . اما دانشمند موصوف نظر متذکره را با وضع قید و شرط محدود می سازد و به اساس آن وی این نظر را فقط بدین شکل قبول کرده می تواند که طرز تولید آسیایی در سلسله انحلال جا معه اولیه صرف یک فاز بود و یا به صورت دقیق تر فاز آخری آن محسوب می گردد . ضمن استدلالیکه « توکی » آنرا به عمل آورد ه ظهور جا معه طبقه بندی (که بر مبنای بهره کشی قشرو یا طبقه ماموران دولتی از نژاده مولدین مستقیم بوجود می آید) به خاطر حفظ ملکیت کمونی و بقایای اشکال روابط پدرسالاری پیچیده و بخرنج گردیده بود . ازین رو دشوار است تا تفاوت های واقعی طبقات را مشخص نمود . از روی استدلال « توکی » که ظهور یک قشر حاکم جدید اجتماعی در چار چوب جا معه اولیه آغاز می گردد ، ماتنبا استنتاج کرده می توانیم که اورا جمع به یکی از اشکال مخصوص انحلال آن جا معه صحبت می کند . (۱۶)

محقق شوروی بنام «ای. لونی» می نویسد : این مساله که بعضی خصوصیات مشترک در کشورهای مختلف و ملل مختلف این را مدلل

ووجه می سازد تا آنها را بمثابه يك فر ماسیون جدا گانه تصنیف نمود و یا خیر، مساله یی است بیشتر تاریخی تا فلسفی. کشف موجودیت يك و یا دیگر طرز تولید بطور امپیریک صورت میگیرد فلسفه و میتود ولوژی تنها این مساله را مطرح کرده می تواند: آیا مقوله «فر ماسیون» در همه موارد یکسان قابل تطبیق بوده (و تضاد های منطقی را در موارد مختلف تطبیق آن روشن می سازد) و یا اینکه پژوهنده مجموعه یی از طرز العمل ها، تا مفهوم شما علی این مقوله را تثبیت نماید در اختیار دارد؟» (۱۷)

ما البته در صورتی می توانیم توجه خویش را به مساله وجود و یا عدم و وجود يك فر ماسیون، اجتماعی - اقتصادی معطوف نماییم که مواد تازه و بقدر کافی در زمینه فراهم گردد. در حال حاضر اجازه دهید تا فورمول پنج - پله یی را دنبال نماییم.

همچنان ما باتلاش هایی که روابط برده داری و فیو دالیسم را بمثابه يك فر ماسیون اجتماعی - اقتصادی واحد و کامل میدانند، سازش کرده نمی توانیم. زیرا همچو تلاش ها بر ضد همه شواهد تاریخی که در دسترس ما موجود است، قرار دارد. فیو دالیسم بمقایسه سیستم برده داری در هر جا به صفت یکی از اشکال عالی تر سازمان اجتماعی بوده و دارای خصوصیات ویژه یی میباشد. یکی از جمله مهم ترین این خصوصیات، تایك حد معین، همانا پیدایش امکانات تفاوت ملکیت ها میان طبقات عمده استثنای شونده مولدین یعنی گروه دهقانان به شمار می آید. بدینسان برای ظهور عناصر و روابط نوین و بسیار پیشرفته اجتماعی شرایط مقدماتی به وجود می آید.

مخالفان فورمول پنج - پله یی طی استدلال خویش معمولا چنین میگویند که شواهد مشخص تاریخ بقدر کافی موجود نیست تا تصویر روشنی را از موجودیت همه انواع منسوب به هر یکی از فر ماسیون های اجتماعی - اقتصادی پنجگانه فراهم کند. اما تاریخ عده یی از نمونه های اشکال «مبهم» روابط اجتماعی - اقتصادی را در برداشته که در سرشت یکی و یا دیگر تیپ سازمان اجتماعی وجود دارد. این وضع در بعض موارد به «موجودیت یا همی» موقت ساختار های اقتصادی تعلق میگیرد - که در آن بقایای فر ماسیون های منقرض

پهلوی به پهلوی روابط تولیدی بسیار پیشرفته با ساختار نوین حاکم و نمایانگر طرز تولیدی که خصلت فرماسیونی همان جامعه مورد نظر را معین می کند. به موجودیت خود ادامه میدهد.

بهر حال ما باید فرماسیون اجتماعی - اقتصادی را در همه موارد بمثابة یک اورگانیزم زنده و در حال انکشاف که از میان مراحل زایش، نمو و پختگی و بعد از آن می گذرد، مورد رسیدگی قرار دهیم. برای پدیده های فرماسیونی هم ممکن و هم منطقی است که هم بخاطر تفاوت مکانی و هم بخاطر تفاوت زمانی به صورت ناهمگون تبارز می نماید.

مساله دیگر گونی فرماسیون و تحول آن یعنی مساله انقلاب اجتماعی عمیقاً مورد بررسی و مطالعات علم مارکسیستی قرار می گیرد.

تاریخ شناس جمهوریت دموکراتیک آلمان بنام «دبلیو. کوتلر» معتقد است که مارکس سه جنبه مختلف این مساله را روشن و توضیح کرده است:

جنبه نخست درسال ۱۸۵۹ به طریق ذیل از جانب او فورمول بندی گردید:

فرماسیون ها به خاطر سیستم مسلط روابط تولیدی آنها از یک دیگر فرق می کنند.

جنبه دوم در کاپیتال چین فورمول بندی شده است: فرماسیون ها را در از تباطوشان با کاپیتالیسم باید از نگاه بقایای اشکال ماقبل سرمایه داری که ضمن آنها بوجود خویش ادامه میدهند، مورد رسیدگی قرار داد.

جنبه سوم آن بود که: فرماسیون ها به خاطر تپی مالکیت دروسایل تولید از همدیگر فرق دارد.

«کوتلر» می نویسد: «اصولاً استفاده منسجم از همین جنبه ها و با ابعاد سه گانه است که ما را قادر می سازد تا انکشاف فرماسیون را تعقیب نمود و در حل مساله بنیادی شامل در مطالعه تاریخی فرماسیون ها - یعنی جانشینی پی در پی آنها - کمک رساند. فقط به این وسیله می توانیم مراحل قاطع پیشرفت تاریخی را کاملاً درک نمود و در عین زمان سهم گیری کشورها.

مناطق و ملل مختلف را که درمارش تاریخ ایفاء نمود داند ، بدرستی
ارزیابی نماییم . « (۱۸)

پروسه تاریخ دازای اشکال متنوع و مملو از ثروت جزئیات می باشد که در زمینه تحلیل فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی روشن می گردد . این تنوع بعضی اوقات بررسی امور را برای پژوهنده دشوار می سازد. مثلا مباحثات و مناقشات برسر خصلت سیستم اجتماعی ، که درهند باستان وجود می داشت . تا امروز ادا می دارد . روابطیودالی در عده یی از کشورهای آسیایی و اروپای غربی با هم منطبق نمی شوند اما خصوصیات ویژه آنها موجب نگردیده تا آنها را از دایره این حکم که همه شان مربوط به پروسه واحد قانون نمند بود و در ساحت عمل قانون نمندی های عمومی فرماسیون معین به صورت یک کل قرار داشته ، خارج نماید. مطالعه و بررسی مشخصات واقعی هر فرماسیون ، ساحت کار متخصصان را تشکیل می دهد. اما به همه حال لازم و ضروری است تا پیرایم عمومی تری را حل کرد یعنی باید اشکال مختلف مرحله واحد پیشرفت تاریخی را یکجا گروه بندی نمود و یا به الفاظ دیگر ، علل عینی عدم شباهت که موجب گونه گونه اشکال در پروسه واحد قانون نمند اجتماعی - اقتصادی در یک فرماسیون معین میگردد ، چه میباشد؟

فرماسیون ها هم میتوان بر حسب مکان (نوعیت محل) مطالعه نمود که طی آن اشکال ثابت و تفاوت های منطقی را در اتنای موجودیت فرماسیون به صفت اساس مدنظر گرفت و هم میتوان آنرا بر حسب زمان مطالعه کرد و طی آن تفاوت های زمانی را که فرق میعاد در پیدایش و بختگی یک فرماسیون معین مشخص می سازد ، مورد بررسی قرار دهیم .

نخستین چیزی که آنرا باید به خاطر داشت ، حالت نامتوازن و فاقد توحید زمانی پروسه تاریخ جهان است. بعضی از ملل و مناطق و یا حتی تمامی قاره ها با وصف تفاوت زمانی از میان مراحل واحد می گذرد . این تفاوت زمانی گاهی به موجودیت مقارن فرما - سیون های مختلف در زمان واحد منجر می گردد . مگر ما هیت هر دورانی تاریخی به بوسیله تعدد اشکال اجتماعی بلکه توسط

«جوانه های اشکال نوین» که عبارت از روابط اجتماعی بسیار پیشرفته می باشد، با آنکه برای نخستین مرتبه تنها در یک کشور ظهور می کند، تعیین می گردد، زیرا این جوانه ها جهت عمده حرکت پیشرفت جا معه را نشان میدهد.

موجودیت مقارن فرماسیون های مختلف در زمان واحد همیشه با عمل متقابل آنها پیوند دارد. محیط خارجی میتواند تا ثیر بطنی کند و یا تسریع کننده را بالای مردم و یا منطقه که منسوب به فرماسیون واحد باشند، داشته باشد، عامل محیط می تواند در دیگر گونه اشکال مشخص و درجه سرعت انکشاف اجتماعی تأثیراتی بجا گذارد.

تجربیات پر دامنه جهان نشان داده است که عوامل خارجی مربوط به سیاست و آیدیا لوژی می تواند تأثیراتی را بر پروسه های داخل فرماسیون وارد آورد. کافی است به عنوان مثال تنها از تأثیرات مذاهب جهانی مانند مسیحیت، اسلام و بودیسم نام برد.

در مراحل مختلف انکشاف جامعه و یا به کلمات دیگر در فرماسیون های مختلف اجتماعی - اقتصاد دی عوامل نامتسا بهی عرض و جود می کنند که روند نامتوازن پروسه تاریخ را تعیین می نمایند. بنابراین این هر قدر که سازمان اجتماعی در حالت ابتدایی (یعنی در حالت سیستم کمون اولیه، جامعه برد داری و فیو دالیسم) قرار داشته باشد به همان اندازه تأثیرات محیط طبیعی در آن بیشتر باشد می رسد. شرایط مساعد در محیطی تواند رشد نیرو های تولیدی را تسریع نماید. مابری سبیل مثال میتوانیم فقط کشور های مدیترانه و کشورهای محاط به خشکساری و آفریقا را با هم مقایسه کنیم. تفاوت محیطی موجب میشود تا انکشاف به شکل بسیار غیر متوازن صورت بگیرد و در نتیجه اثر قطعی را بالای اشکال روابط اجتماعی گذارد. عامل اتنیک نیز از جمله عوامل مهم به شمار می آید. تجانس و یا عدم تجانس افراد قویاً تأثیراتی را بر سیر، شکل و درجه سرعت انکشاف اجتماعی - اقتصاد دی می گذارد و شرایط غیر متساوی را برای نضج پدیده های واحد اجتماعی بوجود می آرد. یگانگی اتنیک همچنان به این مفهوم سودمند است که از منازعات درونی می

کاهد، اما این سود مندی تنها در مراحل اولیه تبار ز می کند زیرا هنگامیکه ملل بورژوازی به قدرت می رسند، عامل انبساط به عقب زده می شود و جای را برای روابط طبقاتی و منازعات طبقاتی می گذارد.

یکی از پرابلم های مهم تیوریک که با تحول درونی فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی بویژه در جوامع خصوصاً آمیز تعلق میگیرد همانا به اصطلاح پرابلم سنتی می باشد، مقدار زیاد از مواد واقعی تاریخ نشان میدهد که گذار از اشکال پایین تر سازمان اجتماعی به اشکال بالاتر آن می تواند دو مسیر را دنبال کند.

نخست مسیر مستقلی هست که نسبتاً از تأثیرات خارجی در امان بود و شرایطی را برای گذار از یک فرماسیون به فرماسیون دیگر عالی تر بخته و فراهم می سازد. چون این مسیر همیشه با چنان نژاد های شدید اجتماعی همراه می باشد که به حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر پایان می دهد از نیروی یک مسیر انقلابی به شمار میرود. خصوصیت ویژه آن دگرگونی سیستم اجتماعی - اقتصادی است که در اثر رسیدن تضاد های درونی آن بدرجه کامل پختگی بدون کدام انگیزش بیرونی صورت میگیرد. بنا بر این می توانیم چنین پنداشت که ما چنان چیزی را در دسترس داشته ایم که یک شکل «خالص» دگرگونی انقلابی فرماسیون اجتماعی - اقتصادی را نشان میدهد یکی از مثال های آن جامعه جاپان است. آن کشور به خاطر آنکه از نگاه موقعیت جغرافیایی نسبتاً در حالت انزوای قرار داشت برای قرن های متمادی از تأثیرات و نفوذ مهم خارجی در امان بود. یگانگی انبساطی عامل آن بود تا این وضع را در همه امور برای مردم آن سرزمین تا مین نماید. اما هنوز مهمتر از همه آن بود که پروسه های اجتماعی - اقتصادی در آنجا با عدم توجه مطلق به آنچه که در قاره آسیا می گذشت، تکامل و انکشاف می نمود.

مسیر دوم آن است که به صورت خیلی مناسب و شایسته به اصطلاح سنتی معرفی شده است. این مسیر در ما هیت خود عمل متقابل آمیزش حتمی عناصر گونه گونه پیشرونده را که از درون فرماسیون میرنده منشاء گرفته باشد، با عوامل ملل نوین خارجی که در شرایط متحول بنیادی اجتماعی و اقتصادی

نضج می یابد ، در بر می گیرد . خلص اینکه ، سنتیز شا مل گذار به فرماسیو ن نویتی بود ه که در نتیجه تضاد م جا معه معین با محیط خار جی آن بو جود می آید . این عملیه می تواند به ظهور اشکال گذار آمیز و یابه پیروزی روابط بسیار پیشرفته اجتماعی همراه با نگهداری و بهره گیری از عناصر « پسندیده » سیستم کهنه بیانجامد .

انکشاف کشور هاو منا طقیکه به فرماسیو ن واحد تعلق داشته باشند ، می تواند تابع ویژگی هایی واقع شود که ممکن تفاوت های داخلی فر ماسیو ن را که نه تنها روبنا بلکه همچنان زیر بنا راتحت تأثیر قرار میدهد ، تبار ز دهد . اما این تفاوت ها بدلیل اینکه روابط اقتصادی حاکم عوامل تعیین کننده را تشکیل میدهد ، می تواند نوعیت محدودی داشته باشد .

همچو تفاوت ها امکان دارد در نتیجه مغایرت سطوح اقتصاد اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی انکشاف کشور ها و یا مناطقی که کم و یابیش همزمان به مرحله فر ماسیو نی داخل شده باشند ، بروز نماید .

تفاوت ها در سطح نیرو ها ی تولیدی نه تنها تأثیراتی را لزوماً بر سرعت همگانی انکشاف اقتصادی می گذارد بلکه استفا ده موثرتری را از قوانین عینی اقتصاد فر ماسیو ن معین که بنوبه خود شرایطی را برای تحول قطعی پروسه تاریخ بوجود می آرد ، نیز مورد تأثیر قرار میدهد .

در بعض موارد و ویژگی ها ییکه در نخستین مرحله سازمان اقتصادی و سیاسی ، درسا حه فرهنگ و شیوه زندگی نسبتاً کوچک و ناچیز به نظر می آید ، نه تنها بحال سالم و پایدار باقی میماند بلکه حتی می تواند تا درجه انکشاف کند که سبب ایجاد یک تیپ مخصوص سازمان اجتماعی در درون فر ماسیو ن گردد . بهره حال ، پروسه معکوس آن یعنی از بین رفتن تفاوت های اولی بصورت تدریجی امری است که بیشتر اتفاق می افتد .

در زمان گذشته مغز های بزرگ جهان انسان می توانستند رویای « صلح جاو دانی » و پایان جنگ های نا گوار که ثمرات زحمتکشی های آفریننده بشر و آثار گران بهای فرهنگ و هنر او را نابود می

کردند فقط به خواب ببینند. خود ما هیت و نو عیت روابط اجتماعی در فرماسیون های خصوصاً آمیز ما قبل کمونیستی، شرایط عینی را برای جنگ های تنها جمعی که بمثابه لازمه دایمی همچو جوامع مبدل گردیده بود، بوجود می آورد. فرماسیون برده داری به صورت عمو می نمی توانست بدون جنگ های استیلائی توام «باشکار پیر حمانه مردم» به موجودیت، خویش ادا مه دهد. منازعات فیودالی مبنی بر کشتار های دو جانبه بمثابه «نورم» روابط سیاسی در اروپای قرون میانه عرض اندام کرده بود. تا جایکه سخن به دول بزرگ استبدادی آسیا مربوط می شود، رقابت های شان منجر به نبرد های طولانی خونین می گردید. نخستین مراحل اجتماعی بورژوازی باز دو خورد های نظامی نشانی شده بود. همزمان با پیدایش جامعه بورژوازی جنگ های بی به اصطلاح تجار تی و خاصتاً جنگ های استعماری مبنی بر عظمت طلبی بمیان آمده اند پارکوکچی از عملیات نظامی بورژوازی نسبتاً دارای ماهیت مترقی می بود زیرا این عملیات بر ضد دولت های صورت می گرفت که سنگر ارتجاع فیو دالی را تشکیل می دادند. اما حتی خود این جنگ ها که بمثابه جنگ های دفاعی و مترقی آغا زیافته بود بزودی به ضد خویش مبدل گشته و با ماهیت استثماری جامعه بورژوازی کاملاً مطابقت نمود آثار کلاسیک مارکسیستی بر سهیل مثال از جنگ های ناپلیونی بارها نام برده است که آنها اگر چه در دفاع از جمهوریت فرانسه بر علیه اتحاد و ائتلاف فیو دالی اروپا آغا زیافت. اما خصلت رهایی بخشی را نداشت. این جنگ ها بکلی بر عکس به جنگ های تجاوزی به منظور کشور کشایی تنزل نمود که با منافع آزمندان و غارتگران بورژوازی بزرگ مطابقت کامل می داشت.

همچنان جنگ فرانسه - پروس در سال ۱۸۷۱ مثال دیگری است که در خلال آن اقدامات نظامی، به منظور آن که آلمان را در برابر مخالفت فرانسه بنا پارت متحد سازد و این امر بذات خود کاملاً معقول و مدلل به نظر می رسید، چگونگی به جنگ استیلائی تنزل نموده و طی آن ملیتاریسم پروس - آلمان نیروی خویش را تحکیم بخشید و مستقیماً با بورژوازی ضد انقلابی فرانسه در سرنگونی

کمون قهر مان پاریس کمک نماید.

کاپیتا لیسم انحصاری بر شدت تجاوزگری های بورژوازی امپریالیستی افزود. است. بشریت نوا م با نبرد های بی شمار «محلی» در گرداب جنگهای جهانی غرق گردید که دو مش از نگاه میزان تلفات چنانی در تمام تاریخ بی نظیر بود.

این مطلب به معنی آن است که مسایل حاد اجتماعی در چارچوب فرما سیون سرمایه داری نمیتوانند حل شود. اجرای وظایفیکه برای همه بشریت اهمیت حیاتی دارد به فرما سیون کمونیستی از چارچوب می گردد. تجربه تاریخ ما هیتلر و دوستی عمیق سوسیالیسم را به اثبات رسانیده است.

استیلاگری های بز رگ همیشه موجب شده است تا روابط اجتماعی-اقتصادی حاکم را از شکل خود، بیا نهد. این امر که آنها معمولاً باعث تاخیر انکشاف پیشرونده و یا در بعضی موارد عامل پیشبرد همچو انکشاف گردیده است، مربوط به شرایط مشخص می باشد. حقیقتاً به ندرت اتفاق افتاده که جنگ های استیلاگرانه حتی نقش محدودی را به صورت مثبت بازی کرده باشند بر عکس جنگ های آزادی بخش به منظور آن برای می افتد تا روابط مترقی اجتماعی و اقتصادی را به مقابل نظامهای سیاسی عقب مانده و باز دارند و مستحکم نگه دارند. همچو جنگ ها به آن پیشرفت اجتماعی کمک می کند که بعضی اوقات بصبغه اشکال گذار به فرما سیون نوین اجتماعی-اقتصادی که مایه امیدواری انکشاف سریع تر نیروهای تولیدی را تشکیل می دهد، تبارز می کند. صرف پیدایش روابط و واقعاً نوین سوسیالیستی - یعنی نخستین فاز فرما سیون کمونیستی-زمینه را برای طرد جنگ از صحنه زندگی چارچوب مساعده می سازد.

مسایلی که با ظهور نخستین فاز فرما سیون کمونیستی یعنی سوسیالیسم ارتبات می گیرد، دارای اهمیت خاصی می باشد. لیونید بریژنیف در ارتبات به این مسایل گفته است: ما نه تنها اکنون از نگاه تیوریک به این امر آگاهی داریم بلکه در عمل نیز به آن متیقن هستیم که راه به سوی سوسیالیسم و خصوصیات عمده آن به وسیله قانون نمندی های عمومی که در سرشت انکشاف همه کشور

های سو سیالیستی آمیخته است، تعیین می گردد . همچنین برای ما معلوم است که تأثیر قانون نمودی های عمومی مطابق با شرایط مشخص تاریخی و ممیزات ملی به اشکال مختلف تبارز می کند. (۱۹) یگانگی قانون نمودی های عمومی میان همه کشورهای سو سیالیستی از پیدایش تفاوت های محقق در طرز تبارز آنها جلو گیری نمی کند .

هنگام مطالعه ما هیت واشکال سا ختمان سو سیالیسم باید بیشتر از همه توجه را به مواد عینی که وضع نیرو های تولیدی، زیر بنا و روبنای اقتصادی را مشخص می سازد، میدول نمود . کشورهای سو سیالیستی کار سا ختمان خویش را از سطوح بسیار مختلف اقتصادی آغاز کرده اند . بطور مثال جمهوری تدموکرا تیک آلمان لوازم تخنیکی و تولیدی پیشرفته را برای اعمار سو سیالیسم در اختیار می داشت . مگر در جمهوری تدموکرا تیک لیا که هیچگونه صنایعی در آنجا وجود نداشت ، و وضع بکلی متفاوت بود .

سطوح مختلف صنعتی همچنان این مطلب را دربر می گرفت که نیروی طبقه کارگر از لحاظ نسبی تفاوت می داشت . در چه سازمان پذیری ، تمرکز و آگاهی این طبقه تأثیرات مستقیمی را بر در چه پیشرفت کشور می گذارد .

گرچه انکشاف سریع بخشی از ممیزات سیستم سو سیالیستی را تشکیل میدهد اما عدم تساوی در نقطه آغاز کار سبب تفاوت های واضح در شکل و درجه سرعت تطبیق مجموع تحولات سو سیالیستی در قسمت های اقتصادی و فرهنگ شده است . ازین جهت مراحل انکشاف کشورهای سو سیالیستی از لحاظ زمان با هم یکسان نبوده ، ولو هر یکی ازین کشورها از میان آنها می گذرد ، زیرا این مراحل مظهری از قانون نمودی های اعمار جامعه نوین و سو سیالیستی می باشند .

تفاوت های مشخص اجتماعی و اقتصادی میان کشورهای سو سیالیستی به معنی درجا ت مختلفی است که در تحولات انقلابی رونما می گردد تفاوت هادر آغاز انقلاب سو سیالیستی می توان آنقدر بزرگ باشد که امحاء آن زمان طولانی را در برخواهد گرفت .

اتحاد شوروی سو سیاليسم پیشرفته را اعمار نمود و بعضی از کشور های دیگر نیز به این هدف نزدیک می شوند اما همه آنها در مراحل واحد اكمال پروسه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی اعمار سو سیاليسم قرار ندارند .

این امثله نشان می دهند که شبوه اصیل تاریخی که در آن مراحل انکشاف اجتماعی و اقتصادی مدنظر گرفته شود به مواد معلومات عینی مربوط می شود که در امر هر نوع مطالعه راجع به کشور های سو سیاليسم با ید دقیقاً آنرا دنبال نمود . تفاوت های قسمی در کشور های منفرد با قانونمندی های کلی اعمار سو سیاليسم و کمونيسم که برای همه کشور های سو سیاليسم یکسان می باشد ، تناقضی ندارد .

سو سیاليسم و کمونيسم از نگاه بنیادی با فرماسیون های خصوصیت آمیز که مبنی بر بهره کشی انسان از انسان می باشد ، فرق دارد . این سخن نه تنها به نسبت ما هیت سو سیاليسم و کمونيسم بلکه به ارتباط شرایط اعمارشان نیز صدق میکند . تشکیل سو سیاليسم بجا به نخستین فرماسیون کمونيسم بخودی خود بمیان نه می آید . طبقه اجتماعی پیشرونده برای نخستین بار در تاریخ جهان به صورت آگاهانه و به شیوه پلان شده به ساختن روابط نوین اجتماعی هم در ساحه زیربنا و هم در ساحه روبنا می پردازد . دکتاتور ی پرو لتاریا نقطه آغاز انقلاب سو سیاليسم است است و پایه های رابری پروسه های طولانی اعمار پلان شده اقتصاد و فرهنگ نوین ، تحول همگانی ساختار اجتماعی ، دگرگونی وضع روانی ، طرز زندگی و معیار های معیشت را می گذارد .

علی الرغم تفاوت های اساسی در سطوح اجتماعی - اقتصادی کشور های عضو سیستم سو سیاليسم ، یک چیز به منزله مشخصه همه آنها به حساب می آید و این چیز بطور یقینی توسط آزمایش تاریخ به اثبات رسیده است - آن عبارت است از نقش فعال و رهبری کننده رو بنای سیاسی که در جریان انقلاب سو سیاليسم آفریده شده است . این رو بنادر ایجاد شرایط لازم برای تشکیل و تحکیم زیربنا ی نوین و برابری تکمیل روابط سو سیاليسم عامل

قاطع می باشد .

دکتاتور ی پرو لتاریا بهر شکلی که باشد برای اعمار موقفا نه سوسیا لیسم شرط لازم شمرد می شود . جایکه طبقه کار گرو حزب آن ، بمشا به پیش آهنگ انقلابی ، در پر تو رهنمایی تیوری مار کسیسم - لنینیسم رهنمایی می گردد و از همه زمین هاکه بوسیله دکتاتور ی پرو لتاریا برای اعما رسوسیا لیسم مساعد می گردد ، بهره گیری کامل می نماید ، یقیناً به پیروزی نایل می آید . لنین بار ها این فورمول را بکار برد هاست : «سیاست بیان فشرده اقتصاد است .» بخاطر اعمار زیر بنا ی سوسیا لیستی ، بعد از آنکه طبقه کارگر قدرت را در دست می گیرد سیاست دکتاتور ی پرو لتاریا ، اهمیت قاطعی را در اعمار سوسیالیسم برای خود کسب می کند ، به کلمات لنین « سیاست باید بر اقتصاد مقدم گردد . دلایلی که غیر از این گفته می شود در حکم فراموش کردن الفبای مارکسیسم است . » (۲۰) روش و تحلیل لنین در مورد سیاست با همه اشکال اراده گرای (والنتا ریسم) بکلی تفاوت دارد زیرا آن مکتب قوانین عینی اقتصاد را نادیده می گیرد و در پروسه های انقلابی اعمال زور و خشونت را مطلق می داند .

در اعمار سوسیا لیسم و کمونیسم و حدت دیالکتیکی میان اقتصاد و سیاست بابر جستگی تام عرض و جود می کند ، پروسه های اقتصادی و حتی بیشتر از آن پروسه های اجتماعی و فرهنگی ، دیگر خصلت خود بخودی را از دست میدهد .

در امر انکشاف اجتماعی که بر پایه قانونمندی های عینی شناخته شده انجام میگردد ، اداره آگاهانه و پلان شده دارای اهمیت فراوان می باشد . پروسه تمامیت اقتصادی کشور های سوسیالیستی که نیاز مندی های عینی دوران ما را بیان میدارد و بر پایه اصول انتر ناسیو نالیسم بنا یافته است در زمینه تقلیل فرق و تفاوت بین سطوح اقتصادی کشور های مختلف و تأمین همکاری متوازن و مؤثر میان آنها ، کمک می کند .

از تفاوت های موجود میان کشورهای سوسیالیستی ، ماهیت روابط اجتماعی سوسیالیستی متأثر نمی گردد . این یک اشتباه قاطعی خواهد بود تا تفاوت های قسمتی را در نخستین فاز فرما -

سیون کمو نیستی مبالغه آمیز و مطلق پنداشت .
 انکشاف نا متوازن جامعه و خصلت نا همزمانی پروسه ها و
 رویداد های همگون تاریخ امر تغییر پذیر بوده که از شرایط
 مشخص تاریخی ریشه گرفته است . با رشد و تحکیم مداوم
 انکشاف روابط سوسیالیستی در مقیاس بین المللی، انکشاف نامتوازن
 جامعه که از مراحل گذشته بمیراث باقی مانده است، از بین خواهد رفت .
 درین دوران تاریخ یعنی دوران پیروزی و اعمار فرماسیون کمو -
 نیستی امکانات آن به روشنی دیده میشود و هم شرایط معین و محقق
 برای آن فراهم شده است تا کشورهای دارای روابط ماقبل بورژوازی
 کاپیتالیسم را بجا به مرحله انکشاف اجتماعی و اقتصادی
 طفره زده و از طریق مراحل خاص انتقالی قدمهایی را در
 جهت تیپ اجتماعی بالا تر یعنی سوسیالیسم به پیش بردارند .
 ما خد

1. V. I. Lenin, collected works, Moscow, Vol. 21, p. 57.
2. Ibid., Vol. 1, pp. 141—142.
3. Ibid., pp. 137—138.
4. K. Marx, Capital, Vol. 3, Moscow, 1971, p. 792.
5. Formationtheorie und Geschichte, Berlin, 1978.
6. Karl Marx, Capital, Vol. 2, pp. 36—37.
7. K. Marx and F. Engels, Werke, Vol. 19, p. 476.
8. V. I. Lenin, Collected Works, Vol. 3, pp. 192—193.
9. F. Engels, Anti-Duhring, Moscow, 1969, p. 194.
10. K. Marx and F. Engels, Works, Vol. 12, pp. 723—724. (in Russian)
11. V. I. Lenin, Collected Works, Vol. 38, p. 189.
12. K. Marx and F. Engels, Selected works, Vol. 3, Moscow, 1970, p. 497.

13. Marx-Engels, selected correspondence, Moscow, 1953.

14. The General and the Specific in the Historical Development of Oriental countries, Moscow, 1966; V. N. Nikiforov, The East and World History, Moscow, 1976 (both in Russian).

15. V.N. Nikiforov, "The Conception of the Asiatic Mode of Production and Modern Soviet Historiography". The General and the Specific in the Historical Development of Oriental countries.

16 F. Tokei, Zur Theorie der Gesellschaftsformen, Budapest, 1977.

17. E. N. Loone, "Methodological Notes on the theory of Socio-Economic Formations", Transactions of Tartu University, Issue 225, Philosophical

Studies, Vol. XII, 1969, pp. 147—148 (in Russian).

18. W. Kuttler, Geschichtsmethodologische Aspekte der Kategorie Gesellschaftsformationen, Berlin, 1974, p. 32.

19. L. I. Brezhnev, Following Lenin's Course, Moscow, 1972, p. 328.

20. V. I. Lenin, Collected works, Vol. 32, p. 83.

انقلاب‌های اجتماعی

تاریخ بشریت حقیقتاً تاریخی است که به طور واقعی سرشار از چنان اعمال انقلابی بود که به مقیاس مختلف انجام گرفته و از نگاه اهمیت دارای درجات مختلف می‌باشد. سیمای ویژه این اعمال و سیمای جنگ‌های داخلی و آزادی بخش ملی و همچنان سیمای عملیات تهاجمی که جهت سرکوب آنها به عمل می‌آید، همه و همه بوسیله دوران معین تاریخی شکل می‌گیرد. برای شناختن سیمای ما هیت مشخص اعمال و فعالیت‌های انقلابی لازم است تا آنها را در مقایسه بایک‌دیگر را مشخص و با وضع تاریخی معین مورد بررسی قرار داد.

دانشمندان همواره ناگزیر اند تا با دید از فاکت‌های متضاد که بایک‌دیگر نوع عمل انقلابی ارتباط داشته باشد، رسیدگی نمایند. بعضی اوقات اعمالی دیده می‌شود که ظاهراً انقلابی به نظر می‌رسد مگر در حقیقت امر جز از مبارزات بی‌هوده گروه‌های مختلف طبقاتی حاکمه که بر سر قدرت آن را بعمل می‌آورد چیز دیگری به حساب نمی‌آید. تلاش‌ها بغرض پرده پوشی اعمال غیر انقلابی بآلباس انقلابی و به منظور استفاده گسترده از شعارهای عوام فریبانه برای کتمان ما هیت واقعیاتی که رخ می‌دهد، چنان امور می‌اند که همه آن را بخوبی میدانند.

در چهاردهمین کنگره علوم تاریخ که در سانفرانسیسکو در
 گردیده بود مناقشات بر سر تفسیر و تعبیر خود کلمه «انقلاب»
 برخاست، تصنیف جامعی راجع به انقلابها پیش از هر کار دیگر
 فقط بر پایه مطالعه همه جانبه اعمال و فعالیت های گسترده
 توده ها (مطابق به دوران تاریخی همانند) و سپس بر پایه بررسی
 مفصل شرایط پیشمار امپریالیزم که این اعمال و فعالیت هارا معین
 کرده اند، صورت گرفته می تواند اینجا باید این قاعده عمومی را در
 نظر داشت که اعمال و فعالیت های را نمی توان انقلابی شمرد که توده
 های وسیع مردم در آن دخیل نباشند. چیزی که این توده ها
 را به حرکت در آورد و هم نقشی که آنها در این حرکت بطور
 واقعی ایفاء نموده، کلیدی را برای درک و شناخت رویدادها تشکیل
 میدهد. این نکته را باید بوضاحت درک نمود که همه اعمال و فعالیت
 های انقلابی به مفهوم پیشبرنده ترقی اجتماعی حتی نیست که
 مثبت باشد. امثله رخدادهای تاریخ گواهی میدهد که جنبش های
 مترقی در ابتداء حتی به ارتجاعی مبدل گشته و یا شکل معکوس آن
 مشاهده شده است. پروسه دیالکتیکی انکشاف جنبش های
 انقلابی یک پروسه بسیار پیچیده بوده، و ارتباط متقابل بین
 عناصر آن تغییر پذیر می باشد.

یکی از وظایف مخصوص علم تاریخ آن است تا مشخصه نوعیت
 مکانی (تیبولوژیک) انقلابها را در ارتباط به دوران معین تاریخ
 ترتیب و تدوین نماید. اینها می توان عبارت باشند از اعمال و
 فعالیت های انقلابی بردگان و یا آزادگان اسیر شده و یا عبارت
 باشند از قیام های بزرگ انقلابی که در تاریخ بنام جنگ های دهقانی
 معروف شده است. سلسله انقلاب های بورژوازی که با دوره
 مانو فکتور نظام سرمایه داری آغاز می یابد و تا تحکیم روابط
 اجتماعی کاپیتالیستی ادامه دارد سزاوار آن است تا مورد مطالعه
 خاصی قرار بگیرد. فعالیت های انقلابی طبقه کارگر فصل و یژه
 و مستقلی را در رشته مبارزات، مترقی بشریت برای ایجاد یک آینده
 بهتر می کشاید. و بالاخره، انقلاب های سوسیالیستی عالی ترین
 مرحله مبارزات انقلابی را تشکیل میدهد.

اما میان این همه سیستم بسیار پیچیده و دارای شاخه های زیاد

انقلاب‌ها که مظهر اساسی اعمال و فعالیت‌های مترقی توده‌ها می‌باشد، باید آن‌را رویداد‌هایی را مشخص نمود که حدود مرزی را در جنبش پیشرونده بشریت تشکیل داده است. اینجاست که انقلاب‌هایی مورد نظر است که طرز متداول تولید را دگرگون ساخته و به پیدایش فرم‌های نوین اجتماعی - اقتصادی منتج شده است. به مفهوم دقیق همین گونه انقلاب‌ها است که عالی‌ترین مقامی را در مراتب درجه‌بندی تمامی فعالیت‌های انقلابی احراز و بنام «انقلاب‌های اجتماعی» یاد می‌گردند.

انقلاب اجتماعی یک پروسه پیشرفت است که از یک فرم‌های نوین اجتماعی - اقتصادی به فرم‌های نوین دیگر به عمل می‌آید. «ایم. سیلیز نیف» سه جنبه این اصطلاح را مشخص می‌سازد: «الف - انقلاب اجتماعی بوسیله‌ترین مفهوم کلمه عبارت از گذار است که از فرم‌های نوین پایین‌تر به فرم‌های بالاتر صورت می‌گیرد.

ب - انقلاب اجتماعی به عنوان یک پدیده عمومی و به منزله یک جهش مترقی آید و بمانند پروسه گذار از یک فرم‌های نوین به فرم‌های نوین دیگر تجسم واقعی خود را در گونه‌گونی انقلاب‌های اجتماعی منفرد و ویژه می‌یابد.

ج - انقلاب اجتماعی در گستره‌ها گوناگون می‌باشد و باید جهش پیشرونده‌ای را در انکشاف نیروهای تولیدی روابط تولید و امور و بنا بر این در بر داشته باشد.» (۱)

انقلاب‌های اجتماعی بر طبق گفته مارکس «لوگو مو تیف‌های تاریخ‌اند» که از پیروزی روابط نوین اجتماعی - اقتصادی به مقابل روابط کهنه باندهای بلند فشارت می‌دهد. این انقلاب‌ها که از ورازی حدود محلی می‌گذرد در جمله عوامل اساسی پروسه تاریخ جهان به شمار می‌آید. بنابراین این آنها برای درک مقدمات تاریخی همه ملل در تمامی کشورهای جهان یکسان اهمیت دارند.

انقلاب‌های اجتماعی جنبش پیشرو بشریت را معین می‌کند. گذار از یک فرم‌های نوین اجتماعی - اقتصادی به فرم‌های نوین دیگر نه از طریق یک پروسه تکاملی بلکه تنها از طریق جهش انقلابی صورت گرفته می‌تواند.

مسلم است که انقلاب های اجتماعی نه از نگاه شکل یکسان بود و نه هم در زمان واحد صورت میگیرد. گذار انقلابی از یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی به فرماسیون دیگر پروسه ای از دگرگونی های عمیق شونده سیاسی، اقتصادی و آید یالوژیکی بود که اشکال و درجات سرعت برای تحقق آنها نمیتوان به گونه واحد و یکسان باشد زیرا این امر بوسیله عمیق ترین ممیزات کیفی فرماسیون های مربوط تعیین می یابد دگرگونی فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی یک امر عینی و در تحلیل نهایی یک پروسه مقدر شده است اما در هر حال بخودی خود بمیان نمی آید. این فعالیت توده های مردم است که در او ج خویش به انقلاب های اجتماعی می انجامد. نقش مردم به عنوان سازندگان تاریخ خود را باروشنی هر چه نامتر در اثنای انقلاب های اجتماعی تبارز می دهد که آن هنگام اهمیت اساسی طبقات، احزاب و نیروهای اجتماعی مترقی که بیانگر خواسته های حیاتی قشر های وسیع اجتماعی بود و آنها را در امر مبارزه برای بر آوردن ساختن این، خواسته ها گرد هم می آرند، خویش نمایان می گردد. انقلاب های اجتماعی همیشه به مثابه نتیجه مستقیم مبارزات مشخص نیروهای متضاد اجتماعی میان می آید.

ارتباط متقابل میان این نیروها هم ادا می و هم نتیجه همین مبارزات را مشخص می سازد. لنین به تاکید گفته است که: « مارکسیسم به شیوه شگفت انگیزی از همه تیوری های سوسیالیستی درین مورد فرق دارد که در امر تحلیل وضع عینی امور و مسیر عینی تکامل کامل ترین متانت علمی را با موکدترین شناخت راجع به اهمیت اثری انقلابی، نبوغ انقلابی خلاق، ابتکار انقلابی توده ها - و همچنان البته افراد، گروه ها، سازمان ها و احزاب که قادر باشند راه تماشایی را بایک و یاد دیگر طبقه بیابند و آنها را برقرار نمایند، با هم یکجا ترکیب میدهد.» (۲)

لنین این چنین مفکوره عمل متقابل دیالکتیکی و وابستگی متقابل را بین عامل عینی و ذهنی در پروسه انقلابی باروشنی تمام بیان می کند.

از قبول این مقدمه «وی. افانیه سیف» که بنا به گفته اولازم

است تا حدود متغیر و لغزنده مقوله های « شرایط عینی » و « عامل ذهنی » را باید در نظر داشت، کسی نمی تواند خود داری کرد. چیزی که در سطح ماتریالیسم تاریخی عام به صفت ذهن بمثابه عامل ذهنی ظاهر میگردد، در یک و یا دیگر ساحتها مشخص زندگی اجتماعی می تواند به صفت عین، به مثابه شرایط عینی ظهور کند. « (۳).

عامل ذهنی انقلاب های اجتماعی در سر تا سر تاریخ بشریت نه تنها محتوی بلکه اشکال پروسه انقلابی را نیز مورد تغییر و تأثیر قرار داده است. در بعضی موارد این حالت به صورت یک رشته پیوند های ارتباطی درونی و بیرونی در پیوند به صورت اعمال مستقل انقلابی ظاهر شده که مدت نسبتاً طولانی را دربر گرفته و طی آن روابط میرنده اجتماعی - اقتصادی نابود و به عوض آن روابط نوین بسیار پیشرفته جایگزین شده است. در موارد دیگر فرماسیونی که صحنه تاریخ را ترک می گوید زیر چنان ضربات کوبنده قرار گرفته که در مدت نسبتاً کوتاهی موضوع خود را تخلیه کرده است. جایگاه فعالیت انقلابی توده ها گسترش زیادی داشته باشد در چه سهم گیری اصناف و اقشار مختلف مردم در انقلاب نمی توان با هم برابر و یکسان باشد. در پهلوی اقلیت پیش آهنگ که بمثابه آگاهترین و هدفمندترین عامل ذهنی انقلاب اجتماعی عمل می کند، آن اقشار اجتماعی که بیشتر به صورت خود بخودی دست به فعالیت می زنند و هیچگاه راجع به اهداف مشخص مبارزه اندیشه روشنی در سر ندارند، نیز می توانند به صفت نیروی محرک پیش آهنگ نقششان را ایفا کنند. اگر این نیرو موجود نباشد انقلاب محکوم به شکست خواهد بود.

چون هر انقلاب اجتماعی الغای روابط مسلط سیاسی و اقتصادی را هدف خود قرار میدهد پس لاجرم با مقاومت سرسخت نیروهای ارتجاعی برسر قدرتی که در بقاء و نگهداری روابط کهنه می کوشند مواجه می شود. برای مغلوب ساختن این مقاومت لازم است تا تمام مساعی و همه وسایل مبارزه هر چه بیشتر متمرکز گردد، عناصر انقلابی تنها به شرطی که برتری آنها برای شان میسر باشد می توانند پیروز شوند.

ضمناً باید گفت که تقریباً در هر انقلاب اجتماعی قشرها ی

اتفاقی و ناستوار یافت می‌شوند که تصادفاً به جنبش‌ها کشانیده شده و سرانجام به اثبات می‌رسند که پیشتر از «همراهان سفر» چیز دیگری از آنها بار نمی‌آیند. این را باید همیشه بخاطر داشت که این تنهاتربقات اساسی جامعه معین نبود که به صفت نیروهای تعرضی و یادفای در پروسه انقلابی به عملیاتی دست می‌زنند. هر چند طبقات اصلی به حیث نمایندگان مهم خصوصت‌های اجتماعی به حساب می‌آیند اما طبقات غیر اصلی مانند قشرهای مختلف اجتماعی که اکثراً در صحنه سیاست با خواسته‌های «ویژه» شان ظاهر می‌شوند بعضی اوقات می‌توانند سیر عمومی جنبش را تحت تأثیر و نفوذ قرار دهند. نقاب و یژة آیدیا لوزیک برای پوشش موضع سیاسی شان می‌تواند حتی ماهیت پروسه اساسی انقلاب را به طور موقت تیره و تاریک سازد. ترکیب‌های مختلف نیروهای اجتماعی غیر متجانس که در مبارزه شرکت‌باشند، اشکال جنبش انقلابی را تا اندازه زیادی معین و مشخص می‌سازند.

ناهمگونی پروسه‌ها و بی‌پایانگی خیلی زیاد آنها که همراه با یک انقلاب اجتماعی بشما هده می‌رسد بعضی از دانشمندان را وادار کرده‌اند تا مفکوره مودل‌بندی انقلاب را مطرح نمایند. بهر حال ما معتقد هستیم که مودل‌بندی بر پایه تیپ‌های تغییرناپذیر پدیده‌های اجتماعی، به خصوص در ارتباط به انقلاب‌های اجتماعی، از انجام وظایف تشخیص‌میزات‌انفرادی این پدیده‌ها عاجز می‌ماند. مودل‌بندی مستلزم آن است تا شرایط معین برای موجودیت یک پدیده مورد نظر پیش از پیش‌بالا راده خلق شود. مگر مودل این شرایط را در حالت سکون می‌آفریند، نه در حالت حرکت، و این امر با خود ماهیت دانش تاریخ که از تحریک حقایق زنده و عینی تاریخ سرچشمه می‌گیرد در تضاد سازش‌ناپذیر قرار دارد.

نخستین انقلاب در تاریخ بشریت دایربربرگذاری بود که از یک جامعه فاقد طبقات به یک جامعه طبقاتی صورت گرفت. پروسه طولانی و مشقت‌بار تقسیم‌بندی جامعه به طبقات در شکلی جریان‌میداشت که کاملاً با مفهوم عادی انقلاب بی‌شبهت بود. طی مبارزات شدیدی که با پروسه انحلال سیستم کمون اولیه و بسا

اسیر ساختن بخش بزرگی از توده مردم بر مبنای درجه بندی
 نو ظهور اجتماعی همراه بود، انقلاب‌ها به مفهوم عام پذیرفته شده
 کلمه در آن مبارزات وجود نداشت. اما «ای. پر شیتس» ، پ ای .
 مونگیت « و «وی. الیکسیف» در فکر دیگر اند. آنها عقیده دارند
 که در هنگام بروز نقش منفی انحلال روابط تولید کمون اولیه و این باز
 دارند. ساختگی رشد نیروها تولید «نیروهای اجتماعی»
 که در حمایت از الغای مالکیت کمونی وسایل تولید و جانشینی آن
 بوسیله ملکیت خصوصی و الغای اجتماع قبیلوی مبتنی بر روابط
 طایفوی و جانشینی آن بوسیله موسسات سیاسی دولت و غیره ،
 و در طرفداری از تجدید بنیادی و پیشرفته سازمان ساختار
 اجتماعی برمی آمدند. این نیروهای اجتماعی بدون شک نیروهای ،
 انقلابی بودند . « دانشمندان موصوف یاد آور می شوند که در
 مرحله فرو ریختگی نظام کمون اولیه ، برخی از اعضای آن با قطع
 پیوندهای اقتصادی و با انتقال از روابط عشیره‌یی به روابط
 محلی و با تبدیل اجتماع قبیلوی مبتنی بر پیوندهای طایفوی به
 اجتماع همسایگی علاقه می گرفتند (۴) بدین ترتیب نه تنها قشر نو
 ظهور بهره کش بلکه قشرهای وسیع اجتماعی نیز خواستار آن
 بودند تا سیستم کهنه قبیلوی - طایفوی خاتمه یابد . البته این
 گزارش چنین نتیجه نمی دهد که بر ابراز مخالفت های آگاهانه
 روابط طبقاتی خصوصاً آمیز در برابر نظام طایفوی دلاست
 نماید .

بحران جامعه اولیه برای زمان طولانی ادامه میداشت . مطالعات
 در باره تاریخ یونان باستان به طور یقین نشان میدهد که ظهور
 روابط کالایی - پیولی بدون شک در بنیاد سیستم کمون اولیه رخنه
 کرد . انگلس خاطر نشان نموده که ریفورم «سولون» * دایر بر
 الغای نظام گرو کردن قطعات زمین و همچنین الغای قروض
 که دائن را در بندگی مدیون قرار میداد ، واضحاً حفظ و نگهداری
 اجتماع اولیه را بجا به هدف خود در نظر میداشت .

اما هرگونه ریفورم هانتوانست جامعه اولیه را از انحلال و فرو
 ریختگی نجات دهد . همه ملل متمدن از مالکیت اشتراکی زمین

* Solon

آغاز کرده اند میان همه این ملل که از يك مر حله اوليه گذ شته اند مالکیت اشتراکی در روند انکشاف زراعتی شان به زنجیری که مانع رشد تولید می گردد ، مبدل شده است . این مالکیت ملغی میگردد، منتفی می شود و بعد از طی يك سلسله مراحل میانه دراز و یا کوتاه به ملکیت خصوصی تحول می یابد . « (۶) این بینش انگلس برای درك و شناخت محتوی اقتصادی نخستین انقلاب اجتماعی که جامعه طبقاتی خصوصت آمیزی را بوجود آورد ، دارای اهمیت بزرگ است .

• صرف نظر از آنکه این جامعه در چه شکل چه بگونه جامعه بوده داری و یا بگونه جامعه فیودالی ظهور نمود ، اما در هر حال ملکیت خصوصی همراه با ممیزات گونه گونه مخصوص خویش اساس و پایه آن جامعه را تشکیل میدهد مساعی برای اثبات این نکته که ماهیت روابط فیودالی مبنی بر ملکیت خصوصی نبود و این روابط بر طبق ادعایی که در زمینه موجود است بوسیله تعلقات شخصی معین می گردید ، و بنا بر آن خارج از ساحه قاطع دیتار مینسم اقتصادی قرار می داشت باید به طور مطلق رد شود . با وصف همه ویژگی های گذار بشریت از جامعه فاقد طبقات به يك جامعه خصوصت آمیز ، این را نمی توان تردید کرد که این يك انقلاب اجتماعی حاصل پی آمده های دامنه داری بود که مرحله مهمی را در درازای مسیر پیشرفت اجتماعی و در زمینه از بین برداشتن رکود ، و در قسمت توسعه امکانات بهره گیری از کاربشری (هر چند کار اجباری می بود) و بدین ترتیب در امر کشودن دور نما های گسترده جهت انکشاف بیشتر نیروها ی تولیدی نشان میدهد .

انقلاب های اجتماعی که فرما سیون فیودالی را بر ویرانه های نظام روابط برده داری و یا در نتیجه انحلال سیستم کمون اولیه بنا گذاشتند ، از خود ممیزات خاصی دارند .

در ارتباط به موضوع باید گفت که تکامل جمعیت از جمله مسایلی است که علاقه خاصی به آن معطوف شده است . در ادبیات تاریخی مقوله «جمعیت» خیلی به طو روسیع و یا میتوان گفت به طور کلی بکار برده می شود . نه تنها کوشش های بیش و یا کم پیروز مندانه طبقه دهقان بخاطر حفظ پار از حقوق خویش در مقابل اربابان

فیودالی بلکه همچنان مساعی آنها بخاطر اعمال نفوذ در فرما سیون روابط نوین جامعه بورژوازی و یا بر پایه یک مفهوم معین حتی به خاطر دگرگونی این روابط، همه منسوب به استقرار جمعیت بوده است.

از سوی دیگر ما مساعی اندیشه پر دازان «نرود یسم» روسی را میدانیم که نطفه انقلاب های سوسیالیستی را در جمعیت دهقانی روس میدیدند و لو آزمون تاریخ ما هیت تخیلی همچو فرضیه هارا به اثبات رساند. لئین به استناد مواد مشخص بسیار زیاد، پروسه ناگزیر انحلال این جمعیت را که توسط کاپیتالیسم صورت گرفته، آشکار ساخت. بعضی از آیدللوگ های کشورهای آسیا و افریقا، جمعیت را ازنگاه انکشاف تاریخی نمی بینند بلکه آنرا بمثا به یک چیز پایدار و بر جا استوار تصور می کنند که در طول زمان حتی خصلت اسرار آمیزی را بخود می گیرد. دلایل مبالغه آمیز پیرامون استحکام ساختار کمونی بیشتر از جانب هوا داران «طرز تولید آسیایی» ابراز می شود.

البته درست نخواهد بود تا نقش جمعیت را در پروسه تاریخ بکلی نادیده گرفت و یا از همت آن کاست. مگر هرگونه مطالعه و تحقیق درباره جمعیت یک شیوه مشخص تاریخی را لازم میدارد. جمعیت در هیچ کجا بحالت باقی و پایدار نمانده است بلکه بوجود آمده و تحت تاثیر شرایط گونه گونه داخلی و خارجی تکامل نموده و بالاخره از میان رفته است هرگونه مبالغه در مورد جمعیت تاچه رسد به صورت تخیلی آن منجر به تحریف فاحش در زمینه پروسه تاریخ می گردد.

گاه ها می به این مطلب اشار می شود که جمعیت (و لو به اشکال مختلف بود) در همه فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی موجود است. اما چیزی که فی الواقع مطلب مورد نظر را تشکیل میدهد عبارت است از موجودیت بقایای اولیه بعضی موسسات قدیمی و اجتماعی و بیشتر ازین چیز دیگری نمی باشد.

فرماسیون برده داری در مرحله انحلال خویش مایه آن نشد تا طرز نوین تولید را بوجود بیاورد. اما عناصر منفرد روابط اجتماعی که با روابط برده داری فرقی داشت نسبتاً در زمان پیشین به پدید آمدن آغاز کرده بود. عاملی که زمینه را فراهم می ساخت عبارت از وضعی بود که خصوصت های اجتماعی دیگر منحصر و محدود به روابط برده

داری نبود. اهمیت فوق العاده در نبردی که بین زمینداران بزرگ و کوچک جریان داشت، نهفته بود. درین نبرد، طبقه حاکم برده داران که از زمینداران بزرگ نمایندگی می کردند با مخالفت های قشر وسیع زمینداران کوچک روبرو بودند که از نظر حقوقی و قانونی آزاد بودند اما اصولاً تحت همه انواع کارهای اجباری که از سوی صاحبان فارمهای زراعتی موسوم به «لاتیفوندا» یا «تحمیل می شدند» قرار داشتند.

بحران روابط برده داری که علت اصلی آن باروری (ظرفیت تولیدی) نازل کاری بود که توسط برده انجام می گرفت، یک سلسله از پروسه هایی را که در حالت تضاد با همدیگر پیوند های با همی نیز می داشت، تسریع نمود. اقتصاد آزاد کشاورزان کوچک با همه ناتوانی هایی که داشت این رانشان داد که بالمقایسه از نگاه باروری برتری داشته، حتی با آنکه در معرض انحصار سیاسی زمینداران بزرگ که بنا بر امتیاز اجتماعی از حمایت برخوردار بودند، قرار داشت.

زمینداران بزرگ که در جستجوی افزایش بهره گیری بیشتر از «لاتیفوندا» بودند کار اجباری برده را با کارهای بسیار ثمر بخش گروه های مختلف کشاورزان آزاد، و «نیمه آزاد» با هم ترکیب دادند و در عین زمان وابستگی آنها را به اشکال مختلف محکم نگاه می داشتند. در بعض موارد برده داران حتی به بردگان خویش فرصت میدادند تا به ابتکارات خاص اقتصادی دست بزنند. در نتیجه این عمل مقام اجتماعی بردگان به مقام کشاورزان «آزاد» که به گونه ایی با زمینداران بزرگ وابسته بودند، نزدیک ترمی شد. همه این عوامل سرانجام پروسه تضاد آمیز و بسیار بطنی تبلور همچو تیپ های بهره کشی را که دیگر شکل «تیبیک»، جامعه معین را نداشته و بشا به الگوی اصلی روابط آینده فیودالی پنداشته شده می توانست، در بطن جامعه برده داری به حرکت در آورد.

یکی از مورخان مارکسیست جمهوری دموکراتیک آلمان موسوم به «جی. هرمان» ضمن بررسی نقش توده های مردم در تاریخ نخستین فرماسیون های عصر مت آمیز، اظهار عقیده می

نماید که هر چند کسی نمی‌تواند از « انقلاب بردگان » کو لو نها ، که سیستم برده داری راسرنگون ساخت « حرفی بزنده اما بر رغم آن مبارزات طولانی توده های مردم در پیشبرد گسترش ساحت اقتصاد اهالی آزاد و نیمه آزاد زراعتی ، وسیله اساسی به شمار می رفت . بدینگونه تهاجم و یورش پیگیر بر مواضع طبقه حاکمه جریان داشته و شرایط مقدماتی برای برانداختن فرماسیون برده داری بوجود می آمد . «هرمان» به تاکید میگوید که موج جنبش های توده یی بیشتر در ماحول امپراتوری های برده داری اوج می گرفت . اصلا همین ماحول بود که بمثابة یکی از نتایج جنبش های توده یی شروع به آن نمود تا نقش عمده ای را در انکشاف مزید پروسه پیشرفت تاریخ ایفا نماید . (V)

با وصف پیدایش شرایط عینی مقدماتی برای گذار انقلابی از فرماسیون برده داری به فیودالی ، این گذار نمی توانست و نه هم چنین واقع شد که بخودی خود صورت بگیرد . مثلی هست که می گوید با خاتمه فرماسیون برده داری هر دو طبقات چه بردگان و چه برده داران از بین میروند و نابود می شوند . این گفته را نباید بر مبنای تعبیر لفظی آن قبول کرد زیرا ما درین مورد با پروسه پیچیده پیدایش یک ساختار نوین طبقه ای سروکار داریم . شکسی نسبت که برخ معینی از طبقه حاکمه در سابق به ازبابان فیودال مبدل میگردد . همچنان یک طبقه بزرگ نوین دهقانان وابسته ظهور می کند که طبعا از توده اساسی مولدین مستقیم که از فرماسیون گذشته «به ارث» مانده بودند ، تشکیل می یابد . تحول در ساختار طبقاتی جامعه نوین پروسه جاری انقلاب را تحکیم می بخشد .

گذار از یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی خصوصت آمیز به فرماسیون دیگر ناگزیر تلفات سنگین ورنج های شدیدی را برای توده های وسیع مردم بار می آورد . طرز تولید برده داری بر استفاذه از بیرحمانه ترین شیوه های جبر و ستم متکی بود . فرماسیون فیودالی ، اگر چه بمقایسه سابق به اشکال بهره کشی کمتر ظالمانه مبتنی بود ، مگر از همه پیشتر شدیدترین مبارزات طبقاتی و اختناقی های بی رحمانه را در برداشته و هرگونه احتجاج ها از

* Colons.

سوی توده اساسی مو لدین مستقیم در طول دوران آن به مشاهد رسید است . در فصل بیست و چهارم جلد اول کاپیتال مارکس تصویر کاملی از شیوه های غیر انسانی ترسیم شده که با توسل به آن ، چیزی که انباشت اولیه سرمایه خوانده شده انجام گرفته است . کاپیتالیسم که در آن زمان حامل پیشرفت اجتماعی به شمار می آمد بر توده استخوان های هزارها هزار قربانیان بی نام در صحنه جهانی عرض و جود کرده است .

هیچ یکی از فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی پیش از آنکه فرماسیون ماقبل آن شرایط عینی انکشاف ارتقایی خویش را به پایان نرسانید است ، نمی تواند بوجود بیاید . البته اینجا ما پیرامون پروسه تاریخ جهان بحث به یک کل صحبت می کنیم و بنا بر آن تاریخ یک سرزمین معینی را در نظر نداریم .

هر چند جامعه برده داری نخستین فرماسیون طبقاتی خصوصاً آمیز بود اما همه ملل این مرحله را طی نکرده اند . روابط فیودالی گاهگاهی مستقیماً بر مبنای ویرانه های جامعه قدیم طایفوی - قبیلوی ابراز وجود کرده است . اما این رویداد بحثا به عدول از اصل بی دری بودن فرماسیون های تاریخ محسوب نمی شد زیرا فرماسیون فیودالی پیش از آنکه روابط برده داری عدم کفایت خویش را در دوران پروسه تاریخ جهان به اثبات رساند ، نتوانست و هم چنین واقع نشد که ظهور کند . قبایل جرمنی که نقش مهمی را در سقوط امپراتوری برده داری روم بازی نمودند ، توانستند ، مستقیماً به فیودالیسم گام بردارند و این امر اصلاً بدلیل آن صورت گرفت که آنها پیش از پیش هنگامی روابط طبقاتی را تشکیل داده بودند که جامعه برده داری آنوقت کفایت خود را از لحاظ تاریخی در سطح جهانی به پایان رسانیده بود .

روابط فیودالی بیشتر از یک هزار سال حاکم بود . با آنکه علایم قبلی انحلال آن نسبتاً با آغاز انکشاف عناصر سرمایه داری در

بطن نظام فیودالی ظهور نمود بود ، مگر تعویض انقلابی آن مبارزات طولانی را ایجاب نمود.

انقلاب اجتماعی که سیستم سرمایه داری را تحکیم می بخشید طوری نبود که انجام آن بگو نه یک عمل مقارن و همزمان صورت بگیرد . لنین می نویسد :

در باره تکمیل انقلاب بورژوا-دموکراتیک می توان هم به مفهوم وسیع و هم به مفهوم محدود آن صحبت نمود . بر مبنای مفهوم وسیع « چنین معنی دارد که وظایف عینی و تاریخی انقلاب بورژوازی و «تکمیل» آن یعنی از میان برداشتن خود آن زمینه ها که قادر به ایجاد انقلاب بورژوازی باشد، و هم تکمیل حلقه کلی انقلاب های بورژوازی انجام یابد . برطبق این معنی ، بعنوان مثال، انقلاب بورژوازی فرانسه (گرچه در سال ۱۷۸۹ آغاز یافته بود) در سال ۱۸۷۱ به پایه تکمیل رسید . اما اگر این کلمه به معنی محدود آن بکار برد می شود . در آن صورت مطلب از آن یک انقلاب خاصی است که یکی از جمله انقلاب های بورژوازی و یکی از «امواج» را تشکیل میدهد ، و مطابق به میل شما ، رژیم کهنه را سرنگون می سازد ولی بکلی آن را از بین نمی برد و نه هم آن بنیاتی را از میان می بردارد که شاید موجب انقلاب های آیند * بورژوازی گردد . باین معنی انقلاب سال ۱۸۴۸ در آلمان در سال ۱۸۵۰ و یا سال های پنجاه به تکمیل رسید اما حداقل نتوانست زمینه احیای مجدد انقلابی سال های شصت را به این وسیله از میان بردارد . انقلاب سال ۱۷۸۹ در فرانسه گویا در ۱۷۹۴ به «تکمیل» رسید اما بدون آنکه به این وسیله زمینه انقلاب های بعدی سال های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ را از میان بردارد.» (۸)

نظربه وضع نامتوازن انکشاف تاریخی جهان ، روند انقلابی در پیوند با دیگر گونی فرم های اجتماعی - اقتصادی به شکل یک حلقه و یا بنابه گفته لنین به گونه «امواج» انقلاب ها جریان دارد . آنها بخاطر درجه های مختلف شدت که بوسیله شرایط موجود تاریخی

معین می گردد، از همدیگر فرقی نمی کند. حلقه انقلاب های بورژوازی
طوری که از گفتار لنین در می یابیم فقط هنگامی تکمیل می گردد که
که وظایف خویش را به انجام برساند یعنی زمانیکه بالاخره همه
بخش های فراماسیون اجتماعی - اقتصادی کاپیتالیسم شکلی را به
خود بگیرد.

طبقه بورژوازی فرانسه که در نتیجه بنیادی ترین انقلاب
بورژوازی آن کشور در سال ۱۷۸۹ به عریکه قدرت رسید، نظام
قیودالی را سرنگون ساخت اما با این حال اشکال اقتصادی
پیشرفته را به طور کامل برای جایگاه نوین سرمایه داری ایجاد
نکرد. این امر حلقه جدیدی از انقلاب ها را ایجاد نمود که هر یکی
از جمله آنها، بدون توجه به انگیزه های قرین آن، یک و یا
دیگر نوع تغییری را در انکشاف نظام بورژوازی بوجود می آورد.
تکمیل حلقه انقلاب های بورژوازی در فرانسه یعنی پختگی کامل
جایگاه سرمایه داری همزمان با ظهور لازمه ناگزیر و قطب متقابل
آن که عبارت از طبقه کارگر است در صحنه سیاست تضاد می
کنند.

انقلاب های اجتماعی یک جهش کیفی در انکشاف اجتماعی است
که یک فراماسیون اجتماعی - اقتصادی را از فراماسیون دیگر جدا
و متمایز می سازد. «یو. کراسین» متذکر می شود که «تجربه تاریخی
انقلاب های اجتماعی به شمول تجربه انقلاب های سوسیالیستی
نشان می دهد که اشکال «خالص» این جهش هرگز موجود نیست.
اشکال مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز، حرکت تدریجی و
یا تدریج و قفله ای، تکامل و نوسازی کیفی روابط اجتماعی از
نگاه بنیادی، ریفورمها و وقفه های انقلابی - این همه خصوصیت
ها و جنبه های بی بود که بدرجات متفاوت در سرشت هر یکی از انقلاب
ها قرار دارند. شکل مشخص پروسه انقلابی، به ارتباط متقابل
و خصلت پیوند های ارتباطی این عناصر که بگونه های مختلف
دیده می شود، بستگی دارد.» (۹)

* yu. Krasin

اما مطلب متذکره به معنی آن نیست که این جهش ادامه انکشاف اجتماع-
 می را از بین می برد. انقلاب های اجتماعی که به گذار از يك فرما-
 سمیون اجتماعی - اقتصادی به فرما سمیون دیگر منجر می شود نبا ید
 مبتابه نفی همگانی و بلااستنا کلیه بخش های ترکیبی فرما سمیون تعو-
 یض شده پنداشته شود. چیزیکه بصورت بنیادی دگرگون می شود
 عبارت است از طرز تولید و سیستم روابط اجتماعی- اقتصادی که با آن
 طرز مطابقت خود را حفظ می کند. قدرت سیاسی به دست پیرو های
 نوین اجتماعی منتقل می گردد اما لوازم مادی زندگی مردم مانند اسباب
 کار و مهارت های فنی لازم با آن بوجود خویش ادامه میدهد. این
 سخن نه تنها در قسمت اکثر جنبه های فرهنگ مادی بلکه در بخش
 فرهنگ معنوی نیز صدق میکند. اگر دگرگونی فرما سمیون های اجتماعی
 اقتصادی از طریق انقلاب هائمی کلی و همگانی را در بر می داشت، چه
 رسد به نابودی ارزش های مادی و معنوی که از گذشته ها به میراث
 باقیمانده اند، در آن صورت نمی توانست اساس پیشرفت عمومی
 جامعه را تشکیل دهد مسلم است که خصلت انقلاب اجتماعی و فرما-
 سمیون نوینی که توسط انقلاب بوجود می آید، بطور کلی این را
 مشخص می سازد که میراث های گذشته تاچه حد حفظ و با ارزش
 های عمومی جامعه نوین آمیخته خواهد شد. اما ادامه تمدن هر چند درجات
 آن متفاوت باشد بدون شك محفوظ می ماند. عملیه قانون نفی دیا-
 لیکتیکی رابطه معینی را میان مراحل مختلف کیفی انکشاف اجتماعی
 فراهم می کند. جامعه نوین تنها بر بنیاد ویرانی جامعه کهنه نمی تواند
 احداث شود. کهنه را باید بر مبنای بنیاد نوین مورد استفاده قرار داد.
 لیکن توجه خاصی را به نگهداری و بهره برداری از پیروزیهای زمان
 گذشته در بخش های فرهنگ مادی و معنوی بسود انقلاب پیروز-
 مند سوسیالیستی معطوف نموده بود. بی بروشنی درک کرده بود که در
 شرایط قطع بنیادی روابط اجتماعی توسط توده های انقلابی، امکان دارد
 افراط گریهای خطیر بمفهوم نفی کلی میراث فرهنگی بورژوازی و نابودی
 آن بوجود بیاید بروز اینگونه خطر بویژه در يك کشور نسبتاً عقب مانده
 که دهقانان اکثریت نفوس آن را تشکیل میداد و در آنجا عناصر
 شورشی می توانستند هر چیزی را که به نحوی از انحاء با زمان
 گذشته پیش از انقلاب ارتباطی می داشت نابود نمایند، بسیار زیاد

بود. شعور طبقاتی پرولتاریای انقلابی، درجه عالی سازمانی و انضباطی آنها، شرایطی بودند که برای جلوگیری از آنگونه تمایلات که در میان توده های غیر آما دهقانانی رو نمائنده بود و آنهاسال های دراز بیدادگری، ستم و بهره کشی را که تصیب شان بود بروی «چوب خط» برمی شمردند، لازم و ضروری پنداشته می شدند.

لنین در نخستین سالهای انقلاب سوسیالیستی گفت که «وظیفه ترکیب دادن انقلاب پیروز مندرولتاری با فرهنگ بورژوازی، باساینس و تکنالوژی بورژوازی که تاکنون برای چندتن محدود میسر شده است يك وظیفه دشوار محسوب می شود. در این مورد هر چیز به سازمان و انضباط بخش های پیشرفته مردم زحمتکش بستگی دارد.» (۱۰) وی مخصوصاً بر لزوم عمران جا معه کمونیستی تاکید می نمود که آن تنها بر پایه فراگیری کامل میراث های فرهنگی گذشته اعمار شده می توانست. «در روسیه، ملیون ها دهقان ناآگاه و ستمدیده که هرگز نمی توانستند به طور مستقل انکشاف نمایند، و قرنها در زیر بیدادگری ملاکان قرار داشتند، اگر در راس خویش و در پهلوئی خود آن بخش پیشرفته کارگران شهر را نمی داشتند که آنها را می شناختند و با آنها دوستی صمیمی بودند و مورد اعتماد شان قرار داشتند و آنها را به صفت کارگران هم قطار می دانستند، و اگر این سازمان نمی بود که قادر شد مردم زحمتکش را گرد هم آورده و آنها را زیر نفوذ قرار داده و اموری را به ایشان توضیح نموده و آنان را به اهمیت وظیفه فراگیری فرهنگ بورژوازی قانع ساخته، در آن صورت داعیه کمونیسم بی نتیجه می ماند.» (۱۱)

در ادبیات مارکسیستی دلائل کافی برای اثبات این نقطه نظریافت می شود که دوره انتقالی بمثابه يك مقوله عینی تنها زمانی وجود می دارد که جا معه از کاپیتالیسم به سوی سوسیالیسم به پیش می رود. زیرا روابط سوسیالیستی تولید نمی تواند در بطن جا معه بورژوازی ظهور کند. بنابراین این بعد از تاسیس و استقرار قدرت سیاسی توسط طبقه پیروزمند کارگر مدتی لازم است تا این روابطه کمک بسیار فعال دولت دکتاتور پرولتاریا بتواند شکلی برای خود بگیرد.

پرسش آتی طبعاً درین زمینه به میان می آید: آیا کدام دور انتقالی

بین دیگر فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی وجود می داشت؟ دلیل عمده برای تردید همچو یک فرضیه آن است که در دیگر فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی روابط تولیدی نو ظهور عمدتاً به شکل ساختارهای مشابه در بطن فرماسیون کهنه که صحنه تاریخ را ترک می گفت ، روبه تکامل می گذاشت . در کلیه اورگانیزم های اجتماعی پیش از جامعه سوسیالیستی (به استثناء نظام طایفو ی - قبیلوی بسیار قدیم) تنها اشکال بهره کشی که پیش از پیش موجود می بود مورد دگرگونی قرار می گرفت و خلل را در تداوم خصلت خصوصیت آمیز روابط اجتماعی وارد نمی کرد . این مطلب از روی آن نمونه های متعدد تاریخ به اثبات می رسد که برسبیل مثال موجودیت یا همی روابط نو ظهور بورژوازی را یا روابط فیودال و دهقانان وابسته و حتی یا روابط برده داری نشان میدهد .

اما باوصف دلایل متذکره اینراهم باید قبول نمود که در ضمن بررسی پروسه دگرگونی ارتقایی کلیه فرماسیون های پی در پی اجتماعی - اقتصادی ما می توانیم یک فاز معین انتقالی را ، هر چند که از دوره انتقالی کاپیتالیسم به سوسیالیسم فرق دارد ، مشاهده و تشخیص نماییم .

خصوصیت عمده و مشترک این مراحل انتقالی عدم تکمیل انکشاف و استحکام مقوله های زیربنایی و روبنایی فرماسیون نوین می باشد ، مقدار زیادی از فرسوده ترین اشکال اجتماعی کهنه که هنوز باقی می ماند - و در اکثر موارد همراه انقلاب دیده میشود - جلوی پیشرفت را گرفته و یا بهره حال جریان شکل گیری کامل فرماسیون نوین را مبطنی می سازد . ازین جهت میعاد مقتضی برای امحاء آثار کهنه نسبتاً وقت زیادی را دربر می گیرد . در بعض موارد تصادمات شدید بین نوع کهنه درین دوره بوقورت رونمایی شود و حتی تلاش های انتقام جو یانه از جانب بقایای فرماسیون های گذشته بعمل می آیند تاجریان تاریخ را به عقب برگردانند دوره انتقال از سیستم کمون اولیه به جامعه طبقاتی با انقیاد و یا اسارت حقیقی و فعلی توده های بزرگ اعضاء جمعیت که از جانب طبقه حاکمه برده داران و یا اربابان قبو دال بر آنها تحمیل می گردند ، به پایان می رسد . به همین طریق دوره انتقال از فیو دالیسم به کاپیتالیسم با پیروزی روابط

ملکیت بورژوازی که اشکال بهره‌کشی ماقبل کاپیتالیستی را ملغی و دگرگون می‌سازد، خاتمه می‌یابد. مارکس فاکت موجودیت همچو— دورهٔ انتقالی را به اثبات رسانیده است: «هنگامیکه سرمایه—نه سرمایه کدام نوع مشخص بلکه سرمایه به صورت عام—فقط هنوز در حالت تشکل قرار دارد پروسه فرماسیون آن یک پروسه انحلال و ثمره اضمحلال طرز تولید اجتماعی ماقبل آن می‌باشد. بنا این یک پروسه تاریخی است و آنگونه که پروسه که با دورهٔ معین تاریخ تعلق دارد. این دورهٔ تاریخی تکوین سرمایه است» (۱۲)

موجودیت یک دورهٔ انتقالی، خصلت انقلابی (نه خصلت تکامل) نشستن یک فرماسیون اجتماعی—اقتصادی را بجای فرماسیون دیگر تغییر نمی‌دهد. پیروزی روابط نوین اجتماعی را بدون خشونت و تشدد، هر چند که نقش و مقدار آن در جنبش انقلابی توسط وضع مشخص تاریخی تعیین می‌گردد، نمی‌توان بدست آورد. یکی از خصوصیات نخستین فاز هر انقلاب اجتماعی به شمول انقلاب سوسیالیستی مخصوصاً اشکال خشونت بار مبارزه طبقاتی است.

زیرا طی این مبارزه یورش‌ها با لای سنگرهای جامعه کهنه برده میشود، مقاومت طبقات بهره‌کش رو به نابودی در هم شکسته می‌شود و راهی برای اعمار روابط نوین و پیشرفته اجتماعی هموار می‌گردد. مارکس نقش تشدد را همیشه بمثابه «قابله» تاریخ خوانده است. اما طبقه انقلابی کارگر میتودهای قهرآمیز مبارزه را هرگز به طور ایدئال و هم هرگز به طور مطلق ندانسته است. بر خورد اعتراض آمیز لنین در برابر نظریه تحمیل ساختگی «نعمت» بر مردم خیلی معروف است. (۱۳)

در آثار کلاسیک سوسیالیسم علمی این نظریه بارها توضیح شده است که هر چند طبقه انقلابی کارگر باید در دفاع از دست آورد های خویش برای راندن نیروهای ارتجاعی آماده باشد، اما نباید خود را در ابتکار وسایل قهرآمیز مبارزه غرق نماید. اگر طبقات ارتجاعی به تشدد و خشونت متوسل نمی‌شدند طبقه کارگر دست به اسلحه نمی‌برد.

بدیختانه آزمون تاریخ ثبوت این فرضیه را که طبقات بهره‌کش با امکان جبران حقوق شان می‌توانند با رضایت خاطر از راه سازش

پیش آیند در هیچ کجا نشان نداده است. هرگو نه تلاش دایر بر محدود کردن سلطه طبقات بهره کش، هر قدر که بسیار ناچیز و جزئی هم باشد، حسب معمول به خونریزی منجر شده است. مع الوصف تمایل تاریخ بر آن است که پروسه انقلابی درین دوران گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم درحالیکه طبقه کارگر در سطح بین-المللی از لحاظ عدد و نیروی پیوسته رشد می یابد طور ی نیست که حتما با تشدد و خشونت که ناچار به جنگ های خونین داخلی منجر می گردد، بستگی داشته باشد. این امر که آیا یک تحول اجتماعی نشأت جانی را دربر خواهد و یا نخواهد داشت تعلق به خلصت متفاوت دارد که آن را طبقات مرتجع که صحنه تاریخ را ترک میگویند در برابر پروسه انقلاب به عمل می آرند.

جنگ های داخلی و آزادی بخش ملی که پرو لتاریا ی انقلابی همیشه بر مبنا ی اصول انتر ناسیو نالیستی خویش از آن پشتیبانی می کنند بهیچوجه با موضعگیری ضد جنگ آنان تناقضی ندارد. جنگ داخلی حاد ترین مظهر مبارزه طبقاتی است که طی آن جامعه بهره دهنده می کوشد به حاکمیت اقلیت بهره کش خاتمه دهد. جنگ داخلی که پرو لتاریا آنرا علیه بورژوازی برآه می اندازد بیانگر عملیه قوانین عینی انکشاف اجتماعی و نیروی سایق و هوثر پروسه اجتماعی است. پیروزی طبقه انقلابی کارگر بر طبقه بورژوازی ارتجاعی از خود هدف دارد. در تحلیل نهایی آن نه تنها شامل آزادی اجتماعی مردم زحمتکش بوده بلکه همچنین شامل رهایی آنها از ماشینیسم نظا میگری، اختناق برتری طلبی، تجرید، و همچنان شامل بی اثر ساختن و یا درهم شکستن نیروهای ضد مردمی است که منبع جنگ های تجاوزی و غارتگری نه که بدبختی ها و رنجهای بیشمار ی را برای مردم به بار می آورد، تشکیل میدهد. جنگ های غیر عادلانه و تجاوز گرانه لازمه حتمی نظام سرمایه داری بوده که در سرشت اجتماعی آن نهفته است. ازین حرف چنین نتیجه بدست می آید که تنها با پیروزی روابط اجتماعی سوسیالیستی به مقیاس بین المللی تضمینی برای پایان دادن به همچو جنگها فراهم می گردد. اظهارات تبلیغاتی مقامات امپریالیستی که بنا بر ادعا میگویند سیاست صلح

جوانان دولت های سوسیالیستی با سیاست همین کشورها در مورد
نعاون با مبارزات انقلابی پرولتاریا و جنبش های آزادی بخش ملی
مطابقت ندارد، اظهارات بی پایه، دروغین و ریاکارانه است.

اعمال تحریک آمیز برای ایجاد جنگ های داخلی در کشورها
بیگانه، و تحریک مستقیم و یا غیرمستقیم پرولتارهای دیگر کشور
ها تا قدرت طبقات بهره کش را از طریق توسل به زور سرنگون
نمایند، همه کارهایی است که با روحیه سیاست کشورها
سوسیالیستی که از اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشور
ها پیروی می کنند، مغایرت دارد. اما کشورهای سوسیالیستی در
حالی که « صدور انقلاب » را بطور قاطع رد می نمایند مگر در برابر
سرنوشت جنبش انقلابی بین المللی پرولتاریا نمی توانند بی تفاوت
نمانند. جنگ داخلی پرولتار یا علیه بورژوازی حتما همردی و
تمایل طبیعی را برای پشتیبانی نیروهای انقلابی فرا می خواند.
همچو پشتیبانی بغیر در موارد تهدید « صدور ضد انقلاب » که از جانب
امپریالیست ها به آن سازمان داده می شود، مستلزم دخالت دولتی
نمی گردد. مداخلات مسلحانه یک قدرت که میخواهد طبقه رزمند
کارگر را در یک کشور دیگر از پادشاه آورد، اساسا ماهیت یک جنگ
داخلی را درگون می سازد تجاوزات خارجی که به منظور در هم
شکستن نیروهای انقلابی صورت میگیرد اصلا بر علیه حق حاکمیت
مردم در تعیین سرنوشت خویش و در انتخاب نظام سیاسی و اجتماعی
خویش قرار میگیرد. در همچو موارد جنگ داخلی پرولتاریا
خصلت جنگ همگانی مردم را به خود می گیرد. کشورهای سوسیالیستی
که بهیچوجه از سیاست بنیادی خویش منصرف نمی
شوند، حق دارند تا در طرز تجاوزات خارجی و جلوگیری
از « صدور ضد انقلاب » کمک رسانند. این گفته در مورد جنگ
های آزادی بخش ملی که ملل مستعبد به مجبور اند آنها علیه
استعمارگران امپریالیستی براه بیان دارند نیز صدق میکند.
انقلابها در نتیجه شدت خصومت های درونی اجتماعی که در سر-
شت جامعه معین وجود دارد، رخ می دهد. ما هیئت پروسه انقلابی که در
یک و یا دیگر کشور جریان دارد بدون شناخت علل داخلی اجتماعی-
اقتصادی و سیاسی که در زیر آن قرار دارند نمی توان درک گردد.

البته هر انقلاب تا حدی تحت تأثیر عوامل خار جی که می تواند اثر تسریع کننده و یا باز دارند ه را بالای پروسه انقلابی داشته و می تواند انکشاف آن را تند و یا کند نماید ، قرار میگیرد . اما در هیچ یکی ازین موارد عامل خار جی رانمی توان به منزله علت اصلی انقلاب شمرد . تجر به تاریخ در عین زمان امتله متعدد ی را دایر بر پشتیبا نی نطا می خار جی نشان میدهد که توسط نیرو های طبقا تی بر پا یه همبستگی با فعالیت های انقلابی در کشور های دیگر به عمل می آید و همچنان نمونه های زیاد ی را در بر دارد دایر بر تلاشها جهت درهم شکستن همچو فعالیت ها به اشتراك آئند ه دولت ها که بنا بر اهداف مشترك ضد انقلابی با هم متحد شده ه باشند .

بکلی طبیعی است که دول سوسیالیستی باید به ملت ها یی که در راه استقلال خویش علیه استعمار (کولو نیا لیسم) می جنگند ، کمک و یاری رسانند . این گو نه کمک لازم است و موثریت آن از روی حقایق تاریخی به اثبات می رسد .

بهره کشی استعماری و ستم های ملی و نژادی نه تنها رنجهای پیشمزاری را برای مردم اسیر شده ه به بار می آرد ، آنها را در خطر گرسنگی و حتی نابودی قرار می دهد از انکشاف پیشرو نده آنان جلوگیری می کند بلکه همچنین منابع همیشگی منازعات و جنگ های بین المللی را تشکیل میدهد . آزمون تاریخ مملو از نمونه های زیاد ی است که نشان میدهد جای که امپریالیست ها به اشغال مستقیم ریغیر مستقیم دست زده و بر منابع طبیعی و سایر ثروت های علمی کشور های دیگر هجوم برده چه مراکز خطرناك جنگی در آنجا بوجود آمده است .

پیروی از سیاست استعماری بهره کشی که باشد هدف آن همیشه استحکام مواضع مرتجع ترین نیرو های اجتماعی و تشدید بهره کشی و تحریک به تجاوز می باشد . کولو نیا لیسم ز حمتکشان ملل مختلف را از هم بیگانه می سازند ، بین شان تفرقه می اندازند ، یکی را به مقابل دیگر قرار می دهند و نظریات برتری طلبی و نژادی را میان شان پخش می کنند . لنین بار ها ازین گفته بنیانگذار مارکسیسم یاد آوری کرده که « ملتی که بر ملت دیگر ستم روا میدهد خود نمی تواند آزاد باشد » . (۱۴)

فرضیات گو نه گو ن اندیشه پردازان بورژوازی مبنی بر اینکه
زمانی بلشویک ها ، بنابر ادعای شان ، تحمیل جنگ را بر دیگر
ملت ها بمثا به وسیله پیشبر دنفوذ انقلابی می دانست ، کا ملا
از روی تجربه و مبارزه لنین که به مقابل گروه نام نهاد « کمونیست
های چپ » صورت میگرفت ، رد می گردد . لنین پیوسته ازین دکتورین
مارکس و انگلس پیروی نموده و آنرا انکشاف بیشتر میداد که انگیزه
های عینی اقتصاد که نیروی سرعشق زافراهم می کند ، وسایل
عمده گسترش انقلاب را تشکیل میدهد .

انگلس می نویسد : « باری که اروپا و امریکای شمالی تجدیدسازمان
شد ، این عمل چنان قدرت سترگ و چنان سرعشق بزرگی زافراهم
خواهد کرد که کشور های نیمه - مدنی بر ضای خاطر به دنبال آن
خواهند رفت ، نیاز مندی اقتصادی اگر چیزی باشد آنرا رسیدگی
خواهند کرد . » (۱۵) وی هیچ ، گونه نظریات معینی را درین باره
اظهار نکرده که برای « کشور های نیمه مدنی » یعنی کشور های
هنوز در سطح پایین انکشاف سر . مایه داری قرار داشته کدام فاضل
غای اجتماعی و سیاسی لازم خواهد بود تا پیش از رسیدن به سازمان
سوسیالیستی باید از آن بگذرند . انگلس تاکید کرده که نقش رهبری
کننده و فعال طبقه کارگر قرار است کشور های مستعمراتی را
هر چه زود تر به استقلال برساند . وی خاطر نشان کرده که این پروسه
بدون دشواری ها نخواهد بود و « بدون همه انواع تباهی ها نخواهد
گذشت اما البته این گونه حوادث جزعلا ینفک همه انقلاب ها محسوب
می گردد . » (۱۶)

این گفته را باید یکبار دیگر به تاکید خاطر نشان نمود که
مارکسیسم - لنینسم همیشه جنگ های غارتگرانه را به شمول جنگ
های استعماری که لازمه حتمی نظام سرمایه داری است بطور
قاطع نکوهش کرده است .

در « خطابه افتتاحیه اتحادیه بین المللی کارگران » که در سال
۱۸۶۴ به قلم مارکس نگاشته شده تذکر رفته است ، « سیاست غارتگرانه
خارجی بورژوازی » که بدنبال طرح جنایتکارانه از احساسات مردم
سوء استفاده می کند و به خون ریزی مردم و اتلاف ثروت های شان
دز جریان جنگ های غارتگری منجر می شود » بر خلاف سیاست خارجی

پرولتاریا قرار دارد که وظیفه آن عبارت است « از حمایت قوانین بسیط اصول اخلاق و عدالت که بایست روابط افراد جداگانه را مانند اصول عالی مناسبات ملت‌ها اداره کند .

« مبارزه برای همچو یک سیاست خارجی بر خیز از مبارزه عمومی را تشکیل می‌دهد که بخاطر آزادی طبقات کارگر صورت می‌گیرد . » (۱۷)

انقلاب‌های سوسیالیستی بطور بنیادی از سایر انقلاب‌های اجتماعی نه تنها از لحاظ محتوی بلکه از لحاظ شکل نیز تفاوت دارد. لنین تیوری جامعه را درباره انقلاب سوسیالیستی تدوین نمود که درستی آن کاملاً توسط تجربه تاریخ و هم بوسیله پرائیک انقلابی به اثبات رسیده است . « لیونید بریژنف » در راپور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که آنرا به بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست آن کشور ارا نه نمود پروسه اعمار جامعه کمونیستی را بمثابة یک انقلاب اجتماعی توصیف نمود . (۱۸)

این گفته با درک مارکسیستی-لنینستی ما هیت انقلاب اجتماعی و یا گذار از یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی به فرماسیون دیگر کاملاً مطابقت می‌کند .

تکمیل فاز نسبتاً طولانی موجودیت انکشاف جامعه رشد یافته سوسیالیستی که بر پایه آن جامعه کمونیستی در حال اعمار قرار دارد ، مبین ظهور قطعی فرماسیون کمونیستی خواهد بود .

مشخصه بارز این انقلاب عظیم اجتماعی این است که پیروزی آن در نتیجه مبارزه طبقات متخاصم صورت نمی‌گیرد زیرا همچو طبقات دیگر در جامعه سوسیالیستی وجود ندارد . اکنون این یک پروسه خودبخودی نبود بلکه پروسه تنظیم شده است که از روابط اجتماعی پیشرفته و بهتر شونده سوسیالیستی و انکشاف منظم آن بسوی روابط کمونیستی ترکیب یافته است .

1. M. A. Seleznev, Social Revolution, Moscow, 1971, p. 252 (in Russian).
2. V. I. Lenin, Collected p. 36. Works, Moscow, Vol. 3,
3. V. Afanasyev, Scientific Management of Society, Moscow, 1968, p. 117 (in Russian).

4. A. Pershits, A. Mongait, V. Alexeyev, *A History of Primitive-Communal Society*, Moscow, 1966, p. 159 (in Russian).
5. K. Marx, F. Engels, *Selected works*, Vol. 3, Moscow, 1970, p. 281.
6. F. Engels, *Anti-Du'ring*, Moscow, 1969, p. 165
7. Introductory article by J. Herman in the book: *Die Rolle der Volksmassen in der Geschichte der Vorkapitalistischen Gesellschaftsformation*, Ed. by Jo. Herman and G. Shellnow, Berlin, 1975
8. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 16, pp. 202-203.
9. *Leninism and Philosophical Problems Today*, Moscow, 1970 (in Russian)
10. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 29, p. 74
11. *Ibid*, pp. 74-75.
12. K. Marx, F. Engels, *Works*, 2nd edition, Vol. 26, part 11, p. 516 (in Russian).
13. V. I. Lenin, *Collected Works*, Vol. 22, p. 352
14. *Ibid.*, Vol. 21, p. 104.
15. K. Marx, F. Engels, *Selected Works*, Vol. 3, p. 481.
16. *Ibidem*.
17. K. Marx, F. Engels, *Selected Works*, Vol. 2, p. 18.
18. L. I. Brezhnev, *Report of the CPSU Central Committee and the Immediate Tasks of the Party in Home and foreign policy*.
25th congress of the CPSU Moscow, 1976, p. 56

تقسیم تاریخ به دوره‌ها

(دوره بندی تاریخ)

مساله دوره بندی تاریخ جهان نوجه مورخان و جامعه شناسان را از دیر زمان بخود جلب کرده است . پیچیدگی همین مساله و در عین زمان اهمیت وسیع آن برای علم تاریخ به صورت يك كل امر روشنی است که نیازی به ثبوت ندارد : دوره بندی پروسه تاریخ در شناخت بهتر همین پروسه یاری می رساند و فهم الگوهای درونی آن که بر اساس قانو نمندی تشکیل می یابد آسان تر می سازد و ازین جهت امکان آنرا میسر می کند تا به استنباط يك تعمیم علمی توفیق یافت . دید فکری ر جال تاریخ شناسی از نگاه میتودولوژی هرچه باشد ، و لئ در میان شان کسی به مشکل یافت می شود که از مفکوره دوره بندی صرف نظر خواهد کرد . در هر حال ، همه بخوبی میدانند که نظریات بسیار گوناگون میان مورخان بر سر مساله يك معیار علمی برای تثبیت دوره بندی تاریخ جهان بویژه میان کسانیکه در مجموع از مواضع ایدئالیستی بیرونی می کنند ، وجود دارد .

خود مقوله « تاریخ جهان » باعث بروز یکسعه نظریات مختلف و عقاید متغایرت گردیده است . کلمات « تاریخ جهان » برای مسامفهوم مسیری را می دهد که بشریت به صورت يك كل آنرا پیموده است اصطلاح تاریخ جهان به منظور آن مورد استفاده قرار

میگیرد تا فشرده انکشاف جامعه بشری و پیشرفت آن از مراحل پایین به بالا را که فارغ از هرگونه اندیشه های مجرد باشد، برای ما فراهم کند. تاریخ جهان به معنی تاریخ همه مردم جهان است. بر مبنای همچو یک فورمول بنده البته نمی توان موضوع تاریخ جهان را به کدام مجتمع انبیکه، فرهنگی و تاریخی یعنی «تمدن ها» که حسب معمول و بیشتر بنا بر تمایل غندی مورد گزینش قرار میگیرد، محدود ساخت. این کاملاً بخوبی معلوم است که در دوران های دیرینه باستان و در دوران های نزدیکی به زمان ما توده های وسیع مردم وجود داشتند که در بیرون از مرز مجتمع های فرهنگی و تاریخی که مطالعات پیشین و بهتر در باره آنها بعمل آمده است، زیست می نمود. روند همگانی تاریخ جهان را بدون در نظر داشت مقدرات آن بخش بشریت که در بیرون از مرز «تمدن های» تاریخی انکشاف نموده اند، نمی توان درک نمود. در ادبیات امروزی چنین مثال روشنی از اشتباه تاریخی مانند تقسیم مردم به دو گروه «تاریخی» و «غیر تاریخی» کسی به ندرت خواهد یافت اما نمایل مربوط به همچو یک تقسیم تا اقوام و ملل را بر مبنای تعلق آنها با آنچه که به عنوان «مجتمع ها» و «تمدن»ها برای ما معرفی و (با حتی اختراع) شده، صنف بندی نماید، به طور شکفت آوری با زندگی چسبیده است.

تاریخ شناسان شوروی ازین حقیقت مستشعر اند که در سطح کنونی منابع موجود عملاً دشوار است تا مسیر تاریخ را که توسط همه مردم پیموده شده در کلیه جزئیات که هنوز نا تصفیه مانده است

تشبیه نمود. اما علم تاریخ شوروی در راه روشن ساختن نقش واقعی هر مات که در پروسه تاریخ جهانی ایفاء شده است، دست به فعالیت زده و هرگونه برتری ها را که بر بنای منشاء ذهنی به کدام یکی از گروه های انبیکه خاص منسوب می شود، مورد تردید قرار داده است. هر که از تمایل ذهنی گرایانه احتراز نمی جوید و بنا بر آن تاریخ دولت ها و مذاهب را به عوض تاریخ مردم، که موضوع اصلی پژوهش های تاریخ را تشکیل میدهد، مورد توجه قرار میدهد، هیچگاه نمی تواند تاریخ واقعی جامعه را بنگارد و یا آنرا درک نماید. تاریخ مذاهب و یا تمدن ها که بنا بر گزینش غندی پژوهش کنند، بمثابة

تاریخ جهان ارا نه می گردد آنقدر يك عمل غیر علمی است مانند ی که راجع به تیوری منسوخ مرکزیت زمین در جهان کائنا ت پافشاری به عمل می آید .

علم تاریخ را نمی توان بدون يك دوره بند ی پروسه تاریخ تصور کرد . دوره بند ی ، خود ما هیت و محتوی اساسی مراحل پیدایش وانکشاف پروسه های تاریخ را که با يك ملت ، يك کشور و يك منطقه معین و یا به طور کل با بشریت اختصاص داشته باشد، نشان می دهد. (۱)

علم اصیل تاریخ بدون يك دوره بند ی تاریخ یعنی بدون روشی مبنی بر تعمیم (احکام کلی) در برابر تاریخ نمی توان وجود داشت . سناسایی الگوهای قانونمند همگانی در انکشاف جامعه بشری ، اساس دوره بند ی علمی تاریخ جهان را تشکیل میدهد . از زمان پیدایش بشریت بیش از دو میلیون سال می گذرد و در طول این مدت جامعه ماقبل طبقاتی از لحاظ زمانی طولانی ترین دوره یی است که ده ها هزار سال را دربر میگیرد . نظام کمون اولیه نخستین دوران پیشرونده در تاریخ جهان بود که ظهور وانکشاف آن بیزمان خیلی آهسته در شرایط نیروهای نارسیده تولیدی و تکنولوژی ابتدا یی جریان می داشت . همه اقوام ساکن در سیاره ما بلا استثناء از میان این مرحله ابتدا یی واقع در راه انکشاف جامعه گذشته اند . لیکن این نظام هرگز از لحاظ تیپ به يك شکل نبوده و نه هم انکشاف آن به گونه هموار و یا همزمان بوقوع پیوسته است .

جائیکه زمینه شرایط طبیعی برای کار انسان مساعد بود ، شرایط مادی عینی پیش از هر محل دیگر برای آن بزمیان آمد تا علاوه بر آنچه که فوری به مصرف می رسید ، محصولات مازاد و اضافی نمایان گردد . بخشی از مازاد از طریق غیر طبیعی مثلا در نتیجه چپاول نظا می نیز فراهم می شد . بدینگونه دريك عده از مناطق شرایطی بوجود آمد که بصورت عینی ظهور تدریجی آن قشر و الا مقام جامعه را استحکام بخشید که در ابتدا امر تنها این وظیفه بعهده داشت تا از ذخایر ثروت اجتماعی بنبف جامعه نظارت نماید اما سپس به تصاحب آن ثروت دست درازی نموده و خود را بمقابل جامعه قرار داد . هزارها سال لازم بود تا جامعه به طبقات منقسم گردد .

نظام اجتماعی برده داری نخستین شکل جامعه طبقاتی و بنابر آن دو مین دوران پیشرونده در انکشاف همگانی بشریت بود. دولت های نخستین - که دولت های برده داری بودند - در عده زیادی از قبیله ها که در مراحل مختلف انکشاف روابط کمون اولیه قرار داشتند، بمیان آمد. نبرد های مسلحانه علیه همچو قبیله ها برآیند داشته می شد، یکی از منابع عمده برای بدست آوردن بردگان از میان امیران جنگ به شمار میرفت. خود ظهور دولت برده داری و بعدا انکشاف اقتصاد و فرهنگ همگی بمیزان بسیار سریع در جوامع برده داری تاثیر گسترده و همواره فزاینده ای را بر آن قبیله های بسیار عقب مانده می گذاشت که از لحاظ تعداد خیلی بزرگ بوده و بنوبه خویش نفوذی را بر دولت برده داری اعمال می نمودند. گذار از نظام کمون اولیه به جامعه طبقاتی که یک جهش بس بزرگ و به پیش در راه انکشاف اجتماعی جهان به شمار می رفت، خصلت انقلابی داشت و همراه باچنان مبارزات خادی بود که کلیه کشورها را در بر می گرفت. برده داران مجبور بودند تا تفوق و برتری خویش را با اعمال زور تحمیل و تا میمن نمایند.

بردگی گرچه اشکال مختلفی را داشته و همه وقت در هر گوشه جهان به سطح رشد فرما سیون پیشرفته اجتماعی - اقتصاد می نرسیده، اما در هر جا واقعه وجودشده است. گذشته ازین، حتی قبایلی که هنوز به مرحله جامعه طبقاتی نرسیده ولی از پر خورد بیرون مند دولت برده داری همچو رختاثر می شدند، شروع به آن نمودند تا انکشاف گسترده ای را در شکل بردگی پدر سالاری پدید آورد.

بر این نکته باید تاکید کرد که سکنه دولت های برده داری تنها عبارت از برده داران و بردگان نبوده بلکه علاوه بر این طبقات اصیلی در نخستین جا معه خصومت آمیز، عده زیادی از اهالی و دز بیشتر موارد اکثریت آنان کسانی تشکیل میداد که به صورت آزاد زمین را در تصاحب داشته و به پیروی از اشکال کمون ادا مه داده و پیوسته در برابر تهاجم برده داران از خود دفاع می کردند. اسارت و بردگی، آن نخست ترین و اجباری ترین شکل بهره کشی، نه تنها از جانب اهالی آزاده کمون بلکه همچنان از طرف قبایلی که در

گیر داگرد دولت های برده داری می زیستند و همیشه در معرض لشکر کشی های برده داران که بغرض کشور گیری صورت می گرفت . قرار داشتند ، با مقادیر مت های شدید ی روبرو می گردید . گرچه روابط مالکیت بردگی دراز منه مختلف به ظهور پیوسته و تسلط آن کلی نبود ، اما به همه حال نظام اجتماعی برده داری یکی از مراحل مهم ارتقایی در راه انکشاف بشریت به شمار می رفت . این روابط نوین تولید ساخته بهر ممتدی کار را بمیزان نیکه تا آند م سابقه نداشت گسترش داده و در نتیجه شرایطی را برای انکشاف نیرو های تولید ی بوجود آورد .

گذار از مالکیت بردگی به فیودالیسم ، کاملا مانند گذار از نظام کمون اولیه به جامعه بردگی و یاقیو دالی نمی توانست ، وهم چنین واقع نشد . تا به شکل واحد در زمان واحد صورت بگیرد . به طور عام ، این گذار پیش از آنکه نظام برده داری کفایت خود را از لحاظ اقتصادی به پایا ن رسانیده باشد و شرایط عینی برای تعویض کاربردگی با کار بسیار بهره مند کشاورزان مستقل بالای زمین به درجه پختگی نرسیده باشد ، امکان پذیر نبود .

تصادمات در بین منافع متضاد طبقه های برای یک مدت طولانی در حالتی جریان می داشت که به نوعی از نتایج قطعی منجر نمی گردید . این مبارزات برآستی بی نهایت طولانی بود و در سر زمین های گسترده نظامی مختلف اجتماعی - اقتصادی مانند نظام های کمون اولیه ، برده داری و فیو دالی باهم یکجا به طور موقتی موجودیت می داشتند .

استقرار روابط فیو دالی بجای مالکیت بردگی به این معنی بود که یک نوع بهره کشان جا نشین دیگران گردید و توده های عظیم مردم تحت انقیاد بهره کشی نوین فیو دالی قرار گرفتند . مع الوصف جامعه فیو دالی در مقایسه با جامعه بردگی گام چشمگیری بود که به پیش بر داشته شد و طی آن نیرو های تولیدی از تحریک تازه و نیرو مند بر خوردار گردیدند . دور نما های نوینی را بر روی پیش رفت های مزید در ساحات کشاورزی زمین و صنایع دستی بازنمود . تولید صنعتی به پیشرفت خویش ادامه میداد و بمیزان گسترش خود این حقیقت را روشن می ساخت که منافع و مزایای کار

مزد نظر به بهره کشی از کارپردازان و یا دهقانان وابسته بر ما تنبیشتر می باشد .

نظام فیو دالی مانند نظام بردگی نظر به شرایط خصوصیات محلی دارای اشکال و مظاهر مشخص گونه گون بود . این خصیصه همگانی و کلی بدلیل ترکیب و آمیزش نا همگون روابط فیودالی در کشورهای جداگانه هم باقیای نظام های پیشینه اجتماعی - اقتصادی (یعنی روابط کمون اولیه و بردگی) و هم با اشکال تکوینی (جنینی) روابط آینده سر ما یه داری بیشتر پیچیده تر شده بود .

چامعه فیودالی جای خود را به کاپیتالیسم که در درون نظام فیودالی بوجود آمده و رشد نموده بود ، گذاشت . مستدل است که بیروزی طرز تولید سرمایه داری نمی توانست دفعتاً در زمان واحد صورت بگیرد . نخستین اشکال روابط سرمایه داری ابتدا در شهر های ایتالیا طی سده های سیزده و چهاردهه بمیان آمدند . انقلاب عالند که در سده شانزدهم شکل یک مبارزه مردمی راعلیه حاکمیت خازجی بخود گرفت در واقع ریشه های عمیق اجتماعی - اقتصادی داشت : و آن عبارت از انکشاف روابط سرمایه داری بود . در اواسط سده هفدهم انقلاب بورژوازی درانگلند رخ داد . گرچه این انقلاب بر مبنای سازش (میان فیودالها و بورژواها - مترجم) پایه گذاری شد اما زمینه بیروزی را برای یک نظام نوین بورژوازی مساعد ساخت . بالاخره انقلاب فرانسه که در اواخر سده هجدهم بوقوع پیوست فاز تاریخی رادایربر امحای فیو دالیسم و بیروزی کاپیتالیسم آغاز نهاد . در حالیکه نظام بردگی بخودی خود و بدون فعالیت های سازمان یافته سقوط نمود ولی انقلاب های بورژوازی در اثر فعالیت توده های مردم که با مرامهای سیاسی ، تشکیلات حزبی و سازمان های اجتماعی مجهز بوده و علیه سنگر های فیو دالیسم به پا خاستند ، سه بیروزی رسید .

این نکته در خور توجه است که توده ها یعنی آنانیکه نیروی عملده و محرک را طی دوران انقلاب های بورژوازی نشان میداد معمولاً موفق نشدند تا از ثمرات مساعی خویش مستفید شوند بلکه یک قشر نسبتاً کوچک والا مقام از آن ثمرات بهره مند گردید . این قشر همواره در پی آن بود تا اهداف متعددی که انقلاب آنرا مطرح ساخته بود

به هدف واحدی یعنی اینکه همه موانع را از راه تشبث خصوصی بر دارد محدود نماید. اگر نیل به این هدف از طریق سازش با از بابا ن. فیودال میسر می شد، بورژوازی بزرگ با کمال میل آماده بود تا به همچو سازشی تن در داده و منافع توده هارا که باسرنوشت شان هرگز علاقه نداشت، بیدرتک فداپیش کند.

سهیم گیری فعال طبقه دهقانان بویژه در آلمان و انگلند اماکنات آنرا فراهم ساخت تا ضرباتی که خود بورژوازی به اجرای آن قادر نبود بر ارتجاع فیو دالی وارد نماید. اما این عمل، هنگامیکه به ثبوت رسید نتایج فوری انقلاب بنا بر هدفی هدایت می شود، بر خلاف منافع توده ها، به شمول دهقانان، قرار میداشت. دهقانان آلمان به دنبال شکست جنگ دهقانی بزرگ بایر ر حمی زیادی سرکوب و تحت انقیاد در آمدند. صد سال بعد از «کرو مویل»^{*} کشاورزان کوچک انگلیس موسوم به یو منری (Yeomanry) تقریباً از بین رفته بودند و دهقانان فرانسه که شکار تقسیم زمین به قطعات کوچک واقع شده و گذشته از آن طسی لشکر کشی های ناپلیون تلفاتی داده، در وضعی قرار گرفتند که هرگونه استقلال اقتصادی را از دست دادند.

روحیه انقلابی طبقه بورژوازی طی دوران انقلاب فرانسه به اوج خود رسید و در هر حال اولاً این رانشان داد که مردم یعنی توده مزحمتکشانشهری و دهقانان ستون فقرات اردوی انقلابی را تشکیل میداد و آنها نیروی عمده انقلاب بودند. ته اجرای انجام و ظایف ضد فیو دالی را تا مین میکردند، و ثانیاً اینکه در جریان رویداد های انقلابی پیش از پیش انشعابی رونما گردید که حاکی از مابینت و اختلاف بین منافع بورژوازی و طبقه زحمتکشان مردم بود، و ثالثاً اینکه پیش از آهنگان پرو لتاریای امروزی از قبیل فور مولیندی منافع خویش را که با منافع بورژوازی فرق می داشت انجام داده بود، و رابعاً اینکه بورژوازی پس از آن که در انقلاب به یاری مردم به اهداف خود رسید، فوراً در صدد آن شد تا پروسه انقلاب را در بین راه قطع و انقلاب را سلب رهبری نماید. تحریک احیای سلطنت در انگلند موسوم به ریستوریشن (Restoration) که در سال

*Cromwell

۱۶۶۰ صورت گرفت و همچنین آن واقعه که به اصطلاح (انقلاب شکوهمند) معروف شده در سال ۱۶۸۸ در انگلند بوقوع پیوست ، وظایف اجتماعی را طوری انجام دادمشیکه حوادث ترمیدور (Thermidor) نام ماه فرانسوی است - مترجم) و آمدن «لویی بناپارت» در فرانسه به آن جا مه عمل پوشید .

هر چند دوران کاپیتالیسم باعث افزایش سریع نیروهای تولیدی گردید و پیشرفت های چشمگیری را در زمینه های ساینس، تکنالوژی و فرهنگ به بار آورد اما این ترقی توأم با تلخی های بسیار شدید تضاد های داخلی بود که نظیر آن دیده نشده است . کاپیتالیسم بمثابة نتیجه چندین انقلاب که صد هاسال از هم فاصله زمانی می داشت - پیروزی رسید ولی انقلاب سال ۱۸۴۸ که یکی از آخرین آنها به شمار می رفت فوراً با مبارزات انقلابی پرولتاریا که آنرا علیه کاپیتالیسم براه می انداخت، تصادف نمود .

نخستین انقلاب پرولتاریا به سال ۱۸۷۱ در فرانسه بوقوع پیوست اما آن انقلاب نه به پیروزی رسید و نه هم توانست به آن برسد زیرا جامعه بورژوازی تا آن زمان تحقق امکانات خویش را به اتمام نرسانده بود . اعضای کمون پاریس با آنکه قهرمانی و مردانگی رانشان میدادند ولی فاقد پیش آهنگ انقلابی یعنی حزب خویش - بوده و نتوانستند از عهده رهبری طبقه دهقانان بر آیند و بنا بر آن رهبری را به دسته های کسانیکه پرولتاریا نبودند می گذاشتند . مع الوصف کمون پاریس برای همیشه بعنوان يك چرخش عظیم در تاریخ جهان باقی خواهد ماند .

دوران نوین هنگامی آغاز شد که کاپیتالیسم وارد فاز امپریالیستی گردید . پرولتاریاهای روسیه در سال ۱۹۰۵ قیادت آن انقلاب مردمی به عهده داشت که انعکاسات گسترده آن در تمام قاره ها درخشید . این نخستین انقلاب در تاریخ جهان بود که طی آن طبقه کارگر به رهبری حزب پیشرو نقش رهبری توده های وسیع و در مقام اول طبقه دهقانان را در مبارزه علیه استثمار نیمه فیودالی و کاپیتالیستی به عهده گرفت . انقلاب سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ ، مقدم بر همه بدلیل آن با شکست مواجه شد که فعالیت های انقلابی کارگران و دهقانان به شکل يك جریان واحد با هم یکجا نبود و در اوقات

مختلف بوقوع می پیوست و این امر به نیرو های ارتجاعی مجال داد تا همه نیرو های خویش را متمرکز ساخته و آن جنبش را در هم شکنند. بمرحله انقلاب سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ که رویداد تاریخی در سطح گسترده جهانی به شمار میرفت، تأثیر فوری را بر مقدرات مردم اروپا و آسیا گذاشت زیرا این رویداد مقدمه انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه بود که بعداً در اکتوبر سال ۱۹۱۷ بوقوع پیوست.

جانشینی پی در پی فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی - یعنی فرماسیون های کمون اولیه، برده داری، فیو دالی، کاپیتالیستی و کمونیستی - شالوده عینی و پایه تیوریک را برای دوره بنسبتی پروسه تاریخ تشکیل میدهد.

دوره بندی علمی تاریخ برای نخستین بار در اثر پیشین بنیان گذاران سوسیالیسم علمی - یعنی در کتاب آید یالوژی آلمان (نوشته سال های ۱۸۴۵-۱۸۴۶) شکل گرفت که طی آن مراحل انکشاف

تاریخی جا معه بمنابر اشکال پی در پی مالکیت: قبیلوی، باستانی، فیو دالی و بورژوازی توصیف می شود. این اثر برای اولین مرتبه توضیح کرد که دوره بندی تمام پروسه تاریخ مبنی بر تاریخ اقتصادی است که مراحل را در انکشاف مادی تولید نشان میدهد. این مطلب در سال ۱۸۵۹ با یک اصلاح مهمی ترمیم شد: «نیرو های تولیدی

روابط تولید را تعیین می کند». (مقدمه نوشته در باره نقد اقتصاد سیاسی) و در اینجا مستقیماً به آن چیزی اشاره شده که بنام «فرماسیون اقتصادی جا معه» یاد می گردد. از آن چنین نتیجه گرفته

می شود که این اشاره مربوط به مراحل معین تاریخی در انکشاف جا معه می باشد. چنانکه مارکس، در مقدمه اولین نسخه جلد اول کاپیتال نگاشته است: «از دیدگاه من تکامل فرماسیون اقتصادی جا معه بمنابر به پروسه تاریخ طبیعی دیده می شود». (۳)

طوری که به همه معلوم است مارکس عمیقاً با مسایل جیولوژیی تعلق می گرفت و از آنجا اصطلاح «فرماسیون» را Formation علاوه بر معنی لفظی شکل و یا شکل گیری مفهوم اصطلاحی طبقه

ها و یا قشر های یک دوره جیولوژیی را نیز می رساند - مترجم) به اقتباس گرفت تا طبقه های (Strata) بزرگ تاریخ بشریت را که بر مبنای تعاقب تاریخی از نگاه، پیدایش و جانشینی آنها از هم

متمايز شده می تواند بدین وسیله معین نماید. یکی از نمونه ها که مارکس طی آن همین اصطلاح جیو لوژی را بکاربرد است در دو مین مسوده نامه بی یافت می شود که وی آنرا (در سال ۱۸۸۱) به « ویراز اسول لیچ »* نگاشته است: « فر ماسیون قدیم و پسا ابتدایی زمین متشکل است از يك سلسله طبقه های اعصار که بالای یکدیگر قرار گرفته است. فرما سیمون اجتماعی قدیم عینا بهمین ترتیب عده ئی از مراحل مختلف را برای ما نشان میدهد که نمایانگر بی در بی بودن دورانها که یکی جای دیگری را میگیرد، می باشد...» علاوه بر این کارل مارکس در سوده مین مسوده این نامه از فر ماسیون دومی صحبت می کند که سه دوره انکشاف یعنی جامعه برده داری، فئودالی و بورژوازی را در بر می گیرد. (۴) این مسوده های مختلف نامه های مارکس که به عنوان « ویراز اسول لیچ » تهیه شده بود هرگز بوی ارسال نشد زیرا نگارنده آن چنانکه بدیهی است ملاحظات خود را کامل نمی دانست. بهر صورت. این نکته خیلی مورد دلچسپی است که کارل مارکس - آنچنان که بر پایه پیروزی های امروزی در ساحت باستان شناسی و انوگرافی به اثبات رسیده است - جامعه ماقبل طبقات را که درین مورد وی آنرا بنا م فر ماسیون « قدیم یا اولیه » خوانده است، به عتابه یک دوران تاریخی بسیار طولانی و گسترده می دانست که به دوران های جداگانه تقسیم پذیر می باشد.

مساله دوره بندی به خاطر دشواری در تثبیت یک معیار واحد برای رفع نیاز مندی چه در مورد تقسیم اساسی پروسه تاریخی چنان که به ثبوت رسیده باشد، و چه در مورد تاریخ های منطقوی یا محلی، بیشتر از همه پیچیده ترمی باشد. تردیدی نیست که تیوری فر ماسیون اجتماعی - اقتصاددی در همه موارد بمنزله مهم ترین خط رهنما در امر دسترسبی به دوره بندی علمی تاریخ محسوب می گردد. ضمناً این نکته را هم باید در نظر داشت که توالی و بی در بی بودن فر ماسیون های اجتماعی - اقتصاددی عملی نیست که در زمان واحد صورت بگیرد و بنابر این انقلاب های اجتماعی که این توالی را شکل واقعی میدهد طی از منته مختلف تاریخ بوقوع می یبوند.

* Vera Zasulich

بدنیال طولانی ترین دوره موجودیت نظام کمون اولیه - یعنی آن فر ما - سیون اجتماعی - اقتصادی ابتدایی و همگانی - زمانیکه نخستین مالکیت بردگی ظهور می کند، در آن هنگام عملیه همزمان دو و یا بیشتر فر ماسیون های اجتماعی بمیان می آید. بنابراین همین دلیل اصل بنیادی فر ماسیون های اجتماعی مقتضی است تا یک دور « بند ی محقق پروسه تاریخ جهان بر آن افزوده شود.

ازین جهت استعمال مقوله «دوران تاریخی» برای افاده مطلب خیلی مناسب به نظر می رسد. لنین که همیشه این مقوله را بکار می برد، آترا بر مبنای ثبوت علمی دقیق مدلل ساخته است. بدین ترتیب وی در مقالته تحت عنوان «زیربیرق دروغین» می نویسد: «ما بدون شك در ملتقای دو دوران زندگی می کنیم و رویداد های تاریخی که خود را در برابر چشم مانمو داریم سازد تنها در صورتی درك شده می تواند اگر مانخست از همه شرایط عینی گذار را از يك دوران به دوران دیگر مورد تحلیل قرار بدهیم. اینک ما دوران های مهم تاریخ را داشته ایم. در هر یکی از این دوران ها جنبش های جداگانه و قسمی که گاهی به پیش و گاهی به عقب می رود همیشه موجود بوده و خواهد بود. همچنان کجروی های مختلفی از خط تیپ میانه و آهنگ وسطی این جنبش ها همیشه موجود بوده و خواهد بود. ما نمی توانیم این را در یابیم که جنبش های مختلف تاریخی با چه اندازه سرعت و با چقدر موفقیت در دوران معین انکشاف خواهد کرد اما می توانیم بدانیم و به یقین هم میدانیم که کدام طبقه در آغوش این و یا آن دوران قرار داشته که محتوی عمده دوران سمت عمده انکشاف آن، مشخصات عمده وضع تاریخی همان دوران و غیره را معین می کند. مافقط بر پایه همین اصل یعنی نخست از همه با در نظر گرفتن خصوصیات ویژه و اساسی «دوران های مختلف» (نه حوادث منفرد در تاریخ کشور های جداگانه) می توانیم تا کنیک های خود را بدرستی در یابیم. صرف شناسایی خصوصیات بنیادی يك دوران معین می توان بمشابه اساسی برای درك خصوصیات مشخص یکی و یا دیگر کشور همیشه واقع شود.» (۵)

بنابر این لنین تاکید می نمود که تعریف يك دوران معین تاریخی باید بر پایه عینی روش طبقاتی استوار باشد و این روش نمی توان تعلق

به آن گیرد که پروسه همگامی تاریخی چگونگی در کشورهای
 جداگانه به اشکال گوناگون نمودار می‌گردد. خطوط مرزی
 یک دوران در داخل یک چوکات بین‌المللی تثبیت می‌شود. هر
 دوران چنان پروسه‌های اجتماعی-تبییک را پدید می‌آورد که طی آن
 یک طبقه اجتماعی خاص نقش‌رهنبری کنند و تعیین‌کننده‌ها به
 عهده می‌گیرد. در فراهم‌آوری محتوی مشخص برای مقوله دوران
 و در تثبیت تمایل انکشاف اجتماعی بهفته در یک دوران معین، لنین
 همچنان پیوسته هشدار میداد تا باید از برخورد سطحی و روشی
 قالبی در قبایل مشخصه یک دوران احتراز شود. وی گفته است: «هر
 دوران مجموعه‌ای از پدیده‌های گوناگون است که در آن علاوه بر
 خصوصیات تبییک همیشه چیز دیگری هم وجود دارد.» (۶)
 دوران تاریخی به هیچوجه یک مفهوم مجرد منطقی نیست. این
 مفهوم مجموعه‌ای از پدیده‌ها و پروسه‌ها است که اعم از تبییک و
 غیر تبییک، بزرگ و کوچک و مختص به کشورهای پیشرفته و
 عقب مانده را بطور کل در بر می‌گیرد. در مقالتهی تحت عنوان «پروگرام
 نظمی انقلاب پرولتاری» لنین پیرامون جنگ سالهای ۱۹۱۴-
 ۱۹۱۸ می‌نویسد: «جنگ فعلی امپریالیستی ادامه سیاست‌های
 امپریالیستی دوگروپ قدرت‌های بزرگ می‌باشد و این سیاست‌ها
 را مجموع روابط دوران امپریالیستی بوجود آورد و آنرا پرورش
 داده است. اما خود همین دوران سرور سیاست‌های مبارزه را بر
 علیه ستم ملی و سیاست‌های مبارزه پرولتاری را بر ضد بورژوازی و
 در نتیجه آن همچنان اولاً امکان و حتمیت شورش‌ها و جنگ‌های
 ملی انقلابی و ثانیاً جنگ‌ها و قیام‌های پرولتاری را بر ضد بورژوازی
 و ثالثاً ترکیب هر دونوع از جنگ‌های انقلابی و غیره را ناگزیر به
 وجود می‌آورد و پرورش می‌دهد.» (۷) روی همین دلیل است که
 گاهی دوران امپریالیستی به «دوران جنگ‌ها و انقلاب‌های
 پرولتاری» نیز توصیف می‌شود.

شناخت لنینستی در مورد دوران تاریخی تعریفی را از تمایل عمد
 انکشاف تاریخی در بر می‌گیرد و نیز حاوی تعریفی است که طی آن هم
 از طبقه تیکه در مرکز پروسه تاریخ قرار داشته و پیشروی آنرا جهت
 میدهد و هم از نیروهای طبقه‌ای که به مقابل یکدیگر قرار دارند،

بحشی به عمل می آید . بررسی پروسه تاریخ نه به شیوه تجرید بلکه در کلیت پدیده های واقعی لازم با آن ، انجام می یابد .

این سخنان لنین که می گوید در تعیین خطوط واقعی فاصل بین يك و دیگر دوران تاریخی آن خطوط را نباید مطلق کرد ، اصولا دارای اهمیت عالی است « اینجا البته مانند هر جای دیگر در طبیعت و جا معه خطوط تقسیم ، خطوط مرسوم می و تغییر پذیر ، نسبتی و غیر مطلق می باشد » (۸) این مطلب بر علیه آن تلاشهای دو گما تیک متوجه است که میخواهد پروسه تاریخ را تقریباً بر مبنای روز وساعت دوره بندی کند و اهمیت کروئو لوزی های مشخص تاریخ را مطلق سازد . زیرا این عمل در انتها ی امر به يك درك بسیار ساده تاریخ منجر می گردد .

مقوله « دوران تاریخی ، با تیوری مارکسیستی - لنینستی ، دایر بر توالی پیشرونده فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی ارتباط ناگسستنی دارد . هیچ یکی نمی تواند از چنین دوران تاریخی صحبت کند که از فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی موجود در آن دوران مجزا باشد . دوران تاریخی بمتنا به يك فاز طولانی تاریخ تعریف می شود که نشانه آن روابط متقابل است که با ثبات بیش یا کم میان دو و یا بیشتر فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی که در حال موجودیت با همی قرار دارند ، وجود داشته باشد . چو کات کرو نولو ژیک ، يك دوران تاریخی با دگرگونیهای بنیادی در انسلاک میان نیرو های چنین فرماسیون ها تعلق دارد . نشانه خاص هر دو را ن تمایل مسلطی است که برانکشاف جا معه حاکم باشد و این وضع در تحکیم ارتقایی و ثقل نسبتاً فزاینده يك فرماسیون اجتماعی - اقتصادی بسیار پیشرفته تمایل می گردد .

دینا میسم پروسه تاریخ نه تنها در دگرگونی انسلاک میان نیروهای فرماسیون های مختلف بلکه همچنان در تغییرات بنیادی که در درون هر یکی از فرماسیون ها رخ میدهد تمثیل می شود . چون همه آنها از میان مراحل مختلف رشد ، انکشاف و زوال می گذرد ، این امر لاجرم بر دوران تاریخی مورد بحث اثر می گذارد . بنابراین ضرورت می افتد تا دور ها ی جدا گانه یی را در هر یکی از دوران

های تاریخی که نمایانگر انکشاف داخلی آن باشد، نیز متمایز ساخت.

دوران کنونی تاریخ که مشخصه آن گذار انقلابی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم می باشد همچنین دوره های جداگانه بی رادربری می گیرد که با مراحل رشد و تاثیرات روز افزون سوسیالیسم با لای انکشاف جهانی مطابقت می کند.

بنابر این هر دوران تاریخی می تواند در داخل خود تقسیمات خاصی داشته باشد. ناگفته روشن است که دوره بندی تاریخ جهان مقتضی پژوهش وسیع مقدماتی است. بویژه در ارتباط به از منهدوردست که در آن هنگام مناطق روی زمین در انزوا و جدایی بیشتر از همدیگر قرار داشته و عمل متقابل میان فرماسیون های مختلف بمقایسه از منهد بعدی کمتر احساس می شد. پیش از آنکه تاریخ جهان بعنوان یک «حقیقت امپیریک» عرض وجود کند یعنی قبل از ظهور نظام جهانی اقتصاد سرمایه داری، تاریخ بشریت آن چنان که بود «به گونه های مختلف منحصر بخود و مجزا از همدیگر وجود داشت که در آن پروسه های درونی اجتماعی - اقتصادی بطور مستقل رشد می نمود».

هر قدر که دورتر به ژرفنای گذشته ها فرو میرسیم بهمان اندازه دشوارتر می گردد تا کروئولوژی پروسه ها و پدیده های تاریخی را که پیش و یا کم دقیق باشد، تثبیت نماییم. این سخن مخصوصاً به نسبت آن انقلاب های اجتماعی صدق می کند که گذار از جامعه غیر طبقاتی به جامعه طبقاتی را اوسپس از نظام برده داری به قیودالیسم را انجام داد. در مورد اولی پروسه های انقلابی زمان طولانی را دربر می گرفت و تا حد زیادی به صورت خودبخودی انجام می شد، و این امر که کسی بتواند خطوط مرزی مکانی - زمانی آنرا تعیین نماید، فقط در حد تخمین صورت می گیرد.

مقوله دوران تاریخی آنچنان که بر پایه تیوری فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی به اثبات رسیده است، این را ممکن می سازد تا تاریخ را به مقیاس جهانی دوره بندی نمود. بهر حال، چیزی که علاوه بر دوره بندی همگانی پروسه تاریخ جهان لازم به نظر می رسد، تدوین علمی دوره بندی محلی تاریخ می باشد بیونند ذاتی و درونی بین این دو وجود دارد زیرا هر دوی آنها در نهایت امر توسط الگوهای

قانونمند همگانی در زمینه پیشرفت ارتقائی جامعه یعنی باز هم ذریعه توالی فرماسیون های اجتماعی اقتصادی تعیین می یابد عملیات این الگوها بدون استثنا در انکشاف همه مناطق و حتی کشور های جداگانه دنبال شده می تواند امامدت واقعی تاریخ برای تامین درجات متساوی در حرکت پیشرونده همگانی معمولا در مناطق و یا کشور های جداگانه یکسان نمی باشد. حل این مساله باید در تثبیت يك سیستم درجات وابستگی پدیده های خالص محلی تاریخ با پدیده های منطقی و وابستگی همین پدیده های منطقی به نوبه خویش با پدیده های عمومی تر که در خصوصیات کیفی يك دوران تاریخی بازتاب می یابد، جستجو و مشاهده شود. در زمینه بررسی تاریخ يك کشور و یا ملت خاص این امر هم ممکن است و هم لازم تا دوره های مشخصی را در پروسه محلی تاریخ که از منطق درونی آن پروسه سر چشمه میگیرد، تعیین کرد همچو دوره بندی آنطور یکه بوده پائین ترین مرحله سیستم عمومی را تشکیل میدهد. مرحله بعدی و عالی از فاکت ها و حقایق فراهم می شود که انکشاف تاریخی تمام منطقه را با پیوند های مناسب کرو نو لوزی مشخص می سازد. مقایسه تاریخ های تقویمی (کرو لوزیک) که از پروسه های همگون و آنهم بمقیاس خالص محلی و منطقی شاهده می دهد امکان آنرا میسر می سازد تا وابستگی متقابل را بمیزان بیشتر و یا کمتر میان این پروسه ها تثبیت نمود و زمینه را برای آن فراهم میکند تا خطوط عمده يك دوره بندی واحد که هم منطقه را بصورت يك کل هم عناصر ترکیبی آنرا در خود احتوا می کند، ترتیب کرد. بالاخره مواد معلوماتی که از بنظر طریق بدست آمده باشد، آنطور یکه بوده در سطح فوقانی مواد عینی که شامل دوره بندی تاریخ جهان را فراهم می کند، قرار میگیرد اینوسيله برای مامیسر می سازد تا مقام خاص يك منطقه که آنرا طی يك دوران مشخص تاریخی برای خود اجرا کرده باشد، تثبیت نمود. بدین ترتیب پژوهنده قادر می گردد تا به تثبیت درجه تأثیری که پروسه همگانی تاریخ جهان آنرا هم بر سر نوشت يك منطقه معین و هم بر عناصر خالص محلی شامل آن منطقه، وارد می آورد، دسترس پیدا نماید البته تشخیص يك « نتیجه معین از لحاظ ماهیت خود امری است که حسب مرسوم صورت می گیرد. باوصف همه هر نوع دوره بندی که

باشد جز اینکه تقریبی و مرسوم است ، چیز دیگری شده نمی تواند تاریخ تقویمی پروسه ها و پدیده های بزرگ تاریخ نمی تواند بصورت مطلقاً دقیق تثبیت شد . چیزیکه بیشتر اهمیت دارد تثبیت حقیقی و یا حتی تقریبی وابستگی پروسه های محلی تاریخ است با تمایل همگانی انکشاف اجتماعی که الگوی اساسی قانونمند پیشرفت بشریت را تمثیل می کند . در عده بی از موارد همینان از چنان دورانهای تاریخی صحبت نمود که از شرایط خارجی انکشاف مناطق جداگانه که بصفت عامل معین کننده جهت تکامل داخلی آنها عمل می کند ، منشأ میگیرد . بدینگونه ، بعنوان مثال ، سرزمین های اولیه واقع در حاشیه جوامع طبقاتی - یعنی حوزه گسترده قاره اروپا - آسیا از زمانه های قدیم صحنه تصادمات میان فرماسیون ها و تمدن های طبقاتی - اتنیکی بود که بیشتر به اشکال خشونت های ناگوار - یعنی استیلا و چپاول همراه با انهدام لازم نیروها ی تولیدی صورت می گرفت . (۹) تاریخ ملل قاره های امریکا و افریقایان اینگونه زود خورد ها ، با آنکه به طرز دیگری بوقوع می پیوست ، در دوره ماقبل استعمار جریان داشت .

در تاریخ نگاری شوروی انقلاب بورژوازی انگلیس که در قرن هفدهم بوقوع پیوست بمنزله آغاز «تاریخ عصر جدید» پنداشته میشود . این دوره بندی روی آن بنا شده است که انقلاب انگلیس بمنظور به نخستین پیروزی روابط بورژوازی بر روابط فیو دالی در یکی از کشور های برجسته اروپا به شمار می آید . واقعیت طوری بود که انقلاب انگلیس در دورانی رخداد که گذار انقلابی از فرماسیون فیو دالی به فرماسیون کاپیتالیستی صورت می گرفت . بنا بر این ما عملیه اصل فرماسیون را در اینجا بمنظور به معیار دوره بندی تاریخ مشا هده می کنیم اما دیگر امکانات حل این مسأله را نیز نمی توانیم از نظر بدور بیانندازیم . بدون آنکه تخلف و یا عدولی از اصل متذکره فرما - سیون اجتماعی کرده باشیم ، همچنان ما می توانیم آغاز دوران گذار از فیو دالیسم به کاپیتالیسم را یا از انقلاب پیشین هالند در سده شانزدهم و یا حتی از انقلاب بعدی فرانسه در سده هجدهم محاسبه نماییم .

انقلاب امریکا که در قرن هجدهم پیش از انقلاب فرانسه بوقوع

پیوست در اصل انقلاب ضد استعماری بود که ازنگاه روش فر ماسیونی هیچ نقش مستقلی را بازی نه نمود .

توصیف انقلاب قرن هفدهم انگلیس بمانند نقطه آغاز دوران تاریخ عصر جدید همچنان مطلق شده نمی تواند . این هم مانند کلیه دوره های کرونولوژیك حیثیت مرسوم دارد زیرا همه امکانات سه گانه در ارتباط به نقطه آغاز دوران نوین تا وقتی که منجر به تخلف از اصل فر ماسیون های اجتماعی - اقتصادی نشده است ، حق دارد موجودیت داشته باشد .

ضمناً بعضی دلایل وزین جهت اثبات و تحکیم آن امکان که در تاریخ نگاری شوروی مورد پذیرش واقع شده است ، در میان موجود است .

انگلستان نقش بسیار مهمی را در زندگی سیاسی اروپا که به مراتب بیشتر از نقش هالند بود ، بازی نمود . کارل مارکس انگلستان را يك «کشور کلاسیك» طرز تولید سرمایه داری میدانست . وی در مقدمه اولین نسخه کاپیتال نگاشته است : «فزيك دان پديده های فزيکی را یاد ر جایی مورد مطالعه قرار میدهد که به شکل بسیار تبیین خویش و فارغ از هرگونه تأثیر اخلاص کننده رخ میدهد و یا آنکه در هر محل ممکن تجربیات تحت شرایطی انجام میدهد که وقوع پديده هارا بگونه نورمال آن تا مین می کند . درین اثر من قصد دارم طرز تولید کاپیتال لیستی و شرایط تولید و مبادله که با آن طرز مطابقت دارد مورد بررسی قرار دهم . تا زمان کنونی انگلستان سرزمین کلاسیك این امور بوده است . به همین دلیل از انگلستان بمانند به مثل اساسی در انکشاف نظریات تیوریک من استفاده بعمل آمده است .» (۱۰)

هنگام رسیدن انقلاب به پایه تکمیل ، انگلستان پیش از پیش به يك قدرت بزرگ استعماری مبدل شده و نفوذ آن به ماورای اروپا گسترش یافته بود . گذشته ازین انقلاب انگلیس بدلیل ما هیئت سازش آمیزی که داشت ممکن است بمنزله نقطه آغاز دوران آن مبارزات دانسته شود که از جانب روابط نو ظهور بورژوازی بر ضد روابط فیو دالی که عملاً به گونه همگانی وجود داشت ، براه انداخته شد . بود . نوعیت سازش آمیز انقلاب انگلیس عمدتاً درساحه رو بپنا

تبارز می نمود. کارل مارکس به تأکید گفته است:

«هر جاییکه شرایط فراهم شده تاریخ بانیاز مندی های تولید سرمایه داری در کشور مغایر ت می داشت و یا با آن مطابقت نمی نمود آنها بطور بیر همانه از میان برداشته شده است. این سخن نه تنها به نسبت و ضع جمعیت های دهکده یی بلکه به نسبت خود جمعیت های دهکده یی، نه تنها به نسبت محل سکونت اهالی کشاورز بلکه به نسبت خود اهالی کشاورز، و نه تنها به نسبت مراکز اصلی زراعت بلکه به نسبت خود زراعت صدق میکند.» (۱۱)

انقلاب بورژوازی فرانسه که بامور نظام فیودالی به شدت بر خورده می نمود آغاز دوران نوین تاریخ به شمار نمی رفت بلکه نقطه اوجش بود که طبقه بورژوازی و با رسیدن به آن هرچه زودتر قباب انقلابیت خود را بدور افکند.

بدون شبیه اکثریت آن کشورها که نسبتاً از لحاظ اقتصادی بدتر از آنها بودند بیشتر نایل آمده بودند (گرچه هنوز فیودالی بودند) مگر پیش از پیش در طول سده هفدهم و در بعض جاها حتی قبل از آن شاهد پیدایش پروسه های مالیکیولی (کوچک) ظهور و نیروز گرفتن عناصر بورژوازی و نمایان شدن ساختار کاپیتالیستی بودند. این پروسه ها همچنان تأثیرات مستقیم و یا غیر مستقیم را با لای آن کشورها که در درجات پایین تر انکشاف اقتصادی داشتند، می گذاشت.

تحلیل مشخص تاریخ نشان خواهد داد که در طول دوره های مختلف تاریخ ملت های جداگانه رسالت روند های پیشرفته را به عهده گرفته و در جنبه مقدم تاریخ قرار گرفته اند. کشورها و ملت هاییکه قبلاً از دیگران خیلی به عقب مانده بوده، بجای آنها که برای نخستین مرتبه در شان هراهم پیشرفت اجتماعی قدم گذاشته بودند، رسیده و یا از آنها پیشی گرفتند.

آزمون تاریخ گویای این حقیقت است که درجه و شدت انکشاف کدام کشور و یا ملت خاص يك امر نحول پذیر می باشد.

قدرت های بزرگ فیودالی که مدت زیادی در مقام حکمروایی قرار داشتند، سپس در پروسه همگامی تاریخ به عقب ماندند. تأثیر آنها بر جریان رویداد های جهان که عمدتاً از سیاست های تجاوزی

که به منظور کشور گیری از جانب طبقات حاکمه دنیا ل می شده، ریشه می گرفت در اصل نوعیت منقسی داشت .

زوال همچو کشور ها پیش از پیش بدلیل ناتوانی آنها ویابد لیل سودمندی عناصر روابط مترقی اجتماعی تعیین شده بود. هسپا نیه فیودالی ، امپراتوری عثمانی و دولت مغلی سلا له چنگیز نمونه های همچو انکشاف رانشان میدهد.

در کشور ها و یا ملت های جداگانه که باری در جنبه مقدم قرار میگیرند و باری در تاریکی وقت از پیشی باز می مانند چنین چیزی وجود نداشته که آنرا سزاوار سرزنش و ملامتی دانست . هیچ قوم نمی توان فطرتاً عقب مانده و یا فطرتاً پیشرفته باشد . در سراسر جریان تاریخ هر یک ملت می تواند طی یک مرحله خاصی در پروسه همگانی تاریخ شریک گردد در بعضی از شرایط هر ملت قادر است تا سهمی را در امر پیشرفت بشریت ایفاء نماید .

این گمان همچنین نادرست خواهد بود که فقط کشور های بزرگ می توانند آهنگ پیشرفت بشریت را در همه مراحل انکشاف تاریخ آغاز کنند . آزمون تاریخ نشان داده است که در شرایط یک بحران جامعه فیودالی روابط بسیار پیشرفته اجتماعی اقتصادی نخستین بار در کشور کوچک هالند رونما گردید و آن کشور برای مدتی در پیشا پیش دیگران قرار گرفت . البته هیچ یکی نمی تواند از نقش بین المللی یک کشور خاص و درجه عمیق تأثیرش با لای سایر دولت ها چشم پپوشد . انقلاب هالند منجر به پیروزی روابط اجتماعی بورژوازی حتی به مقیاس اروپا ، کمتر از آنکه آنرا بمقیاس جهانی دانست نگردید . این امکان تنها پس از انقلاب های انگلیس و فرانسه بمیان آمد .

مطالعه پیرامون خطوط بنیادی انکشاف و پیرامون اصول مترقی مبارزه بر ضد گرایش های ارتجاعی ، که پروسه واحد تاریخ جهان را تشکیل میدهد ، اساساً ایجاب می کند تا روند عمده پیشرفت

جامعه بدون توجه به روند های فرعی که اثر قاطعی را با لای آن جنبش نمی گذارد مورد بررسی قرار بگیرد . تاریخ جهان طوری نبوده که از مجموعه تاریخ های ویژه و جداگانه ترکیب یافته است ، دانشمندان تاریخ حین تلخیص مواد گسترده که بدسترس شان

قرار دارد و حین مراجعه به آن به غرض تهیه یک تصویر عمو می باید جهت عمده انکشاف جامعه را در تیبیک ترین اشکال آنها مشخص نمایند. دوره بندی تاریخ جهان نیز باید بر آن استوار گردد.

درین موقع، البته کسی را نباید چنان خصوصیات مهم در انکشاف کشورها را جدا گانه که به اساس آن زمینه بحث بر امکانات گونه گونه پروسه واحد تاریخ فراهم می گردد، از نظر انداخت. عام بیشتر اوقات از طریق خاص خود را ظاهر می سازد، بنابراین لازم است تا آن موارد پروسه تاریخ جهان در نظر گرفته شود که انکشافشان در خط مستقیم قرار نداشته بلکه همواره در «پیچ و خم ها» طی مجراهای گونه گونه مشخص یعنی بر مبنای «خاص» صورت می گیرد. به همه حال، علاوه بر جنبه قسمی و «خاص» انکشاف تاریخ، این مملکتان مهم است تا «اصیل» ترین مظهر روند عمده در پروسه تاریخ جهان را تثبیت نمود و منظور همین مطلب است که باید آنرا در ارزیابی جریان تاریخ جهان مقدم بر همه دانست. به این وسیله ممکن می گردد تا آن عناصر پیشرو و عمده پروسه تاریخ را تشخیص کرد که مشخصه آن پروسه را فراهم می کند و زمینه تثبیت این امر را که یک منطقه و یا کشور مشخص طی یک دوره معین تاریخی به کدام فرماسیون تعلق می گیرد، مساعد می سازد.

تهیه همچو یک تثبیت، زمانی امکان می یابد که نوعی از «مقیاس اندازه گیری» برای فرماسیون معین اجتماعی پیدا شده بتواند: و آن عبارت از موجود بودن مجتمع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که خصوصیات تیبیک آن فرماسیون اجتماعی را مجسم ساخته و طوریکه بوده آنرا «تمثیل» می نماید. شناسایی اصیل ترین اشکال پروسه ها و یا پدیده های تاریخی باید یکجا با تشخیص الگوهای عینی قانونمند که خط انکشاف جامعه را در شرایط مشخص مورد نظر معین می کند، صورت بگیرد.

این تنها در موارد اشکال «خالص» پیشرفت اجتماعی ممکن می شود که الگوهای قانونمند خود را به طور بسیار واضح نمایان می سازد. جاییکه آن اشکال بخاطر «مخلوط شدن چیزهای مختلف و موجبات فرعی، مبهم و تیره می گردد» الگوهای عینی بهمین وضاحت کامل عمل نمی کنند، با وصف آنکه موجود هستند و خود را نخست از

همه بمثا به يك روند عمده نشان می دهند اما به مفهوم جامعه‌شناسی
جا معیتی ندارند .

این امر نقش معینی را بر گر و نولوژی نیز می گذارد . اختلاف
زمانی در موقعیت پدیده های همگانی تاریخ جهان که در بالا ذکر شد
هرگز مطلق شده نمی تواند . فاکت های تاریخ بسا از موارد نشان
می دهد که طی آن پروسه ها و پدیده های نوع واحد در صور تیکه
مستقیماً بین هم پیوند متقابل نداشته ولی مقارن و همزمان
به رشد خویش ادا می دهد در ارتباط به این موضوع بی ارزش
نخواهد بود تا از نظر به جالب « بی پایو ترو فسکی * » در باره
تاریخ فرهنگ های یاد آوری نمود : « مجموع محقق عنا صر
نیرو های تولیدی ، چون سطح انکشاف خویش وهم سطح روابط
تولیدی متناسب با آنرا مشخص می سازد » بمثا به درجه معین اجتماعی
در زمینه انکشاف فرهنگ ما دی ملاحظه شده می تواند ... نیازمندی
های همانند به ایجاد افزار های ابتدایی که هم از لحاظ کار و هم
از لحاظ شکل همانند بود ، رهنمایی کرد ... فرهنگ های عصر نیو-
لیتیک شباهت چشمگیری را در افزار ها و سایر اسباب مورد
استفاده نشان می دهد ... مجتمع های اسباب که به آن مرحله تعلق
دارد و از نظر نوعیت متشابه هستند در فاصله های چشمگیری مکانی و
زمانی از همدیگر به مشاهد می رسد . (بطور مثال عصر نیو لیتیک
را در افریقا و جاپان با هم مقایسه کنید .) (۱۲)

در دوره های بعدی نیز يك نوع یگانگی در شالوده های فرهنگ
مادی و معنوی ملل مختلف موجود بوده است . همه میدانند که تکرار
(و موجودیت موازی) پدیده های محقق تاریخ در مللی به مشاهد
رسیده که آنها از موجودیت یکدیگر تا این اواخر هرگز اطلاعی نداشتند
در ارتباط به انکشاف روابط طبقه دالی « ان . کونراد » می نویسد
که انسان از مشاهده این واقعیت فقط « در حیرت می ماند که انکشاف
این پروسه درسه دولت بز رگت جهان باستان که عبارت اند از
آسیای شرقی ، شرق میانه و اروپای غربی چند ر از لحاظ زمان با هم
نزدیکی می داشت . » (۱۳) وی از شباهت شگفت انگیز در فورم های
ظاهر ی قانونگذار ی طبقه اشراف یاد آور می شود که هنگام ایجاد
دولت های مطلقه فرانسه و جاپان در حالی بمشاهده می رسد که

*B. Piotrovsky

هیچگونه تماسی در آن زمان میان این دو کشور وجود نداشت. مقررات موضوعه در ارتباط به سلوآک دهقانان توسط این دو دولت مطلقه که عمیقاً از یکدیگر تفاوت داشت و در انجام متقابل جهانگسترده اروپا و آسیا واقع بوده چنان بایکدیگر شباهت نزدیکی می داشت که حتی این تشابه در مصطلحات (تر مینو لوژی) مورد استمال آنها به مشاهده می رسد. این مطلب نشان می دهد که نظام مطلقه در کشورهای مختلف بمثا به شکل ویژه دولت فیودالی با مسایل همگون مواجه بود که صرف نظر از خصوصیات منطقی و یا محلی آنها این گونه مسایل میان شان مشترک بودند. این هم بمثا به یک دلیل دیگر برای البات یگانگی پروسه تاریخ جهان محسوب شده می تواند.

زمانی که فرانسه از تاثیر قوری انقلاب بورژوازی انگلیس بهره می گرفت جاپان هرگز نمی توانست چنین کاری را بکند. ولی باز هم در هر دو کشور فرانسه و جاپان هرکس به آسانی میتواند دوره های انکشاف مشخصی را که فقط به آن کشورها اختصاص داشته و پایه دوره بندی تاریخ محلی آنها را تشکیل داده می تواند، تثبیت نماید. در عین زمان ممکن است تا همچو دوره بندی های ویژه را با تاریخ جهان در مقایسه گذاشت یعنی تاریخ فرانسه و جاپان را در قبال پس منظر همچو رویدادهای تاریخی مثلا مانند پیروزی روابط بورژوازی در انگلیس مورد رسیدگی قرار داد این عمل در شناسائی بهتر پروسه های بعدی تاریخ که انکشاف هر دو جامعه فرانسه و جاپان را مشخص می سازد، یاری خواهد کرد. همین مطلب در مورد فرانسه بکلی روشن است؛ شکی نیست که انقلاب انگلیس جریانات ضد فیودالی را که بعد از گذشت یک قرن یا تحول عظیم انقلابی پایان یافت در آنجا سرعت بخشید. ولی تا جاییکه سخن به جاپان مربوط می شود، شکست سیاست خود انزوایی غیر طبیعی چنانکه از جانب حکمرانان فیودالی! توکوگاوا* از آن پیروی به عمل می آمد، همچنان پیش از پیش به اثر هجوم همگانی بورژوازی که منشا آن در رویداد های اروپا قرار داشت، منقر و معین شده بود، بسیار از فاکت ها که با تاریخ سده های هفدهم و هجدهم جاپان ارتباط دارد، طوری دیده می شود که روند عمده پروسه جهانی دایر برزوال فیودالیسم

*Tokugawa

را دنبال می کند .

ازین نگاه ، تاریخ روسیه نیزحالت استثنا یی راندارد . ظهور وانکشاف نظام مطلقه در روسیه تنها در قبال پس منظر بحران همگانی فرماسیون فیودالی جا معه درك شده می تواند .

موضوع انطباق زمانی و وقوع رویداد های تاریخ در سر زمین های مختلف بسیار دور از هم و بنا برآن مستقل از همدیگر ، يك میتود ویژه تحلیل است که بنیانگذاران کمونیسم علمی نیز آنرا مورد استفاده قرار داده اند .

کارل مارکس طی سال های اخیر زندگی خود کار بسیار زیادی را دایر بر خلاصه نویسی از آثار ی در باره تاریخ جهان که آنرا می شناخت ، انجام داده و طی این یادداشت ها توجه خاصی رابه کرونولوژی فاکت ها و رویداد ها معطوف نموده است . بعد از در گذشت مارکس این مجموعه بزرگ که بیشتر از صد قطعه یادداشت رادر برمی گرفت توسط فریدریک انگلس بنام « اقتباسات کرونولوژیك » خوانده شد .

استفاده از میتود ارتباط متقابل کرونولوژیك اینرا ممکن می سازد تا انکشاف تاریخی کشور رهای مختلف را در داخل چارچوب دوران واحد با هم بمقایسه گذاشت و این عمل در نتیجه توجه زیاد را به دوره بندی علمی تاریخ معطوف می سازد . میتود کرونولوژیك در تثبیت این دونکته که چه چیز میان مناطق و کشور ها ی جدا گانه مشترک و چه چیز میان آنها مختلف می باشد ، کمک می رساند . این به خصوص مهم است که از میتود مذکره همچنان در امر تشخیص الگو های عمومی قانو نمند تاریخ استفاده شده می تواند .

یگانگی پروسه تاریخ جهان نهوید نتیجه مهمی است که آنرا باید از روی تثبیت انطباق زمانی قسمی در مراحل معین انکشاف جهانی که گاهگاهی در دو انجام متقابل سیاره ما اتفاق می افتد ، استنتاج نمود . باوصف همه کجروی های متعدد از روند عمده پیشرفت بشریت ، سمت همگانی آن پیشرفت و بنا بر این مراحلی که همه کشور ها و ملت ها از میان آن می گذرد ، در اساس سمت واحدی به شمار می آید این دیتر مینسم اقتصاد ی است که در نهایت همه کجروی ها را که از خط منطقی عدول می کنند درست می سازد و نوعیت پیشرونده

همگانی آن حرکت و جهش را پیش از پیش معین می نماید .
بدون کاربرد میتود مقایسه‌ی کروئولوژیک دشوار خواهد بود تا
تبیین‌های علمی پروسه‌ها و پدیده‌های تاریخ را از نگاه مکان و محل
انجام داد .

راجع به امکان استنتاج دور و بندی خالص محلی تاریخ نیز
اظهاراتی شده است . همچنان امکان دوره‌بندی ویژه‌ی تاریخ یعنی دوره
بندی از نگاه حتی هسته‌های کوچک اورگانیزم اجتماعی (ولایات، شهر
ستان‌ها و امثال آن) موجود است. به همه حال ، عدم امکان کشف
نیروهای ژرف‌درونی که پیشرفت‌ها را معین می کند ، تقیصه
عمده همچو دوره‌بندی‌های ویژه‌به‌شمار می آید . تنها روشی که
مبنی بر استفاده از مقیاس بسیار بزرگ در امر بررسی و مطالعه
پروسه‌ها و پدیده‌های تاریخ باشد، می تواند زمینه را برای
قضاوتی در باره ما هیت قانونمند آنها مساعد سازد . مساله دور و
بندی مستقیماً با نقاط آغاز کار میتود و لوژیک ارتباط دارد. دوره
بندی علمی اصیل تاریخ که فارغ از ذهنی‌گرایی باشد ، تنها بر پایه
شناخت ماتریالیستی تاریخ امکان‌پذیر می یابد .

معلومات دقیق و مفصل در باره مواد فاکت‌های تاریخ شرط اساسی
برای تدوین دوره‌بندی عینی تاریخ (آنچه نکه در هر تعمیم
ضروری می باشد) به شمار می‌رود. تنها مواد معلوماً می‌تواند که بر
مبنای کلیه موازین پروسه‌مشخص تاریخ به اثبات رسیده باشد می
تواند در یک چوکات زمانی جداگانه که جهت مراجعه مورد استفاده
باشد ، اختصار گردد . گذشته از این ، برای پژوهنده لازم است تا
معلومات تاریخی که در اختیار داشته باشد ، آنرا گروپ بندی نماید .
دوره‌بندی تاریخ جهان نمی‌تواند تنها بر پایه موجودیت کدام فرم
سیون اجتماعی - اقتصادی خاصی انجام شود . این امر بدلیل آن ممکن
نیست که ملل ساکن در سیاره ما زمین مراحل معین پروسه تاریخ در
از منه مختلف گذشته اند .

بنابر گفته‌های متذکره دوره‌بندی مارکسیستی تاریخ جهان آن
چنان که تاریخ‌شناسان شوروی آنرا پذیرفته اند ، از فاکت یک
الگوی همگانی قانونمند و یگانگی پروسه اقتصادی طوری که طی ظهور
و جانشینی بی‌درپی فرم‌های اجتماعی - اقتصادی نمایان

می شود سر چشمه می گیرد. این را باید باز هم به تاکید گفت که با وصف لزوم تما می روند همگانی بسوی جانشینی پی در پی کلیه فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی برای همه ملت ها، بعضی از ایشان به شرط وجود شرایط معین می توانند مراحل جداگانه در پیشرفت کلی بشریت را طفره زنند. بدین ترتیب، مخصوصاً، بیشتر قبایل سلاوی و جرمنی توانستند نظاًم برده داری را طفره زده و مستقیماً از روابط کمون اولیه به فیودالیسم فراتر روند. میان اقوامیکه در اتحاد شوروی ساکن هستند، ملیت هایی موجود اند که فرماسیون کاپیتالیستی را طفره زده و از روابط فیودالی مستقیماً بسوی سوسیالیسم پیش رفتند. این جریان، معمولاً از الگوهای «ویژه» قانون مند درونی انکشاف هر ملت ریشه میگیرد که بعضی اوقات تحت تاثیر نیرو مند ماحول خویش رو به تحول نهاده و تابع عمومی ترین الگوهای انکشاف اجتماعی وافع میشود. نخستین سازمان های دولتی اقوام جرمنی و سلاوی زبانی شکل گرفت که سیستم برده داری از میان یک بحران عمیقی می گذشت و در هم ریختن امپراتوری های برده داری را همی را برای آن باز کرد تا کار بسیار ثمر بخش دهقانان و وابسته تدریجاً جای کار عمیر متمر بردگی را بگیرد. این وضع سبب شد تا میان سلاوی ها و جرمنی های جای انکشاف روابط منسوخ مالکیت بردگی تسهیلاتی را برای انکشاف روابط فیودالی فراهم سازد. اقوام عقب مانده پیشین که در مناطق همجوار امپراتوری سابق روسیه می زیستند و روابط فیودالی و یا حتی روابط پدرسالاری را برای خویش حفظ می نمودند پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه راه نامطمئن سرمایه داری را دنیا نکرده و به عوض آن جاده سوسیالیسم را در پیش گرفتند.

تاریخ جهان با این علامه متصف شده است که پیوند با همی و نفوذ متقابل میان همه کشورها و تمامی ملل به طور پیگیر رشد می یابد. در ازمنه باستان زمانیکه این نفوذ متقابل نسبتاً ناچیز می بود و فقط به تماس ها میان اقوام همجوار محدود دیت می داشت امداد جوامع طبقاًتی - برده داری، فیودالی و مخصوصاً سرمایه داری - پیوند های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میان دورترین نقاط جهان به امر عادی مبدل گردید. روشن است که این کار نه تنها در جات عالی سرعت

انکشاف تاریخ را افزایش داده بلکه همچنان الگوهای همگانی انکشاف را پیش از هر زمان دیگر برجسته بر وی های ویژه رانسبت به هروقت دیگر کمترساخته است. روی همرفته مواصلات میان اقوام و ملل بر آن اندیشه های واهی و بی پایه خط بطلان می کشد که بنابر ادعای آنها برای انکشاف اروپا و آسیا، سیاه پوستان و سفید پوستان، و امثال آن قوانین مخصوص وجداگانه وجود دارد. همچو قوانین گرچه اشکال تبارز شان همیشه با هم یکسان نمی باشد ولی دایمًا میان همه مشترک بوده است.

گاهی مساله ویژه در ارتباط به امکان یک دوره بندی مستقل جنبه های جداگانه فعالیت های اجتماعی، مانند دوره بندی تاریخ فرهنگ، که حسب معمول در پیرون از پروسه همگانی تاریخ مورد بررسی قرار میگیرد، مطرح می شود. شکی نیست که پروسه های فرهنگی در زمینه تاریخ و همچنین چندین پروسه دیگر می تواند بر طبق قوانین داخلی مختص بخود انکشاف کند. به عنوان مثال، رنسانس را می توان بمثا به یک مجتمع مستقل پدیده های فرهنگی با هم مرتبط دانست و بنابر آن می تواند دوره بندی داخلی خاصی از خود داشته باشد. اما نکته مهم این است تا آن حقیقت را که رنسانس بکلی نتیجه یک دوره مشخص تاریخ جهان بود. نباید از نظر انداخت. گرچه تاریخ های تقویمی (کرو-نولوژیک) در مورد وقایع همیشه یکسان نمی باشد اما هیچ کس نمی تواند ارتباط متقابل بین جنبه های گونه گون پروسه های چندپهلویی تاریخ زانادیده بگیرد. چنین است آن خواسته اساسی که توسط روش مارکسیستی - لنینیستی در برابر تاریخ به پیش آورده شده است.

شاخص های عینی جریان انکشاف اجتماعی - اقتصادیک کشور باید نقطه آغاز حرکت در تثبیت معیارها جهت دوره بندی تاریخ همان کشور باشد همچو معیارها مظاهر پیشرفت های انسانی در زمینه نیروهای مادی تولید، بازتاب حتمی آنها در ساحه روابط تولید،

وقایع مهم در دوران جنبش های نوده بی جا معه (با اثر گذاری متناسب آنها بر مقوله های روبنایی) و تاثیر مستقیم و یا غیر مستقیم رویداد های بزرگ بین المللی را دربر می گیرد. هنگامیکه پژوهشگر همچو شما خص ها را با هم مقابله و تطبیق می نماید، لاجرم با عدم

یکسانی تاریخ های تقویمی و قایع مشخص و باگو نه گونی های متعدد پروسه های درونی روبرو می شود مگر در تعیین دوره بندی تاریخ باید آن رویا داد عارا از همه مقدم دانست که تأثیر مثبت و یا منفی را مستقیماً بر سر نوشت روابط مسلط اجتماعی - اقتصادی داشته باشد . به عبارات دیگر ارزیابی عینی راجع به پروسه مشخص نیز در نهایت امر از طریق روش فر ماسیو نی در سطح معین دوره بندی ، معین می گردد .

سایر کوشش ها در مورد دوره بندی تاریخ که غیر از این طریق به عدن می آید نمی تواند از خلل و گزند ذهنی گری سالم بماند زیرا این گونه کوشش ها فرصت می دهد تا تاریخ های تقویمی مختلف را بر حسب تمایل عمدی برگزیده و به بعضی از رویداد های خاصی ترجیح داده بدون آنکه اهمیت واقعی را در جریان همگانی پروسه تاریخ داشته باشد . نمونه های همچو دوره بندی خیلی بسادگی

از طریق تقسیم لابلالی تاریخ که بدون دقت بر بنیای کرونولوژی شکلی صورت می گیرد . بپیمان می آید مانند «تاریخ قرن شانزدهم» یا «تاریخ تا سال ۱۵۰۰» و نظایر آن . مثال دیگر مبنی بر تردید شیوه عینی تلاشهایی است که می خواهد تاریخ را بر طبق تحولات صوری و شکلی مطلقاً در ساحت قانون اساسی دوره بندی نماید . یکی از این نمونه های افراط آمیز به اصطلاح « تاریخ های دودمانی » یاد می گردد .

سالهای اخیر شاهد بپیمان آمدن یک جریان در تاریخ نگاری خارجی بوده است که می خواهد دوره بندی تاریخ را از دیدگاه بسیار افراطی ناسیو نالیسم تابع منافع گروه های خاص سیاسی نماید . بنابراین مخصوصاً تلاشهایی گسترش یافته است تا تاریخ کشور «خویش» هر یکی را از پروسه های جهانی « مجزا » ساخند و تاحدی جریان انکشاف اجتماعی را که بسوی محلی و ملی صورت گرفته باشد به مقابل آن پروسه ها قرار دهد . این عمل به دو صورت انجام می گردد ، یا اینکه اهمیت ملت و یا دولت ملی «خویش» هر یکی را بطور ساختگی «می افزاید» و اثر رویداد های جهانی را متناسب با آن پایین می آورد ، و یا اینکه آرزو های ناسیو نالیستی و هژ مونیستی و یا حتی ادعای ارضی را «برحق» جلوه می دهد بدیهی است که هرگونه تعبیر ناسیو نالیستی تاریخ هیچ وجه مشترکی را با علم نداشته است .

در بعض موارد کوشش‌ها بی‌بهره می‌آید تا تاریخ یک کشور خاصی را بر مبنای این فرضیه باطل که یک ملت خاص و یا فرهنگ آن بهر اندازه که قدمت داشته باشد به همان اندازه نقش آن نه تنها در گذشته بلکه حتی امروز نیز اهمیت بیشتر دارد، بطور ساختگی به زمانه‌های دور «کشانیده» می‌شود.

لازم به تذکر است که بعضاً توجیه و تفسیر ناسیونالیستی گذشته‌های تاریخی یک ملت معین که فقط بتازگی یوغ استعمار را بدور انداخته است، در اثر ناآگاهی طولانی و یا در اثر تحریفات عمدی که توسط مبلغان «فرهنگ» استعماری در تاریخ آن ملت به عمل آمده باشد، می‌تواند یک واکنشی به حساب آید. بهر حال، گرچه به همچو روش یک جانبه در قسمت تاریخ یک کشور معین می‌تواند واقعی گذاشت، اما این کار به هیچ وجه دلیل اثبات یکی و یا همه تحریفات ناسیونالیستی راجع به گذشته‌های تاریخی شده نمی‌تواند. عدم پذیرش اصول مارکسیستی دوره بندی تاریخ که از جانب تاریخ نگاری سنتی بورژوازی به عمل می‌آید کاملاً بر امتناع آن از پذیرفتن شناخت الگوهای قانونمند انکشاف اجتماعی و بویژه بر تردید تیوری فرماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی بنا می‌باشد. اکثر مورخان غربی دلایل خاص ایدئالیستی را برای یک دوره بندی تاریخ به پیش کشیده‌اند. یکی از این نمونه‌ها موضعگیری مورخان آلمان غرب بنام «ایف، شاک» است که بنا بر عقیده اش دوره بندی پروسه خود مختار تاریخی انسان است یعنی یک پروسه آیدئالوژیک است که تصادم میان نظر یا تمایلات مختلف را در برابر تاریخ به شیوه مخصوص خود انعکاس می‌دهد.

«ایف، شاک» بر سبیل مثال به پیدایش مفهوم هومانیزم (humanism) و موجودیت دوران هومانیزم اشاره می‌کند. هومانیزم، به اساس عقیده «شاک» بعنوان یک مفهوم کامل بیشتر از آنکه بمثابه یک دوران نویسن بر مبنای اندیشه پنداشته می‌شود دیگر مشخصات عینی برای تعیین خود ندارد. مفهوم قرون وسطی که همزمان با هومانیزم بمیان آمد نسبت خود را با زمان باستان (یعنی پیوندها و تفاوتها) بر قرار می‌سازد. از نقطه نظر «شاک» آگاهی از پیوندها در میان تفاوتها شالوده تیوریک دوره بندی تاریخ

راتشکیل میدهد . (۱۴)

در تاریخ نگاری بورژوازی، مساعی بعمل آمده است تا پا به هایی را برای قیاس میکانیکی در بررسی رویدادها مربوط به دورانهای مختلف تاریخ و بنابر آن در مواردیکه از لحاظ ماهیت متفاوت و از ساحت مقایسه بیرون باشد، بدست بیاورد . «ای. توینبی» این چنین روشی را در قبال پروسه تاریخ بکار میبرد و توالی را به گونه مجتمعهای جداگانه فرهنگی تاریخ و «تمدن‌ها» می بیند که بین هم ارتباطی نداشته و بنا بر ادعا از همدیگر مستقل اند . گرایش «ای. توینبی» اگر دقیقاً گفته شود از یک تفسیر و تعبیر تیولوژیک تاریخ سرچشمه میگیرد . اکثر مورخان بورژوازی غرب در حالیکه رابطه خود را با گرایش «توینبی» قطع می کنند چنان یک دوره بندی که از مقایسه فاکت‌های عینی انکشاف اجتماعی - اقتصادی چه در مقیاس عمومی جهان و چه در مقیاس یک منطقه سرچشمه میگیرد مدار اعتبار نمی دانند .

هرکس می تواند دلیل مخالفت علم تاریخ بورژوازی را با تیوری مازکسیستی دایر بر جانشینی انقلابی فراماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی که با کشف الگوی قانون مند همگانی در پروسه تاریخ این نکته را نشان میدهد که کاپیتالیسم برای دایم موجود نخواهد بود و نه هم «اوج» تمدن راتشکیل می دهد، به طور کامل توضیح و توجیه نماید . تاریخ نگاری بورژوازی معمولاً خود مقوله «فراماسیون اجتماعی - اقتصادی» را مطلقاً مورد تردید قرار میدهد و می گوشت اقسام مختلف تعویضی را مانند «تیپ‌های ایدیال» منسوب به «ایم. ویبر» یا «مراحل رشد» منسوب به «دبلیو. روستو» جایگزینش ساخته که در آن عناصر ثانوی پروسه تاریخ بمثابه شالوده دوره بندی دیده می شود، در حالیکه خصوصیات معین کیفی اش نادیده گرفته می شود .

سالهای اخیر شاهد گسترش مساعی جامعه شناسی بورژوازی بوده است تا دوره بندی تاریخ را بر پایه جنبه تکنیکی مجرد از انسان و مجرد از نظام روابط اجتماعی انجام دهد . در این سلسله جریانی مشخص جلب توجه می کند که می گوشت جای مفاهیم آشکار ایدئالیستی پروسه تاریخ را بانوعی از تفسیر ماتریالیستی

قلابی بگیرد که به اینوسیله سیرانکشاف تاریخ یا مطلقاً به دگرگونی جنبه های تخنیکی تولید اجتماعی و یابه تکامل اشیاء فر هنگ ما دی یعنی فقط به « تاریخ اشیاء » محدود میگردد . مورخ آلمان غربی بنام «د. شایدر» مدعی است که با اعلام اصالت و تقدم پروسه تولید در انکشاف جامعه ممکن شده است تا « ماتریالیسم تاریخی را با سلاح خودش شکست داد . » (۱۶) با تجرید انکشاف نیرو های تولیدی از روابط تولید « د. شایدر » به تحریف اصل مفهوم ماتریالیسم تاریخی عمدا دست زده است. عیناً همین حر به توسط دیگر مورخان بورژوازی که تلاش دارند مسایل اجتماعی را به شکلی از اشکال « از میان برداشته » و مفهوم تقارب کاپیتالیسم و سوسیالیسم را « ثابت ساخته » بکار برده شده است .

پروسه های تخنیکی در هر سطحی که قرار داشته باشد بخودی خود بمثابة یک ترکیب عناصر خالص میکانیکی وجود ندارد . پروسه های تخنیکی مانند تکنالوژی محصول فعالیت های انسان اجتماعی بوده و بنابر آن با ساختار مشخص اجتماعی - اقتصاد دی پیوند ذاتی و درونی دارد . به همین دلیل نمی توان آن دو را جدا از سازه های اجتماعی مورد بررسی قرار داد . کلیه تلاشها بیکه قصد دارد مراحل انکشاف پیشرونده را فقط بر پایه شاخص های تخنیکی وبدون تحلیل روابط حاکم اجتماعی مشخص نماید هرگز به اثبات نمیرسد . این ناممکن است تا تاریخ ماشین آلات را مجرد از محتوی اجتماعی جانشین تاریخ بشری ساخت . همچو یک موضوع که میخواهد ساختار طبقاتی جامعه را نادیده بگیرد قصد دارد تا بر روی تضاد های خصوصیت آمیز که در سرشت کاپیتالیسم موجود است پرده بکشد .

کسانیکه از روش « تخنیکی » در مورد دوره بندی تاریخ پیروی می نمایند گاهی خود را از آنها متاثره و بدینوسیله می رهانند که ایشان چنان مواضع ماتریالیستی را که شامل درك تقدم عوامل اقتصادی می باشد ، اتخاذ نموده اند . بطور مثال «دبلیو . رستو » می گوید که عوامل اقتصادی هیچگونه نقش قاطعی را بازی نمی کند وی مدعی است که نخستین محرک در جهت عصری ساختن وضع اقتصادی رانباید در عوامل اقتصادی بلکه باید در نوعی از واکنش بمقابل یک

نوع فشار خارجی - واقعی یا تخیلی - که از قوی بر ضعیف اعمال می‌شود جستجو کرد. (۱۷)

درین مورد « روستو » در دفاع از « تیوری زور » بر آمده است. این مطلب را نمی‌توان اتفاقاً و تصادفی دانست زیرا « روستو » می‌کوشد تا این عمل امپریالیستی که « فرهنگ » خود را بزور بر کشورهای رو به انکشاف تحمیل می‌نماید از « نگاه تیوریک » مدلل و موجه سازد.

یکی از میزات و مشخصات اکثر مورخان بورژوازی تمایل آنان است تا از هرگونه دوره بندی تاریخ در مقیاس جهانی بکلی دست کشیده و ترجیحاً به دوره بندی‌های محلی و یا قسمی رجوع نمایند. در رابطه به این تمایل توجه هرکس حتماً به این نکته جلب می‌گردد که چنین موضعگیری چقدر با آن کوشش‌های عناصر ناسیونالیست نزدیک دارد که میخواهند دوره بندی تاریخ را مطلقاً بر مبنای « ملی » که آن نیز برده رابروی پروسه انقلابی جانشینی فراماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی می‌کشاند، ترتیب دهند.

در امر رسیدگی به مساله دوره بندی تاریخ هیچ‌یک نمی‌تواند از روش کمی و یا ریاضی در برابر مجموعه پدیده‌ها که از ظهور و یا آغاز فراماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی بنیامین پیشرفته و نوین گواهی میدهد، استفاده به عمل آورد. فراماسیون‌های نوین حسب معمول در وهله نخست نسبت به فراماسیون‌های غالب که بالاخره به آن دستور داده می‌شود تاجای خود را تخلیه کنند ضعیف و ناتوان به نظر می‌رسد موقعیت ساحوی روابط اجتماعی بسیار پیشرفته در وهله نخستین محدود می‌باشد و ظهور ساختار نوین بعنوان نمادی اشکال اجتماعی - اقتصادی بسیار پیشرفته عرض و جود می‌کند. با وصف همه خود فاکت ظهور چیز نوین مقتضی است تا آنقدر در دوره بندی تاریخ بازتاب یابد که ظهور یک روند (قانون) عمومی را در انکشاف بشریت که سرآغاز تعیین پیشرفت آنرا تشکیل میدهد، با ثبات رساند.

تاریخ نگاری مبنی بر گرایش‌های بورژوازی، ریفورمیستی، ریویژنیویسمی - ناسیونالیستی مطلقاً از « قبول » این واقعیت خودداری می‌کند که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر آن مقسم تاریخی بود که سرآغاز دوران نوینی از تاریخ یعنی تاریخ معاصر را تشکیل

داد. مسایل دوره بندی تاریخ اینگونه با مسایل جهان بینی همگانی و بانبرد آیدیا لوژی یکی میان نظام های متضاد اجتماعی-اقتصادی پیوند های ذاتی و درونی دارد. دیگر گونی ها در پروسه تاریخ جهانی و تسریع پیشرفت همراه با گذار از یک فرماسیون اجتماعی-اقتصادی به فرماسیون دیگر که پیشرفته تر از آن باشد از جمله فاکت های عینی است که پیش در علم تاریخ به اثبات رسیده است.

ازین رو ضروری است تادرباره تاریخ بر حسب «زمان» صحبت نمود. تعاقب و توالی رویداد های تاریخ بمقیاس زمانی یکی از مهمترین جنبه های پروسه تاریخ به شمار می آید. این فاکت از نگاه مخلص خود عینی بوده و با شعور کسی تعلق ندارد. اما «زمان تاریخی» یک حجم ثابت و پاینده ای نمی باشد، و مطابق با شرایط عینی هستی جا معه تغییر می کند. تفاوت ها در درجه سرعت انکشاف فرماسیون های اجتماعی-اقتصادی همچنان تفاوت های آنها را از نگاه حد زمانی معین می کند.

بدین ترتیب «زمان تاریخی» نوعی از مقیاس است که برای اندازه گیری سرعت جا معه در زمینه حرکت پیشرونده بکار برده می شود.

مسایل «زمان تاریخی» برای دوره بندی تاریخ به صورت یک کل دارای اهمیت است. معلوم کردن تفاوت های زمانی انکشاف پروسه های مختلف، در امر تشخیص نقش آنها که در حرکت همگانی جا معه داشته و در امر تثبیت طول، درجه، آغاز و انجام اشکال معین آن حرکت یاری می رساند. تاریخدان بلغاریایی بنام «پی. انیف» معتقد است که آهنگ (ریتم) انکشاف تاریخ نقش مهمی را بازی می کند. وی می نویسد: اهمیت و نوعیت آهنگدار پروسه اقتصادی، پایه و بنیادی را برای انکشاف زندگی سیاسی و فکری جامعه که نسبتاً برای خود دینامیسم و آهنگ مستقل دارد، می گذارد. نوعیت نسبتاً آهنگدار پروسه های اجتماعی-سیاسی در فرماسیون های خصوصاً آمیز (طبقاً) خود را به سلسله دوره های دیرپی تشدید تضاد های طبقاً طی دوره های انکشاف نسبتاً مسالمت آمیز، تبارز می دهد. (۱۸) مسلم است که مساله درجه سرعت «پروسه تاریخ را حتی نمی توان بدون مراجعه به مقوله های فرماسیون اجتماعی-اقتصادی» «دوران تاریخی» و «دوره تاریخی»

بمیان آورد . « آهنگ (و ضعه دوره یی) در تاریخ ما هیت خود را برطبق شرایط دوران ها و فر ماسیون های اجتماعی - اقتصادی مختلف دگر رگون می سازد. » (۱۹)

در درون چار چوب هر فر ماسیون اجتماعی - اقتصادی ممکن است هم دگر گونی های کمی بوقوع بیوندد (یعنی پدیده های مختلف به همذرا بیشتر و یا کمتر بوجود بیاید) و هم دگر گونی های کیفی به عمل بیاید (یعنی جنبه های نوینی ظهور کند که پیشینه نداشته باشد و این امکان را بوجو دیباورد تا به اساس آن در باره سر آغاز مرحله جدید در انکشاف بکفر ماسیون معین صحبت کرد) . دگر گونی های کیفی جا مععه و ع عمده علم تاریخ است که آنرا مستقیماً تحت مطالعه قرار میدهد و مورخ و وظیفه دارد تا پدیده ها را بر حسب ظهور زمانی آنها بررسی نماید . در غیر آن برای او دشوار خواهد بود تا نه تنها علل و عوامل مستقیم آن پدیده ها بلکه همچنین اهمیت واقعی و مقام آنها را در زنجیر سایر پدیده ها معلوم نماید .

علاوه بر زمان تاریخی ، شناختی از مرز های مکانی پدیده های مورد مطالعه نیز در امر پژوهش های تاریخی اهمیت بسزای دارد . در نبشته های دانشمندان شوروی راجع به مسأله منطقه تاریخی بمثا به مقوله دستقل در علم تاریخ همچنان باحاثاتی صورت گرفته است . شکی نیست که خود مفهوم منطقه جدا از زمان تاریخی بررسی شده نمی تواند . هر پدیده تاریخی ایجاب مشخصه منفرد مکانی و زمانی را می نماید . سرعت در جه انکشاف اجتماعی طی دوره های معین همچنین با پیشرفت تکنولوژی ، بطور مثال ، بیشتر فت در ساحه وسایل مواد صلاتی ، پیوند دارد . این عامل تاثیر معینی را بر منطقه یی می گذارد که در آنجا پروسه ها و یارویداد های تاریخ در جریان باشد . فاصله ها که حتی شامل مناطق گسترده باشد اهمیت پیشینه خود را از دست داده و زمان لازم برای انجام پروسه ها و پدیده های مربوطه زوبه کاهش می گذارد . بلندترین درجه سرعت پیشرفت جامعه در دوره هایی دیده می شود که طی آن بنیادی ترین تحولات صورت میگیرد و جریان زمان تاریخی مستقیماً با تحرک نیرومند پروسه های اجتماعی که بوقوع می پیوندد تعلق می یابد .

مسایل دوره بندی تاریخ عده یی از جنبه ها رادربر می گیرد که اهمیت عملی دارد . بدین ترتیب می بینیم که تاریخ مخصوصاً به صفت يك مضمون درسی همیشه حسب معمول به دوره های باستانی ، قرون وسطی ، عصر جدید و معاصر تقسیم شده است . چنانکه به آسانی درك خواهد شد این تقسیم بنابر ضرورتی بمیان آمده ناموجز فشرده از علم تاریخ که برای پروسه آموزشی مناسب باشد ، تهیه گردد . مقصد از تاریخ باستان آن انکشاف بشریت است که درچار چوب دوفرماسیون اجتماعی یعنی فرماسیون کمون اولیه و برده داری صورت گرفته است . قرون وسطی با آن زمان تصادف می کند که نظام فیدالی در مقام حکمروایی قرار داشت . مطلب از تاریخ عصر جدید پیروزی روابط اجتماعی بورژوازی است . تاریخ نگاری مارکسیستی و پیروان آن آغاز تاریخ معاصر را از زمان انجام نخستین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی جهان که در اکتوبر سال ۱۹۱۷ یوقوع پیوست . تثبیت می کند . در آثار بورژوازی حدود تقسیم میان تاریخ قرون وسطی ، عصر جدید و معاصر به گونه دیگری تعیین شده است .

البته تقسیم چهار عنصری تاریخ جهان گرچه عملاً مناسب به نظر می رسد اما ازنگاه نوعیت همگانی وازنگاه ترمینولوژی دارای بعضی کمبودی ها می باشد . زیرا تاریخ باستان هم روابط ماقبل طبقاتی («باستان خیلی دور دست») وهم نخستین فرماسیون اجتماعی خصوصت آمیز را در خود شامل می سازد . مقرون به صلاح این است تا جامعاً ماقبل طبقات را تحت يك عنوان جداگانه مورد بررسی و رسیدگی قرار داد .

اصطلاح قرون وسطی تنها در صورتی معنی مورد نظر میدهد که آنرا در باره اروپا بکاربرد . در اکثر کشورهای آسیای روابط فیدالی بیش از آنکه در غرب ظهور کند ، بوجود آمده و برای يك مدت بسیار طولانی ادامه یافته است . همین دلیل است که اصلاً کسی اصطلاح « تاریخ عصر جدید » را در ارتباط به ملل آسیا و آفریقا فقط به این معنی به کار برده می تواند که ظهور و پیروزی بورژوازی اروپا مستقیماً باتوسعه استعماری شان در کشورهای آفریقا و آسیا و به اسارت در آوردن مردم این سرزمین های پدید می داشت . بنابر این استفاده از تقسیم سنتی تاریخ به دوره های باستان ، قرون

وسطی، عصر جدید و معاصر که بر مبنای گرایش مرکزیت‌اروپایی به عمل آمده ایجاب تو ضیح مفصل محتوی فرماسیونی آن تر مینو - لوژی ناقص را می نماید. این همه مویده آن است که دوره بندی تاریخ دارای نوعیت مرسوم می باشد.

رابطه بین دوره بندی علمی تاریخ و پروسه واقعی تاریخ از نگاه تیوریک با رابطه متقابل دیالکتیکی بین منطقی و تاریخی (یعنی امپیریک) مطابقت می کند این دو مقوله را نباید کاملاً همسان نمود اما این هم اشتباه کوچکی نخواهد بود تا آنها را در مقابل یکدیگر قرار داد زیرا منطقی در نهایت امر تاریخی (یعنی امپیریک) است.

یاد داشت و ماخذ

۱- تاریخ‌شناس بلغاریایی بنام وی حاجینی کولوف

دوره بندی تاریخ را بشما به یک تقسیم زمانی «طبق تفاوت‌های کیفی پروسه‌ها که طی آن رخ میدهد» تعریف کرده است.

(V. Hajinikolov, "some Methodological, Problems in the Periodisation of History", The Methodological and Historiographical problems of Historical Science, Sofia, 1973, Vol. 1, p. 57, (in Bulgarian)).

2. K. Marx and F. Engels, Selected Works, Vol. 1, Moscow 1969, pp. 503-504.

3. Karl Marx, Capital, Col. 1, Moscow, 1969, p. 21.

4. K. Marx and F. Engels, Werke, Vol. 19, pp. 398, 404.

5. V. I. Lenin, Collected Works, Moscow, Vol. 21, p. 145.

6. Ibid., Vol. 35, p. 229.

7. Ibid., Vol. 23, p. 30.

8. Ibid., Vol. 21, p. 146.

9. For details see: The Primitive Periphery of pre-capitalist societies, Moscow, 1978 (in Russian)

10. Karl Marx, Capital, Vol. 1, p. 19.
11. Karl Marx, Theories of surplus-Value, Part 2, Moscow, 1968, p. 237.
12. Historical Materialism and the Social Philosophy of the Bourgeoisie Today, Moscow, 1960, p. 162 (in Russian).
13. N. I. Konrad, "The Middle Ages in Historical Sciences", From the History of Socio-Political Ideas, Moscow, 1955, p. 82 (in Russian).
14. H. Diller, F. schalk, "studien zur Periodisierung und zum Epochebegriff", Mainz, Wiesbaden, 1972, No. 4, pp. 157-160.
15. A. Toynbee, A study of History, London, Vol. 1, 1934.
16. Th. Schieder, "Grundfragen der neueren deutschen Geschichte", Historische Zeitschrift, Vol. 192, Part 1, 1961, p. 3.
17. W. Rostow, policies and the Stages of Growth, Cambridge, Mass., 1971, p. 3.
18. P. Anev, "time and structure in the Historical process", Methodological and Historiographical problems of Historical Science, Sofia, 1973, vol. 1, p. 31 (in Bulgarian).
19. Ibid., p. 30.

پیشرفت اجتماعی

در اغلب اسناد، آثار، مقالات، بیانیه‌ها و سایر خطا به‌های عمومی امروزی بارها بارها راجع به پیشرفت اجتماعی و ارتقاء تاریخی پدیده‌های مختلف اجتماعی و موجودیت‌های پیشرونده در انکشاف بشریت ذکر می‌نماید. خود کلمه «پیشرفت» به‌طور عام استعمال یافته و پیوسته بغرض آن بکاربرد می‌شود تا اندیشه جنبش پیشرونده، پیروزی‌نوبر کهنه، گذار به اشکال عالی‌تر انکشاف و نظایر آن بدانوسیله افاده شود. به‌طور مثال مابیشتر راجع به «پیشرفت در زمین‌تکنولوژی» حرف می‌زنیم و این اصطلاحی است که نیازی به هیچ‌گونه توضیح خاصی ندارد.

اما سوال در اینجا است که منظور از «پیشرفت اجتماعی» چه بوده و یا عبارت دیگر منظور از پیشرفت در انکشاف جامعه چه می‌باشد؟ معیار پیشرفت اجتماعی چه چیز است؟ آیا همچو معیاری اصلاً وجود دارد و یا خیر؟

چنین پرسش‌ها گرچه شاید ابتدایی به نظر بیاید اما آنها در محراق مبارزات حاد آیدیالوژیکی قرار داشته و یکی از منابع اختلاف‌های آشتی‌ناپذیر میان علم‌مارکسیستی جامعه و جریان‌های مختلف جامعه‌شناسی و تاریخ‌نگاری بورژوازی به‌شمار می‌آید. هر چند این مبارزه در گذشته نسبتاً دور بماند آمده و لی‌ما

مساله را طوریکه امروز در پیش مآقرار دارد اینجا مختصراً بررسی خواهیم کرد .

اندیشه پیشرفت بیانگر بهبودی، گذار به مراحل بالاتر انکشاف ، نابودی اشیاء فرسوده و کهن، و پیروزی اشیاء نوین و پیشرو می باشد . پیشرفت اجتماعی یعنی پیشرفت در انکشاف جامعه معنی متشابهی را می رساند. این مطلب از همه نخست و از همه مقدم مساله حرکت پیشرونده بشر است را تشکیل میدهد .

دانشمند شوروی بنا م « بوریس پورشنیف » کاملاً درست نوشت که: «فرق عمده بین تیوری مارکس و تیوری هیگل در باره پیشرفت اینست که مارکس تیوری هیگل را بعوض سرش به پایش ایستا دکرده و محتوی مادی حرکت را از جبر بسوی اختیار آشکار ساخت ... مارکس به جای انکشاف ذاتی روح و پیشرفت متناسب با آن در شعور اختیاری ، انکشاف نیروهای تولیدی ، دگرگونی متوالی در اشکال مالکیت ، قانون خصوصیت و مبارزه میان طبقات را قرار داد ، «(۱) بدینگونه مفکوره پیشرفت اجتماعی در دک ماتریالیستی تاریخ ، که عموماً ترین مظهر آن جایگزینی پی در پی فراماسیون های اجتماعی - اقتصادی بوسیله فراماسیون های نوین می باشد ، نهفته است زیرا هر یکی ازین فراماسیون ها مرحله بالاتری را در انکشاف جامعه تشکیل میدهد .

مفکوره پیشرفت اجتماعی یعنی اندیشه جنبش پیشرونده جامعه در ماهیت خود امر انقلابی است . این چنین معنی می رسد که انکشاف جامعه در خط صعودی قرار دارد و یا به الفاظ دیگر چنان یک حرکتی نیست که به طور قهقراپی و یا دایروی صورت گرفته توقف زمانی نمود ، بحالتر کودر آمده ، اشکال و پدیده های موجود اجتماعی را حفظ نموده بلکه حرکتی است دایر بر تعویض مداوم و متوالی موسسات فرسوده و کهن بوسیله موسسات جوان و در حال انکشاف که به صورت ناگسستنی جریان دارد. بدانگونه که نظام برده داری جای خود را به نظام فیودالی و بالنو به نظام فیودالی جای خود را به نظام سرمایه داری واگذار نمود، همان گونه این نظام اخیر الذکر یعنی کاپیتالیسم کنونی توسط کاملاً ترین ساختار اجتماعی یعنی کمونیسم که در نتیجه تمام انکشاف

گذشته چا معه فراهم شده است، از میان بر داشته خواهد شد .
مار کسپسم چا معه را به نظر «بک اور گانیسم زنده که در حالت
انکشاف همیشهگی قرار دارد» می نگرد . در ک ماتریا لیستی تاریخ
تفسیر علمی اصیلی را پیرا مـون چاده های انکشاف بشریت فراهم
نموده و امکان مطالعه چا معی رادرباره آغاز ، انکشاف و زاول
فر ماسیون های اجتماعـی - اقتصادی - یعنی فر ماسیون های
کمون اولیه، برده داری ، فیودالی، سرمایه داری و کمون نیستی - که
یکی در پی دیگری قرار دارد. میسر کرده است . این مراحل صعودی
در انکشاف چا معه بشری است که نخست و مقدم بر همه از روی سطح
انکشاف نیرو های تولیدی و شرایط اجتماعی در رابطه با استفاده از آن
نیرو ها، از همدیگر متمایز می گردد .

دیگر گونی ها در ماهیت و نوعیت نیرو های تولیدی آن پایه و اساسی
را تشکیل میدهد که قطع روابط کهن و پیدایش روابط نوینی رادایر
بر گذار از مراحل پایین تر چا معه به مراحل بالاتر آن ، معین می کند .
روی همین دلیل این گفته لنین از هر نگاه موجه بود که انکشاف نیرو
های تولیدی را بنام «عالی ترین معیار پیشرفت اجتماعی» (۲)
بخواند . مقوله «نیرو های ، تولیدی» نه تنها وسایل و اسباب
کار را در بر میگیرد بلکه فعالیت های انسان را به صفت استعمال
کننده همین وسایل نیز شامل می نماید .

بنابر این نیرو های تولیدی را نمی توان از روابط اجتماعی که
با آن نیرو ها مطابقت می کند جدا و جدا ساخت . نیرو های تولیدی
بطور مستقل و بالذات بدون یک عمل متقابل متصل با چا معه برای
خود وجود ندارد . تأثیر انقلابی شان وابسته به ایجاد دیگر گونی ها
در روابط تولید است که البته گاهی از آنها به عقب می ماند و یا تاخیری
در آن رخ میدهد اما لابد سر انجام با نیرو های تولیدی انطباق می
یابد . بر سبیل مثال ، می توان از انقلاب صنعتی در انگلستان
بورژوازی که در قرن نوزدهم صورت گرفت و سپس به سایر کشورهای
اروپا گسترش می یافت ، نام برد . زیر بنای مادی توسط اختراعات
صنعتی که انقلابی رادپر و سه تولید به عمل آورد (و آن عبارت
از ایجاد و کارگاه های بافندگی ، ماشین بخار و سایر نوآوری های
تکنولوژی بود) فراهم گردید . این همه باعث شد تا تحریک چشمگیری

را در انکشاف پیشروند و نیروهای تولیدی به عمل آورده و تقریباً بلا فاصله به دگرگونی‌های اساسی در روابط تولید منجر گردید. بدنیا ل مرحله مانو فکتوری در انکشاف نظام سرمایه داری مرحله ماشینی بمیان آمد که اجتماعی شدن کار سرمایه داری را بمیزان گروهای بیش برده و روابط بورژوازی تولید را استحکام بیشتر بخشید.

طولی نکشید که به تعقیب آن دگرگونی‌های لازم در ساحه اجتماعی-سیاسی جامعه سرمایه داری رونما گردید (یعنی پروتاریا بمثل به یک طبقه، مبارزه برای حصول حقوق همگانی، و اتحادی دموکراتیکه شدن دولت بورژوازی و غیره عرض وجود نمود).

گذار انقلابی که بگونه ثابت و مرتب از یک فرماسیون اجتماعی-اقتصادی به فرماسیون دیگر و از شکل پایین تر به یک شکل عالی تری صورت میگیرد، مظهری است که پیشرفت اجتماعی را در عمو میترین شکل آن انعکاس میدهد. اما در چارچوب هر فرماسیون اجتماعی-اقتصادی مبارزات دوامدار بین جدید و قدیم، و میان چیزی که زمانش گذشته و چیزی که نو به ظهور می آید، همیشه جریان دارد بدیده های روبنایی امکان دارد، تأثیر نیرومند پیشبرنده و یا باز دارند ه را بر شرایط مادی زندگی جامعه بگذارد، فعالیت نیروهای مترقی جامعه کمک می کند تا موانع پیشرفت جامعه را از میان برداشته و حرکت پیشرونده بی را تأمین نمود.

مارکسیسم که پیشرفت را بمثل به الگوی عینی انکشاف اجتماعی می داند از درک سطحی و ابتدایی در مورد پیشرفت جامعه که بمنزله صعود در یک خط مستقیم پنداشته می شود، اجتناب می ورزد. الگوی قانونمند پیشرفت جامعه که از اشکال زندگی پایین تر به اشکال بالاتر آن صورت میگیرد، در میان یک مبارزه شدید بین آنچه که در حال ترقی قرار داشته و آنچه که زمانش گذشته است، جریان میابد. گذار از یک فرماسیون اجتماعی-اقتصادی به فرماسیون عالی تر از لحاظ نوعیت انقلابی می باشد، نه تکاملی. لنین به تأکید گفته است: «این امر غیر دیالکتیکی، غیر علمی و از نگاه تیوریکنا درست است تاجریان تاریخ جهان را طور ری پنداشت که هموار بوده و همیشه بدون آنکه پرش های بزرگی را به پس داشته باشد، مستقیماً به پیش میرود.» (۴)

جریان انکشاف تاریخ‌ناگزیر «نو» را می‌آفریند که بعضی از عناصر کهن را به شکل تحول یافته در خود می‌گنجاند. لنین در ارتباط به این موضوع تأکید کرده است: «انکشافی وجود دارد که مراحل قبلی طی شده را، طوریکه بوده، دوباره به تکرار می‌پیماید اما این تکرار به گونه دیگری و بر مبنای عالی تری (یعنی به اساس نفی نفی) انجام می‌یابد و این انکشافی است که گویا به شکل مارپیچ بوده نه به گونه خط مستقیم.» (د) وی اکثراً نظر رشد حتمی الو-قوع همراه با انکشاف پیشرونده بشریت را نه تنها بمیزان فعالیت توده‌ها بلکه همچنان بمیزان ورود تأثیر فوری آنها بر جریان تاریخ بیان کرده است. در فرمایشی‌های طبقه‌ای خصوصاً آمیز زمان سابق، اکثریت بزرگ کسانی که مستقیماً به تولید اشتغال می‌داشتند در جریان رویدادها تاریخی آن زمان بیش یا کم بگونه عناصر غیر فعال بدون اشتراک می‌ماندند، اما در زیر نظام سرمایه داری پیش از پیش یک طبقه نوین اجتماعی یعنی پرولتاریا نمایان شد که اساساً بدلیل موضع عینی‌شان در پروسه تولید توانایی آنها به اثبات رسانیده است تا به نیروی عظیم انقلابی مبدل گردد. نقش خاص طبقه کارگر از آن هنگام پیوسته رشد می‌یابد که نظام سرمایه داری نقش ارتقایی خویش را ترک گفت. طبقه کارگر که بدور خود توده‌های بزرگ مردم را گردآورده است عامل اصلی و حیاتی پیشرفت زود تاریخ جهان تشکیل می‌دهد. فعالیت مردم زحمتکش و در مقام نخست فعالیت طبقه کارگر عامل نیرومندی در تسریع پیشرفت اجتماعی به شمار می‌آید. سرعت فزاینده در انکشاف ترقی بخش بشریت چنانکه لنین خاطر نشان نموده، نتیجه مستقیم سهم گیری صد هالیون مردم تازه دم در آن می‌باشد. (۶)

شناخت انکشاف نیروهای تولیدی بمثابه «عالی‌ترین معیار پیشرفت اجتماعی» نباید با عیش و شادی تا این مسأله را در مجموع بیش از حد ساده ساخته و یا پیشرفت تاریخی را بگونه یک طرح حاضر و آماده محدود کرد. معیار همگانی تنها یک بنیاد عینی را فراهم کرده می‌تواند که موجودیتش مستلزم آن است تا تحلیل مشخص مظاهر خاص و محلی زندگی اجتماعی به عمل بیاید.

«پلیخا نوف» می‌نویسد: «ما باید فاکت‌های زندگی گذشته بشریت

را به منظور آن مطالعه کنیم تا قوانین پیشرفت بشریت را در آنها بیابیم. تنها آنکس می‌تواند در باره آینده پیش بینی کند که گذشته را درک کرده است.

آنگونه که از مون تاریخ نشان میدهد، پیشرفت اجتماعی قبل از دوران سوسیالیسم درازای خط منبسط قرار نداشته و نه هم بدون رنج و اندوه انجام می‌یافت. تمام تاریخ بشریت تا ظهور نخستین فاز فرانسویون کمونیستی نقش درستی را بر پیشانی داشته است که برآستی نوعی از نشانه «قایل» (یعنی برادر کشی) است: پیشرفت اجتماعی راه خود را با آتش و شمشیر، خون و آهن کنده است. این عمل بوسیله زجر و شکنجه توده های مردم صورت می‌گرفت و در نقش نیروی خود کام و ترس را نمایان می‌گشت.

در تحت نظام کمون اولیه، چنانکه «پور شنیف» خاطر نشان کرده است «همه افراد یکسان آزاد بودند و لی در عین زمان عمیقاً در میان اسارت قرار داشتند، زیرا فرد نمی‌توانست از طایفه جمعیت و یا قبیله بیرون بر آید. در زمینه پیشرفت جهان این عدم آزادی اولیه انسان حتی شاملتر و عمیق تر از بردگی بود» (۸)

باو صف همه طرز تولید برده، داری گامی بس بز رگی بود که به پیش بر داشته شد و بمقا یسه هزار هاسال حا کمیت روابط کمون اولیه بمنزله پیشرفتگی به شمار می‌آمد. بهره کشی بیر حمانه از کار برده حرکت پیشرونده جامعه را سرعت بخشید. چنانکه فریدریک انگلس در اثر خود بنام انتی دیورینگ چنین خاطر نشان نموده است: «این بردگی بود که برای نخستین بار تقسیم کار را بین زراعت و صنعت بمیزان وسیعی ممکن ساخت و از نیرو زمینه را نیز برای عیلتیسیم (تمدن یونانی-مترجم) آن شگوفانی جهان باستان، مساعد کرد. بدون بردگی دولت یونان، هنر یونان و علم یونان نمی‌توانست بوجود بیاید. بدون بردگی نمی‌توانست امپراتوری روم بوجود بیاید بدون زیربنایی که توسط فرهنگ یونانی و امپراتوری روم پایه گذاری شد، همچنان ممکن نبود اروپای کنونی بمیان بیاید. ما هرگز باید اینرا فراموش نکنیم که تمامی انکشاف اقتصادی سیاسی و فکری ماستلزم اوضاعی بود که طی آن بردگی آنقدر مورد ضرورت بود مثلیکه به صورت همگانی پذیرفته شده بود.» (۹)

فر ماسیون اجتماعی - اقتصادی فیودالی که بر ویرانه های نظام برده داری میان آمد ، بیشتر از یک هزار سال عملاً حکمروایی داشت . روابط فیودالی تولید به مقایسه مالکیت بردگی یک گام بویین و بسیار مترقی بود که در راه انکشاف جامعه به پیش برداشته شد . این شکل بهره کشی با آنکه به مقایسه سلف خویش کمتر مستمگرانه بود اما در سر تا سر موجودیت دولت های فیودالی آن نظام همیشه به اثر جنبش های ضد فیودالی در حالت ترلز قرار میداشت .

زایش روابط نوین سرمایه داری تولید در دوران جامعه فیودالی به متناسب با دگرگونی های سریع در نوعیت نیروهای تولیدی - که عمیقاً یک پدیده مترقی بود - صورت می گرفت باسلب مالکیت گسترده و اجباری همراه بود که در نتیجه عدد زیادی از مردم رابا بینوایی و نابودی روبرو نمود . حقیقتاً چنین بود که کاپیتالیسم بر پایه استخوان های ملیون هاتن از قرن شانزدهم تا آن هنگام به ما به حامل پیشرفت اجتماعی در عرصه جهانی ابراز وجود کرد .

امروز پیشرفت اجتماعی دیگر با نظام سرمایه داری سازگار ندارد . همه پدیده های مترقی که در جهان کاپیتالیسم تبارز می کند در ما هیت امر برضد آن نظام متوجه بوده با عملیه طرد و نفی سرمایه داری و هم چندین عوامل دیگر که گذار انقلابی را از کاپیتالیسم به سوسیالیسم تحکیم می بخشند پیوند دارد . مبارزه برای پیشرفت اجتماعی در کشورهای سرمایه داری ، مبارزه ای است برای خاتمه دادن به حاکمیت انحصارات قشروالامقام بورژوازی ، مبارزه ای است برای وحدت و همبستگی نیروهای دموکراتیک بر هبری طبقه کارگر ، مبارزه ای است برای ناکام ساختن نقشه های نظامی امپریالیست ها ، وجلوگیری از یورش انحصارات مترجع بر علیه معیار های زندگی و حقوق سیاسی مردم زحمتکش ، و مبارزه ای است برای شکست آید یالورژی بورژوازی که اذهان نوده ها را منحرف و فاسد می سازد و مبارزه ای است برای تامین پخش افکار اجتماعی مترقی یعنی اندیشه های سوسیالیسم . این امر تنها با گذار از فر ماسیون های طبقه ای خصوصاً به سوسیالیسم تحقق می یابد که پیشرفت اجتماعی خصلت متضاد و دوگانگی خویش را ترک گفته و

برای نخستین بار در تاریخ آشکارا و آزادانه درازای يك خط مستقیم عمل می نماید .

حتی در سال های پیشین سه دبیمتم ، مفکوره پیشرفت تاریخ جهان - حقیقتاً به مفهوم خاص پیشرفت جهانی - از جانب اکثریت بزرگ تاریخدانان ، به شمول کسانی که زوی عمر فته از مواضع اید آلیستی پیروی میکردند ، پذیرفته شده بود در سال ۱۹۰۷ ناشران تاریخ معروف چند جلدی بنام تاریخ عصر جدید کمبریج در مقدمه خاطر نشان نمودند که مفکوره پیشرفت بشریت باید بشا به فرضیه علمی برای نگارش تاریخ پذیرفته شود . (۱۰) مورخان بورژوازی تا آن لحظه از مفکوره پیشرفت تاریخ جهان که آنرا با ترقی همگانی درسا حه فرهنگ ، با انکشاف خردگرای بی و حتی با مبارزه برای آزادی فکرو عقاید سیاسی ارتباط میدادند ، بیسی نداشتند .

البته تلاشهای متعدد دی به عمل می آمد تا مفکوره پیشرفت را بر پایه روحیه ذهنی گرانه صوفیا نه تقسیم و آنرا از انواع گونه گون نظریات تیو لوژیک استنتاج نمایند . لیکن بیشتر اوقات مفکوره پیشرفت بر مبنای گسترش آموزش و پرورش ، انکشاف افکار آزادی خواهانه (بمعنی بورژوازی آن) ، تحمل عقاید مخالف مذهبی ، رشد نیازمندی های فرهنگی و بالاخره بهبود آسایش مردم تعبیر و تفسیر می شد .

این همه تعبیرها اکنون بطور کلی با زمان گذشته مربوط شده است . در یازدهمین کنگره بین المللی علوم تاریخ که بسال ۱۹۶۰ در ستاکهولم دایر گردید «اریک رو تا کر» * خطابه بی را پیرامون فلسفه تاریخ ایراد نمود که طی آن وی صریحاً چنین گفت : « تیوری مارکسیستی پیشرفت ، بمعنی دقیق و سازنده کدام اهمیتی رادر پرا تیک تاریخ نگاری بیرون از جهان روسیه بمشکل خواهد داشت . » (۱۱) نامبرده به تحریف حالت واقعی امور پرداخته و ضمن آن سعی بعمل آورد تا مارکسیسم را تنها بشا به يك پدیده خاص «روسی» ازانه کند . البته شخص «اریک رو تا کر» نمایندگانی جریان عمده تاریخ نگاری بورژوازی است که نظرش از مخالفت بایگانگی ، پروسه تاریخ جهان و همچنان ، الگوی قانونمند آن منشا می گیرد . اونظریاتی را دایر بر اینکه انکشاف اجتماعی نوعیت دایروی دارد ، و

* Erich Rothacker.

«دایره های» معین در زندگی بشریت به طور گریز ناپذیر تکرار می یابد، به پیش می کشد و به همین سلسله تاریخ جهان را بحثا به مجموعه از تمدن های جداگانه میدانند که هر یکی از آنها بذات خود مجزای دیگران انکشاف کرده و دوره پیدایش، شکوفائی و زوال را پیموده و اکنون بیش از توده حوادث اتفاقی که روی هم بدون آنکه کدام هدف و مقصود می درآیند نهفته باشد یکی بالای دیگری انباشته شده است.

«ای. کار» طی مطالعه این امر که چرا اغلب مورخان بورژوازی وضع پیشرفت آمیز انکشاف اجتماعی را مورد تردید قرار می دهد اسباب مخالفت شانرا از یکسو دردگرگونی مقدرات آنکشورها که این مورخان از آن نمایندگی می کنند، و از سوی دیگر در زوال و کاهش نسبتی نقش همچو کشورها را در پروسه تاریخ جهان می یابد. بطور مثال «کار» از تکامل نظریات «ایف. مینیکی»^{۳۱} یاد آور می شود که آن شخص به اثر انکشاف رویدادهای تاریخی، مواضع بیشتر محافظه کارانه و یا به طور دقیق مواضع ارتجاعی را در زمینه تفسیر خویش راجع به تاریخ در پیش گرفت. درائمه همین گونه عوامل بحرانی به درون تاریخ نگاری بورژوازی بر تانیه رخنه کرده است. «کار» می نویسد: «مورخان بر تانوی قرن نوزدهم بدون استثنای جریان تاریخ را به مثابه یکی از مظاهر اصل پیشرفت می دانستند: آنها ایدیالوژی یک جا معه را در حالتیکه از پیشرفت خیلی سریع بهره مند باشد، بیان میداشتند. تاریخ برای مورخان بر تانوی تا آن زمان کاملاً یک جریان همدمند و دارای مقصود می بود که حرکتش برفوق مرام ما به نظر می رسید. لیکن اکنون که تاریخ راه غلطی را در پیش گرفته اعتقاد بر هد فتمندی آن بدرجه کفر تبدیل شده است. «توینبی»، پس از جنگ جهانی اول بپیموده کوشید تا نظریه خطی (امتداد طولی) تاریخ را با تیوری دایروی آن- که ایدیالوژی مشخصا معه روبرو می باشد- تعویض نماید. بعد از عدم موفقیت «توینبی» مورخان بر تانوی تا حد زیاد بی این اکتفاء کردند تا دستاورد را باشتاب بلند کرده و اعلام دارند که الگوهای عمومی تاریخ هرگز موجود نیست» (۱۲) «کار» به ادامه گفتار خود می افزاید، این سخن قابل توجه است که تازه ترین بیاموران زوال یعنی شک گرایان

* F. Meineke.

که هیچگونه هدفتی را در تاریخ سراغ نداشته و اعتقاد بود که هیچگونه پیشرفتتی ندارند، با آن بخش جهان و با آن طبقه در جامعه نعلق میگیرند که نقش رهبری کنند. بی را در انکشاف تمدن طی مدت چندین نسل اخیر بعهده داشتند. آنها بمشکل می توانند در این حالت که نقش اکنون بعهده دیگران منتقل شده است، احساس راحت نمایند. (۱۳)

درین نکته نمیتوان ابراز شک نمود که مفکور و پیشرفت اجتماعی که ابتدا اکثریت بزرگ فلاسفه، جامعه شناسان و مورخان بورژوازی در آن اشتراک می نمودند، کلیه جاذ بیت خویش را با تمدن مبارزه طبقاتی و با ظهور پرولتاریا بمثابه حریف مقابل بورژوازی در صحنه سیاست، در برابر چشم آنها از دست داده است. « ظهور پرولتاریا در صحنه سیاسی انگلستان و فرانسه خدشه ناپاوری را در ذهن بورژوازی نسبت به بقای جاودانی حاکمیت اجتماعی آنها به وجود آورد پیشرفت ارتقای جاذ بیت های پیشینه خویش را از دست داد. » (۱۴)

هنگامیکه کاپیتالیسم به مرحله انحصاراتی خویش داخل گردید، جامعه بورژوازی به مورخان و جامعه شناسان خود « وظیفه اجتماعی » داد تا این تیزس را به اثبات رسانند که نظام سرمایه داری مرحله نهایی انکشاف بود و در راس هر آنچه قرار دارد که بشریت میتواند آنرا انجام داد، و بنابر این ممکن نیست دگرگونی های مزید تکاملی که نوعیت بنیادی داشته باشد دیگر بوجود بیاید. اجرای این امر تنها برای نظام سرمایه داری باقی می ماند تا در انداد خطوط تکاملی بهبود بیشتری یابد. آن هنگام تلاشهای متشابه در جهات مختلف شروع گردید که اغلب اوقات بگونه متقابل بر ضد یکدیگر قرار می گرفت. بعضی مورخان بورژوازی بعهده گرفتند تا قوانین عینی انکشاف اجتماعی را از اعتبار انداخته و از نقش دگرگونی های انقلابی در تاریخ انکار نمایند و این وظیفه را از طریق اخراج « شواهد » دایر بر اثبات خصلت نامیرنده کاپیتالیسم انجام دهند. دیگران کوشش نمودند تا نوعیت مکمل روابط اجتماعی بورژوازی را با گفتن این سخن که کاپیتالیسم یک مقوله جاودانی بود و عناصر آن هم در تاریخ باستان و هم در زندگی

همه قبایل و ملل یافت می شوند، به «اثبات» برسانند.

هر چند انکشاف نیروها ی تولیدی تحت نظام سرمایه داری به آهنگ بی مانند ی رسیده است اما این نظام قادر نیست آن نیروی هنگفت علمی و فنی را که توسط بشریت فراهم آمده است بطور کامل مورد استفاد ه قرار دهد. در تحت کاپیتالیسم، حتی که تنها مفهوم محدود (مثبت) آنرا در نظر گرفت، پیشرفت تکنولوژیکی راه انکشاف یک جانبه و منحرف را درپیش می گیرد.

بنابر این تضاد فی نیست که تقریباً کلیه جریان های امروزی در تاریخ نگاری بورژوازی و جو دپیشرفت اجتماعی در تاریخ رایارد می کند و یا حداقل آنرا نمی پذیرد درین رشته گفتارها اظهارات «رادیکال»، «آر. کو لینگو ود» که تمام تاریخ را جز از «تاریخ اندیشه» چیز دیگری نمی نامد، نمونه تپیک رانشان میدهند. وی مفکوره پیشرفت تاریخ را بکلی غیر قابل قبول دانسته است زیرا به نظر او این نتیجه بی است که از ناآگاهی و محدودیت دانش مورخان پیشینه که دید تاریخی شان در چارچوب حدود گذشته قریب محصور شده بود، بمیان آمده است هنگامیکه «ولتر»* اعلام نمود

تمام تاریخ معاصر است و هیچ چیزی بطور عمو می پیش از پایان سده پانزده تثبیت شده نمی تواند، مقصودش، طوری که «کولینگوود» می نویسد، این بود که مانده تنهائی توانیم کدام چیزی را درباره دوره های زمان گذشته بیاموزیم بلکه در همچونیک دور ه پیشینه هیچ چیز با ارزشی که باید راجع به آن آگاهی حاصل نمود، وجود ندارد. قلت منابع ومدارک تاریخی مربوط به قرون وسطی «ولتر» را معتقد ساخت که آن سده هادوره بربریت و خرافات را تشکیل میداد.

ازین جهت پیشرفت اجتماعی بعقیده «آر. کو لینگو ود» محصول سطح نامنظم و نامتوازن دانش مورخان در باره دوره های جداگانه تاریخ بوده و این وضع بخاطر آن حکمفرما شده بود که منابع کافی در اختیارشان قرار نداشت. هر قدر که پژوهندگان به کاوش های گذشته تاریخی بیشتر می پرداختند ولی کمتر به کشف شواهد مستند دست می یافتند و این امر به اختراع چنین نتیجه انجامید که یک دوره تاریخی بمر اندازه که از ساحه پژوهش دورتر قرار داشته باشد بهمان اندازه بیشتر یک دوره «تنزل» بوده و بر مبنای همین حکم دوره

* Voltair.

های نزدیک تر بمثابة دوره های «اعصار بزرگ» نگریسته می شود. «بدین ترتیب دگم یکانگی پیشرفت تاریخی که بزمان کنونی منجر می شود، و دگم کنونی دائره های تاریخی یعنی اینکه پیشرفت متعدد به «عصر های بزرگ» منجر می گردد و سپس روبرو می آید، فقط تصاویری از نا آگاهی مورخ است که بر روی پرده گذشته ها ظاهر می شود» (۱۵)

همچنان «کارل پاپر» امکان تثبیت یکنوع «هدف معقول» را برای تاریخ مورد سوال قرار میدهد. در عین زمان، وی اندیشه اگزیستنیسیالیستی را مبنی بر بی معنی بودن و حتی «مهمل» بودن پروسه تاریخ رد می کند. بعقیده او این امر ممکن است تا تاریخ را بنابر مقاصدخالص عملی «هدفمند» ساخت که هدفش از اندیشه های اخلاقی منشأ گرفته باشد. تاریخدان باید موقف معینی را در پرتو رهنمائی اندیشه های اخلاقی خود اتخاذ نموده بر همین اساس تفسیر خود را برای جریان رویداد های تاریخی فراهم کند. این نوع تفسیر مظهری از «سیاست عملی» خردمندان می باشد. به نظر «کارل پاپر» قانون انکشاف تاریخی بگونه ئیکه پیشرفت بیشتری را تأمین بکند، وجود ندارد. «سرنوشت آن پیشرفت در عین زمان سرنوشت مابخودمان تعلق دارد.» (۱۶) خود داری از پذیرش نظریات دائر بر پیشرفت تاریخ بذات خود گواهی است که عمیق ترین بحرانی را در فلسفه بورژوازی تاریخ به اثبات می رساند. زمانیکه مسائل دوره بندی تاریخ جهان در کنگره ستاکهولم مسوومباحثه قرار گرفت، بعضی از مورخان المان و ایالات متحده طی جریان مناقشات خویش با دانشمندان مارکسیست چنین تیزس را مطرح نمود که تنها پیرو زیبا و کشفیات در ساحه تکنولوژی باعث پیشبرد آن انکشافات صنعتی گردیده که مراحل دوره های تاریخ بشریت را تشکیل میدهد. زیرا اینها انکشاف ارتقائی «نقل مطابق اصل است!» آنرا تعیین کرده، نه آن انقلاب های اجتماعی که گذار از یک فرماسیون اجتماعی اقتصادی را به فرماسیون دیگر نشان میدهد. بنابر این، بعنوان مثال، چنین اظهاراتی به عمل آمد که انقلاب صنعتی اروپا از آن انقلاب بورژوازی فرانسه که در پایان سده هجدهم رخداد «خیلی مهمتر» بود و کشف انرژی ذروی خیلی مهمتر از آنست که انقلاب کبیرسو سیالیستی اکتوبر سال ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست.

اهمیت این « تیوری » در چیست؟ هدف عمده این است که طراحان و مبلغان این تیوری کوشش‌هایی را بخرج میدهند تا توجه مردم را از مسایل انکشاف اجتماعی که از نظر گاه بورژوازی کنونی خطری را به پیش می‌آورد منصرف ساخته و آنرا به طرف يك ساحت «آرامتر» تاریخ تکنولوژی برگردانند. مقوله پیشرفت اجتماعی یا پیشرفت تکنولوژی تعویض می‌گردد. اما تاریخ اصیل بشریت مرکب، چند جانبه و مشحون از همچو رویداد‌هایی است مانند نصادقات میان نیروهای متخصص طبقاتی، جنبش‌های اجتماعی ملی، ظهور اقسام مختلف نهاد‌های سیاسی و اقتصادی، مبارزات بین اندیشه‌های گوناگون و غیره. این همه جهات را پیروان تیوری «پیشرفت تکنولوژی» که میخواهند پروسه مرکب، چندجانبه و زنده تاریخ را فاقد نیرو ساخته و به صورت یکجانبه و بدون علاقه با آن برخورد نمایند، نادیده می‌گیرند. نمی‌توان شك داشت که تیوری پیشرفت تکنالوژی که بعضی از عناصر ریفورمیستی و دیویژنیوئیستی با آن متوسل شده‌اند، نوعی از خرابکاری بر ضد مارکسیسم محسوب می‌گردد.

در غرب کسانی هستند که تحت تاثیر کیفیت عینی و علمی نام نهاد این « تیوری » که توسط جناح راست سوسیالیست‌ها بشابه تیوری «ماتریالیستی» تبلیغ می‌شوند، قرار گرفته‌اند. « کارل رینر » یکی از رهبران سوسیالیست اطریش می‌نویسد، « این تکنولوژی است که سرانجام بمنزله عامل تعیین‌کننده در زندگی اجتماعی بود است » (۱۷)

سوسیال دموکرات‌ها که مدافعان نظام سرمایه‌داری هستند با آب و تاب پیرامون آنگونه «تحولات» صحبت می‌کنند که در اثر تغییرات انقلابی در ساحت تکنولوژی به عمل می‌آید. ایشان بار و بار دیویژنیوئیستهای امروزی که آنها را چنان به انجام این وظیفه علاقه زیادی می‌گیرند تا خط فاصل رامیان پیشرفت‌های علمی و فنی و بی‌آمد‌های آن در کشورهای سوسیالیستی از یکسو و ایالات متحده از سوی دیگر از بین بردارند، در يك صف قرار دارند.

بدین ترتیب تیوری پیشرفت تکنولوژی که به طور کاذب علمی نامیده شده و به اساس ادعایی خوانده شده، مینی پرکوششی

است تا جریان پرورده تاریخ جهان را آگاهانه تحریف نمود ، کاپیتالیسم و کولونیالیسم را با اینوسیله که انکشاف تکنولوژی را مطلق نمود و عمداً آنرا از زمینه تعیین کننده اجتماعی - اقتصادی تجرید ساخته ، از نظر پیوسته .

چنین است وضع تیوری های «مود روز» در تاریخ نگاری کنونی بورژوازی که با مارکسیسم خصوصت داشته و پیشرفت اجتماعی را مورد تردید قرار داده و یا به تحریف اندیشه پیشرفت می پردازد .

این همه عوارض توأم با رشد همچو تمایلات و پدیده های مرتبط با هم در تاریخ نگاری بورژوازی می آید مانند : (۱) روش حردگی گیری افراط آمیز در برابر رویداد های تاریخ ، و تردید هر گونه کوشش در مورد توضیح و تعمیم آنها ، کاهش دادن تاریخ به « تحلیل ذره بینی » و تأیید منفرد و پژوهش اختصاصی در باره موضوعات بسیار محدود (۲) تردید خود امکان پژوهش عینی تاریخ و مطابق به این اصل اعلام ذهنی گرای افراطی در تاریخ نگاری : « هر مورخ خود ، ایجادگر تاریخ است . » سپس عملاً تردید تاریخ بنیاد به یک علم مطرح می گردد و این نکته با گسترش آن نظر که تاریخ را بمنزله یک هنر ویژه می داند ، ارتباط می یابد (۳) و البته - یسم (اراده گرایی) خروشان به یک تحریف آگاهانه تاریخ بر مبنای روحیه « حاضر گرایی پراگماتیستی » که اکنون در هر گوشه ایالات متحده به طور گسترده شیوع یافته است - مجرمی گردد مورخانیکه با این جریان تعلق دارند عمداً تاریخ را با نیا زمندی های قشور و الا مقام که بر چاهه حکومت می کند « توافق » میدهد و به اقدامی دست می زنند تا زمان ماضی را بخاطر زمان حاضر تفسیر نماید . اثبات « جا معه اتلانیک » ، « برتری طرز زندگی امریکایی » و ضد کمونیسم ما هیت چنین جریان را تشکیل میدهد .

در مقدمه عمومی تاریخ عمومی تمدن ها که ناشر آن بنام « ماور - یس گروزی »* نوشته است ، وی جدا از خود امکان مقایسه میان دوران های جدا گانه و همچنان تصنیف آنها ، و نیز از امکان نبوت داور یها پیرامون پیشرفت و یا قوانین انکشاف تمدن های مختلف

* Maurice Grouzet.

انکار می نماید . بدین ترتیب ما اینک نظری را مبنی بر عدم امکان شناخت پروسه تاریخ جهان ورد آن در اختیار داریم که از اساساً سات عمومی میتود ولوژیک مروج در تاریخ نگاری امروزی بورژوازی منشأ می گیرد . معلوم است ، اگر پروسه تاریخی این چنین وجود نمی داشت ، حرکتی از کجا می شد تا همه این پروسه را که بیباکانه به پیش می رود (پیشرفت) و یا بعقب می رود (پس رفت) در بر بگیرد .

تاریخ نگاری بورژوازی خود را به خاطر تردید پیشرفت اجتماعی در تاریخ اصلاً در یک حالت نومیدی می یابد . همچو یک تردید کلی ناگزیر بدنبال خود نتیجه بدبینانه بی را مبنی بر رکود بشریت و فقدان هرگونه امیدواری برای انکشاف آن به بار می آرد . آن مورخان بورژوازی که اصطلاح « پیشرفت اجتماعی » را محتاطانه بکار می برند از هرگونه شناخت محتوی انقلابی آن احتراز می جویند . آنان طی شنا سایی پیشرفت اجتماعی بمثابه یک سیستم برای بهبودی سازمان جامعه مایل نیستند تا با اصلاحات بنیادی که فقط در طول مسیر انقلابی میسر شده می تواند ، ابراز توافق نمایند .

* * *

چون اصطلاح « پیشرفت اجتماعی » در ادبیات و اسناد سیاسی (یعنی در اعلامیه ها و برنامه های سازمان های سیاسی) بطور گسترده مورد استعمال گرفته است ، بنا بر آن لازم است تا میان استعمال این مقوله به معنی وسیع با استعمال آن بمعنی محدودش فرق گذاشت .

چنانکه قبلاً خاطر نشان گردید ، نخستین و اساسی ترین معنی اصطلاح « پیشرفت اجتماعی » مبین آن حرکت پیشرونده بشریت است که مظهر جهانی اش پی در پی بودن ارتقای فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی می باشد . پیشرفت اجتماعی بمعنی دوم همچو محتوی همگانی و جامعه رادری ندارد . بمعنی محدود ، آنرا می توان بمنزله تدابیر دانست که به غرض بهبودی سازمان یک جامعه معین ، به شمول ریفورم های محلی مشخص که لازم نیست حتماً از لحاظ نوعیت انقلابی باشد ، پی ریزی می گردد پیشرفت

اجتماعی طی استعمال روز مره اغلباً این معنی محدودی را افاده می کند .

برای پژوهنده لازم است تا هر دو معنی این اصطلاح را بر حسب مناسبت محل در نظر داشته باشد.

پیشرفت اجتماعی به معنی محدودش معمولاً در عمل خویش به تأخیر می افتد. اهمیت اصیل تاریخی اینگونه پیشرفت ممکن است نظر به محتوی ، جهت و درجه اجتماعی آن فرق کند ، پژوهنده تاریخی باید پیوسته مبادی هرگونه ریفورم را مورد بررسی قرار داده و بیا ایجاد گران آنرا کشف نماید تا با اطمینان بیشتر و یا کمتر بتواند اهمیت واقعی تحولات گونه گون مترقی را معلوم کند. انسان با ریفورمهای به اصطلاح خور دوریزه که بخشی از مقوله همگانی پیشرفت اجتماعی را بمعنی محدود آن تشکیل میدهد ، برمی خورداما اهمیت واقعی آنها را نباید به طور مبالغه آمیز نشان داد. دانشمند تاریخ باید در نظر داشت که مظاهر مختلف پیشرفت اجتماعی به معنی محدود کلمه ، تا بزرگترین و چشمگیرترین آن ، همه ساحه بی را تشکیل میدهد که در آن مبارزات پیگیر به خاطر خواهشات بشری مشتعل ، و به خاطر منافع گونه گون طبقات ، گروه های آنها و گروپ های منفرد به چشم می خورد. پراتیک نشان داد هاست که مقابله و یا عدم توافق میان منافع متباین طبقاتی و یا گروه های بزرگ اجتماعی حامل مقوله پیشرفت اجتماعی بوده که محتوی همیشده آن اهداف خاصی را در حالت تعقیب منعکس می کند .

پیشرفت بمعنی اساسی و گسترده آن به نسبت مقدرات تاریخی بشریت اهمیت خاصی دارد . پیشرفت اجتماعی امروز با اعمار سوسیالیزم در اتحاد شوروی ، با پیروزی های انجام شده سیستم سوسیالیستی جهان ، با آزادی ملت های مظلوم از بوغ کو لوتیا لیسم ، با افزایش میزان نبرد های طبقاتی در کشور های سرمایه داری با پیروزی نیرو های صلح ، و بازوال و انقراض بیشتر نظام سرمایه داری جهان مترادف و هم معنی می باشد .

مساله درجات پیشرفت اجتماعی اصولاً اهمیت میتودولوژیک دارد . انقلاب فرانسه یکصد و پنجاه سال بعد از انقلاب بورژوازی انگلیس

بو قوع پیوست . بین انقلاب بورژوازی فرانسه که در پایان سده هجدهم رخ داد و انقلاب سال ۱۸۴۸ پنجاه سال فاصله بود . بعداً مدت نسبتاً کمتر یعنی سی و چهار سال میان نخستین کوششی برای برقرار ساختن دکتاتوری پرولتاریا یعنی کمون پاریس و انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ در روسیه قرارداد شد .

ده سال بعد از شکست نخستین انقلاب روسیه ، انقلاب فیروزی یو-قوع پیوست و بدنبال آن انقلاب کبیر اکتوبر بمیان آمد که دوران نویسی را در تاریخ بشر آغاز نهاد توده هائی که انقلاب سال ۱۹۱۷ را به انجام رسانیدند ، نه به عقب رانده شدند و نه هم از ثمرات پیروزی خویش بی بهره گردیدند مانند یکه همیشه در انقلاب های بزرگ بورژوازی چنین عملی صورت گرفته است . بر عکس انقلاب های بورژوازی ، آن توده ها که مصلاحبان سر نوشت خویش شدند درجه رشد یا بنده انکشاف تاریخ هواره میعاد زندگی نظام سرمایه داری را بمنزله سیستم واحد جهان شمول بیش از پیش کوتاه تر می سازد .

مادر روزگاران خیلی جالب زندگی می کنیم که پراز رویدادهای بزرگ تاریخی است و این رویدادها آنچه را مشخص و معین می کند که در پیش نسل های آینده قرار خواهد گرفت . جهان امروز نوعی از آزمایشگاه عظیمی است که جا معه نوین بشری را بوجود می آرد . ما از فرصتی که در زمینه تاریخ به ندرت اتفاق می افتد برخوردار هستیم و طی آن حرکت تاریخ را لمس می کنیم ، دو جهان و دو تمدن متقابل را در حال مبارزات و مسابقات شان با هم مقایسه می نماییم . در نتیجه خود اندیشه پیشرفت تاریخ جهان بمعنی گسترده آن از نوعیت مجرد خود بیرون آمده و قابل لمس گردیده است . چون ما در موضعی قرار داریم تا دو فرماسیون اجتماعی اقتصادی را با همدیگر مقایسه کنیم ، بناً ما نه تنها جهات عمومی جهش پیشرونده بشریت بلکه همچنان نتایج مشخص آنرا بدرستی دیده می توانیم . ما قادر هستیم تنوع اشکال را در گذار از کاپیتالیسم بسوی سوسیالیسم مشاهده نموده و موثرترین میتود های بررسی مسائل گسترده اجتماعی که تاکنون لاینحل باقی مانده است ، در یک زمان کوتاه بی نظیر مطالعه کنیم .

1. B. F. Porshnev, "The Periodisation of the World-Historical progress in Hegel and Marx" Transactions of the Hühger school. The philosophical sciences, 1969, No.2, p. 61 (in Russian).
2. V. I. Lenin, Collected works, Moscow, Vol. 1, p. 165.
3. Ibid., Vol. 13, p. 243
4. Ibid., Vol 22, p. 310.
5. Ibid., Vol. 21, p. 54.
4. Ibid., Vol. 33, p. 158.
7. G. V. Plekhanov, Selected Philosophical Works, Vol. 1, Moscow, 1974, p. 510.
8. B. F. Porshnev, op. cit., p. 61.
9. F. Engels, Anti-Duhring, Moscow, 1969, p. 216.
10. The Cambridge Modern History, Cambridge, Vol. 1, 1931, pp. V- VIII.
11. XI Congress international des sciences historiques, Raports, Stockholm, Vol. 1, 1960, p. 3.
12. E. Carr, What is History London, 1962 p. 37.
13. Ibid., p. 111.
14. Paul Lafargue, Le determinisme economique de Karl Marx, Paris, 1928, p. 17.
15. R. Collingwood, The Ided of History, New York, 1956, p. 328.
16. Popper, Selbstherring durch das Wissen, In der Sinn der Geschichte, Munich, 1946, p. 328.
17. K. Renner. The Institutions of private Law and Their Social Functions, London, 1954, pp. 282-283.
18. Histoir Generale des Civilisations, Vol. 1, Paris, 1960, p. IX.

بخش سوم : آزمایشگاه پژوهشگر

فاکت تاریخ

مغولۀ فاکت تاریخ شالودهٔ تمام بنای علم تاریخ را تشکیل میدهد . هرگونه انکشاف در مورد اندیشه تاریخ بدون مواد فاکت ها قابل تصور نیست . اما خود مفهوم «فاکت» نیازی به آن دارد تا مشخص شود زیرا این مفهوم جنبه های بسیا رزیادی را در بر میگیرد . خصوصیت عمده مطالعه فاکت ازدیدگاه تاریخ شناس این است که فاکت معمولا چنان چیزی نیست که مستقیماً تحت مشاهده پژوهنده قرار می گیرد بلکه چیزی است که مطالعه آن از طریق بعضی منابع ومدارك صورت میگیرد . بر مبنای نظریه ماتریالیستی تاریخ « فاکت » بمثا به چیزی که در بیرون از شعور مورخ موجود بوده و با آن وابستگی ندارد تحت مطالعه گرفته می شود . فاکت ها انواع مختلف دارد که بعضی از آنها ساده و بعضی دیگر خیلی بفرنج و پیچیده است . پرو سه تاریخ که زنجیری از فاکت ها ی باهم متصل را تشکیل میدهد به ذات خود به منزله يك فاکت تاریخی ملاحظه شده می تواند . در

عین زمان آنچیزی که در شنا سببی ذهنی تفکر انعکاس می یابد، هر چند که توسط يك منبع بوجود می آید و لی کم یابیش محتوی درست فاکت را دربر دارد. این امر اهمیت فاکت را حتی هنگامیکه از بین منشور ادراک بشری میگذرد، تغییر نمی دهد و به صفت واقعیت عینی باقی میماند. تقرب و نزدیکی به آن واقعیت جو هر شناخت تاریخی را تشکیل میدهد.

علم تاریخ در شیوه بر خورد خود با فاکت از میان يك تکامل نسبتاً پیچیده گذشته است. این امر که وظیفه پژوهنده آن است تا به گرد آوری فاکت ها به پردازد در ابتدا يك عمل مذهبی پنداشته می شد اما مساله ماهیت فاکت ها هرگز مورد غور قرار نمی گرفت. سپس موارد تضادها میان فاکت و تفسیر آن تدریجاً رو نما گردید. بعضی مورخان نیازی را برای تعمیم و يك توضیح اساسی واقعیت های معین که عملاً بوجود آمده، با اصرار تمام رد می کردند. آنها معتقد بودند که فاکت ها ولو بهر طریقی تفسیر شود، اهمیت عینی را به گونه یی از دست میدهد.

عینی گری همچو يك روش، همیشه فقط تخیلی و تصویری بوده است. واقعیت این است که حتی نخستین ثبت مواد معلوماً تی که توسط کدام پژوهنده به عمل آمده، نمیتوانند به طور مطلق بیطرفانه بود. همان مواد موقفش را تا حد معینی انعکاس میدهد. فاکت ها به مثابه موضوعات پژوهش تاریخی اصلاً نمیتوانند بذات خویش، بدون کدام ارزیابی، وجود داشته باشند.

تا آن زمان که علم تاریخ، بورژوازی نسبتاً موضع های مترقی داشت و این مساله را به مقابله تعبیرهای تیولوژیکی فیو دالی و سایر تفسیرهای ارتجاعی راجع به پروسه تاریخی مورد مباحثه قرار می داد اغلب تاریخدانان پیوندهای عضو (اورگانیک) را بین فاکت های تاریخی و تعمیمات آنها می شناختند. با رشد بحران

در تاریخ نگاری بورژوازی این مفاهیم بایکدیگر در تباین و تناقض قرار گرفتند. از حالت برداشته اولی در مورد فاکت های تاریخی به حالت تردید قطعی اهمیت مستقل آنها تغییر فاحشی روی داد. قبلا در او آخر سده نوزدهم عده از مورخان برجسته بر این نکته اصرار ورزید که فاکت های تاریخی توسط موضعگیری ذهنی آن دانشمند که بنا به گفته شان وی « آنرا می آفریند » کاملا معین می گردد.

دونو غ نظر افراطی راجع به فاکت های تاریخی هنوز در تاریخ نگاری بورژوازی موجود است. یکی را میتوان چنین توصیف کرد که فاکت ها را مطلق می سازد و نیازی را برای تفسیر و ارزیابی آنها رد می نماید. مورخ فرانسوی بنام « فوستیل دوکولانژی * » عقیده دارد که منبع (مدرک) کتبی تاریخ همه چیز بوده است. هر قدر می که خارج از ساحه بررسی اسناد و مدارک کتبی گذاشته می شود مورد پرسش و نکوهش قرار میگیرد.

نظر دوم می که بکلی بر خلاف آن قرار داشته و امروز در بسیاری جاها گسترش یافته است، وجود فاکت ها را بمنزله واقعیت های عینی رد می نماید. در نظر کسانی که از این دیدگاه حمایت می کنند مفهوم فاکت در شعور مورخ تشکیل میگردد. « دلبیو. ویندیلبانده » . « ایچ. ایگرت » و همچنان عده کثیری از پیروان شان « برمنای مواضع انتقادی » ازین نظر طرفداری می کنند که فاکت ها قابل شناخت نبود و بنابراین آن ارزیابی آنها به اساس روش عینی صورت میگیرد.

« ای. لاپو - دانیلیفسکی » یکی از مورخان روسی پیش از انقلاب فاکت تاریخی را بمنزله « برخورد شعور معین فردی با محیط، بویژه با محیط اجتماعی » (۱) می داند.

« سی. ایل. بیکر » یکی از نمایندگان برجسته مکتب حاضر گرایی در ایالات متحده اصرار می نماید که فاکت های تاریخی تخیلی بود و

* Fustel de coulanges

آن چیز فاکت ها نیست بلکه تمایلات است که مورخ را هدایت میکند. او راجع به ثقه بود نهرگونه فاکت ها بهر صورتی که باشد ابراز شك می کند زیرا « این واقعیت های نا پدید شده جای خود را به انعکاسات خیره و به تخیلات یا تصورات نا محسوس خویش میدهد و این انعکاسات خیره و تخیلات نا محسوس که نمیتوان آنرا لمس کرد و آنها را دست زد، یگانه چیزی است که از رو یداد واقعی باقی میماند » (۲)

« از . کو لینگوود » اهمیت مستقل منابع را کاملاً رد نموده و به تاکید می گوید که آنها جز از تعبیر عندی مورخ چیز دیگری نمی باشد. بعقیده او پژوهنده مفسر خود مختار است که گذشته را بر مذاق خود تفسیر نموده و آنها از کیفیت عینی بی بهره می سازد. بدین ترتیب مفهوم و مقوله « فاکت تاریخ » تا حد زیادی به امر تخیلی مبدل می گردد.

« ای . کار » عقیده دارد که هر رویدادی را ممکن نیست بمشا به یک فاکت تاریخی دانست بلکه تنها آن رو یداد به این خصوصیت متصف می گردد که اهمیت تاریخی داشته باشد. بنابراین عقیده اش ، دانشمند تاریخ باید حتی الامکان عده کثیری را از فاکت های تاریخ مربوط به آن دوره که تحت مطالعه او قرار داشته باشد بداند تا بتواند چند فاکت مهم را از میان آنها انتخاب و بدین ترتیب آنها به فاکت های تاریخی مبدل ساخته و منبای آنها را که اهمیت تاریخی در آن مشاهده نمی رسد ، بمشا به فاکت های غیر تاریخی بدور بیاندازد . در نظر « کار » تاریخ عبارت از تفسیر است و تفسیر خون شریان تاریخ است . وی در عین زمان بر این نکته تاکید می نماید که دانشمند تاریخ « ارباب خودکامه » فاکت هائی باشد . رابطه بین مورخ و فاکت ها بر پایه مساوات استوار است . آنها محتاج یک

دیگر اند. مورخ بدون فاکت ها بر پایه مستحکم قرار نداشته و از او چیزی ساخته نیست، فاکت ها بدون مورخ یک چیز بیجان و بی معنی است. در پاسخ این پرسش که «تاریخ چیست؟» «کار» چنین ابراز نظر می کند که تاریخ پروسه مدارم متقابل بین مورخ و فاکت هایش بوده و یک مکالمه پایا ن ناپذیر میان حاضر و گذشته سروده می شود. (۴)

«جی. توپو لسکی» فاکت های تاریخ را بشما به یک سیستم جامع (هو لیسم Holism) پر تحرک می داند و توجه را به این نکته بر می گرداند که آنها در یک حالت دگر گونی دائمی قرار دارد. وی می نویسد: «این پرسش بمیان می آید که مادر کدام لحظه با آن فاکت معین و در کدام لحظه دیگر با یک فاکت دیگری سرو کار داریم» (۵)

انتقال از یک حالت به حالت دیگری به هر شرطی که باشد، علم تاریخ بدون ثبت تعیین در سنت کیفی آنچه که تحت مطالعه باشد نمی توان کاری را انجام داد. خود فور مولبندی مساله «هو لیسم» یعنی تمامیت (جامعیت) فاکت تاریخی مستلزم تعیین کیفی می باشد. اگر این فرضیه رد می شود پژوهنده به طرف نسبی گرایی غیر مقید که به «غیبت» وجود فاکت ها می انجامد، خواهد لغزید. تا جایکه سخن به حدود آغاز و انجام مربوط می شود، آنها فقط در صورتی معین شده می تواند که مشخصه دقیق کیفی خود فاکت وجود داشته باشد در عین حال فور مولبندی «توپو-لسکی» را نمی توان به مثابه معرف جامع دانست که مساله را با کلیه جهات متعدد آن احتوای کند. «هو لیسم» یعنی وحدت (تمامیت) شی مورد مطالعه وضعی را که طی آن پژوهنده با کاربرد مواد معین قادر نبود تا کلیه جهات آنرا بطور کامل شامل بررسی نماید، دگرگون نمی سازد. شئی واحد ممکن است بخاطر وظیفه مشخصی که پژوهنده آنرا برای خود تثبیت کرده باشد. از مواضع مختلف مورد بررسی قرار گرفته و از زوایای مختلف ملاحظه آن صورت بگیرد. بطور مثال این گفته که مقاومت کارگران انقلابی در اناقیام مسکو بسال ۱۹۰۵ که در ناحیه «پریسنیا» رونما گردید، بسقا یسه دیگر نواحی نیرومند

تر بودن ، ممکن است از جا تسپور خان مختلف بخاطر اهداف
مشخصی که نزد خود داشته باشند بدرجات متفاو تى مورد استفاده
قرار بگیرد .

چنين يك تمايل و جود دارد نامساله فاكت تاريخ را بدون ضرورت
پيچيده و بفرنج نمايد ، مباحثات را جمع به ما هيت فاكت و شيوه
هاى تصنيف آن بيشتتر جنبه تصورى و تخيلى دارد. آثار
متعددى كه درين باره نگاشته شده حسب معمول متوجه اين هدف
نبوده تا پژ و هس مشخص تاريخ را آسانتر نمايد. بوجه حال ، لازم
به نظر مى رسد كه يك فورمول بندي عمومي تيوريك درين
زمينه و جود داشته باشد .

كار تاريخدان آن است تا نوعى از تر كيب روش هاى
امپيريك و تيوريك (تجربى و نظرى) را در برا برشى مورد مطالعه
و جود بياورد . خود پرو سه انتخاب مواد معلوما تى فاكت ها
متضمن آن است كه مورخ نه تنها ورزيد گيهائى خاص مسلكى را
داشته بلكه همچنان داراى يك نظر تيوريك و يا فرضيه مى باشد
كه واقعا پرو سه گزينش او را تحت تاثير فرار ميدهد . اكثرا
بين «فاكت تاريخ» و نظر تيوريك كه مورخ ناگزير با آن سروكار دارد
، فرق گذاشته مى شود . برسبيل مثال ، مناسبت نيست تا يك فاكت
تاريخى را مانند غلبه عنا صرف صت طلب (اوبرچونيست ها)
در انتر ناسيسو نال دوم و نظريه اصلاح طلبى (ريفورميسم) را با هم
اشتباه كرد .

در گزينش بعضى فاكت ها از ميان عدده نا معين رويداد هامورخ
قبلا تعبير و توضيح تيوريك آنها را به معنى واقعى آغاز مى نمايد .
وى ضمن تحليل مواد معلوما تى به يك سطح عالى ترى در زمينه
شناخت آنها قرار ميگيرد . وقتيكه او به مرحله بالا ترى از سطح
تجربى (امپيريك) مى رسد ، بطور فزاينده ميتود تفكر ، يعنى ميتود
منطقى ، كه ماهيت واقعى تاريخى را آشكار مى سازد مورد استفاده
قرار ميدهد .

اين نظر كتر ابراز مى گردد كه ميان فاكت بمثا به واقعيت
مبنى و فاكت بمثا به موضوع مطالعه يعنى «فاكت تاريخى » بايد

فرقی گذاشت ، «فاکت علمی به گونه خود رو یداد نبود بلکه باز تاب آنست که به شکل خاصی در آمده است .» (۶) از این جهت اصطلاحی به نام مقوله فاکت تاریخ نگاری میان مورخان مارکسیست مروج شده است . این فاکت از فاکت «عادی» تاریخی از یمن لحاظ فرق دارد که به مثا به بخش ضروری پژوهش تاریخی پنداشته می شود . تاریخ شناسان پولندی به نام «سی بو بینسکا» و «جی . تو پولسکی» فاکت تاریخ نگاری را به مثا به باز سازی علمی و یا به مثا به نتیجه عملیه ایجاد ی فاکت ها که توسط پژوهنده صورت میگیرد ، توصیف می نمایند .

(۷)

بدیهی است که استعمال کلمه تفسیر فاکت های تاریخی بجای کلمه باز سازی آنها ، درست تر خواهد بود . این گاهل اشتباه است تا فاکت های تاریخی را به مثا به یک واقعیت معین (یعنی به منزله حقیقت عینی منعکس شده در شعور) با کار برد عندی پدیده های معین که در کار مورخ صورت می گیرد منافی دانست . اگر ما صرف بدلیل اینکه واقعیت های تاریخی تا کنون در دسترس تاریخ نگاری قرار نگرفته است ، آنها را آغاز امر رد نمائیم ، ساحه پژوهش برای واقعیت های نوین تاریخی بدون موجب خیلی محدود خواهد شد . تاریخ علمی است که پیوسته انکشاف می یابد و چیزی که دیرروز «فاکت نبود» فردا ممکن است بمثا به فاکتی که به صورت بهتر تثبیت و به طور عام پذیرفته شده باشد ، خود را ثابت سازد . این عمل که فقط آن پدیده هارا واقعاً موجود دانست که در شعور مورخان باز تاب می یابد ، از لحاظ تیوریک درست نیست . اگر ما این نظر را بپذیریم لاجرم بدون قصد بجانب شیوه ذهنی گرای بی در قبال پروسه تاریخ خواهیم لغزید .

بنا بملاحظه همه این جوانب ثبوت آن کافی به نظر می رسد تا تما می فاکت هارا که بگونه بی در تاریخ نگاری (اکثراً به صورت یکجانبه افراط آمیز) باز تاب یافته است ، به نظر فاکت های «تاریخ نگاری» بتنگرید . چنانکه معلوم است هیچ یکی نیازی به آن ندارد تا کدام تصنیف دیگری را طو رساختگی در مورد فاکت های تاریخی بوجود بیاورد .

هر واقعیت عینی يك فاكت تاريخی است . ازین گفته برمی آید كه هیچ
 پدیده تنها بدلیل آن كه مورخ «الف» آنرا مشاهده ، كشف و یا
 تشریح نموده است تاريخی نمی باشد . هر كس به آسانی میتواند این
 را بپذیرد كه فاكت معین كه از نظر مورخ «الف» خطا خورد و توسط
 مورخان «ب» و «ج» تحت شرایط مختلف خارج از لحظاتی جدا-
 گانه كشف خواهد شد . این شرایط خارج از جایی بدو شك ممكن است آن
 رشته دلایل را كه مورخ در زمینه بررسی خویش ارا نه کرده است
 متاثر نماید . وجود چنان يك وضع كه طی آن فاكت معین به طور
 عمومی برای مدت طولانی برای هر كس مجهول خواهد ماند هم
 چنان بلكی ممكن است . وجود چنان يك فاكت ناگزیر در ساختمان های
 تاريخی نادیده خواهد ماند . این درست نیست تا فاكتی را كه هنوز
 كشف نشده باشد آنرا غیر موجود و غیر تاريخی اعلام نمود . مورخ
 همیشه در جستجوی دانش است و سلا امكانات نامحدودی را برای
 افزایش ذخیره وسایل علمی خویش (كه در مقام اول فاكت ها و منابع
 را تشکیل میدهد) در اختیار دارد . این امر قابل توجیه نخواهد بود تا
 ساحت بینش او را با آن رشته فاكت ها كه بعنوان فاكت های تاريخی
 قبلا تثبیت شده است محدود ساخت .

این امر بر مساله مهم تصنیف فاكت های تاريخی و درجه بندی
 معینی كه مبنی بر وابستگی میان آنها تثبیت شده باشد کدام تأثیر
 مستقیم ندارد . با آنهم خود وابستگی جنبه يك چیز استنتاج شده
 نمایان می گردد كه توسط موضوع گیری و رزیدگی مورخ از لحاظ
 هنوز ولو يك و همچنین توسط عمده یی از فاكت های نوین تاريخی
 كه قبلا مجهول و اخیرا معلوم گردیده است معین می شود . بدین
 ترتیب درست نخواهد بود تا فاكت های تاریخ را كه دانشمندان تاریخ
 با آن آشنا است ، جدا از آن فاكت های دیگر كه تاكنون مجهول مانده
 و علی الرغم آن هم واقعی بوده و هم از شعور مورخ استقلال داشته ،
 به نحوی از انحاء در ردیف «مقدسات» شمرد .

«توپو لسکی» طی ابراز تاكید بر نقش فعال مورخ در پروسه
 انسانسایي ، موضوع را به ارتباط انتقاد «بو بیسكا» از روشی
 كه فاكت های تاريخی را تنها به مثابه ساختمان های علمی می داند
 مورد مباحثه قرار می دهد . توپو لسکی معتقد است ، تا آنجا كه

موجودیت واقعیت عینی و مستقل از موضوع شناسایی معلوم است ،
«ساختمان» فاکت های تاریخی زانمی توان بمنزله ذهنی گرایبی
دانست .

شرط قاطع برای انتخاب فاکت هادر پژوهش تاریخی ، دانش
کافی در مورد اصول عمومی است که امکان می دهد تا حرکت از خاص
به عام را بر پایه نظریه تکرار پدیده های معنی موجودیت قوانین تاریخی
انجام داد . مورخ در حال مجهول با دانش راجع به بعضی مواد معلوماتی
فاکت ها و همچنین مجهول — زبا اندیشه های مقدماتی در باره
اینکه چه انتظاری را از آن مواد و از سمت پژوهش خود داشته می تواند
به کار خویش آغاز می کند . کیفیت عینی گزینش مواد معلوماتی کاملاً
بوسیله جهان بینی عمومی مورخ تعیین میگردد . انتخاب و گزینش
فاکت ها بخش بسیار پر مسوولیت کار مورخ را ، که طی آن مجموعه
دانش اندوخته شده از منابع و سایر مجاری بکار می برد ، تشکیل
میدهد .

برتری مطلق نظریه ماتریالیستی تاریخ و بنابر آن برتری علم تاریخ
ماتریالیستی در اصول آن برای انتخاب مواد معلوماتی که بر پایه
سیوسیولوژیک ماتریالیسم تاریخی انجام می یابد ، قرار دارد
عم انتخاب و هم بر خورد مورخ ماتریالیستی در برابر مجموعه
فاکت های تاریخی هرگز عندی نمی باشد . وی پژوهش خود را با مطالعه
شرایط مشخص ، مکان و زمان رویداد تاریخی و با تثبیت نقشی که
این رویداد آنرا در انکشاف اجتماعی - اقتصادی همگامی دوران
معین بازی کرده می تواند ، آغاز می نماید .

اشتراک بیرونی تاریخ همیشه بوسیله فرماسیون اجتماعی -
اقتصادی تمثیل می گردد ما هیت فاکت تاریخی تنها در صورتی ممکن
است کشف شود که زمینه دوران را به صورت درست ، و مقدم بر همه
فرماسیونی را که فاکت مورد بحث طی آن وجود داشته باشد ، در نظر
گرفت . تنها تیوری شناخت (اپیستمولوژی) ماتریالیسم
دیالکتیک می تواند عینی گری پژوهش را در انتخاب و ارزیابی
فاکت های تاریخ تأمین بکند . مواد معلوماتی که مورخ با آن سرو کار
می یابد شاید برای استنباط نتایج قانع کننده و یابرای اثبات یک نظریه

معین غیر کافی ثابت شود و یسأ شاید فرضیه های اولیه او را کاملاً باطل سازد. درین موقع پژوهنده وظیفه دارد تا اندامیری را جهت گسترش ساحه منابع و مواد اتخاذ نمود و یا اگر این مسأله مطرح نباشد به اصلاحات لازم در فرضیه های مورد استقاده بپردازد. مورخ نمی تواند فاکت هزارا ولو با نتایج نخستین او متناقض می گردد. نادیده بگیرد. جانبداری علم تاریخ مارکسیستی برو فوق و اصلیت فاکت ها که روی آن بنا می یابد، استوار است.

اما مورخ در برابر فاکت هاییکه آنرا گرد آور ی و تصدیق نموده است، حالت انفعالی ندارد وظیفه اش این بوده تا در چه مقام این فاکت ها را در رشته سایر فاکت ها که قبلاً شناخته شده است، نسبت نماید. این کار از طریق نزدیک سازی آنها و تحلیل و وابستگی بهم و تأثیر متقابل آنها انجام می گردد هر پدیده تاریخی را نباید به گونه ساکن بلکه آنرا باید در حالت انکشاف و حرکت آن مورد مطالعه قرار داد. لنین از پژوهنده می طلبد: « انتقاد باید متشکل ازین باشد که فاکت معین زانه در برابر کدام اندیشه بلکه آنرا در برابر فاکت دیگر به مقایسه و مقابله گذاشت. یکی از نکات مهم این است که آن هر دو فاکت باید حتی الامکان مورد تحقیقات درست قرار گرفته باشد و آنها فی الواقع به نسبت همدیگر جنبه های مختلف انکشاف را تشکیل میدهد. اما بهتر از همه این است که باید همچو یک تحقیق درست باید راجع به تمام رشته موارد معلوم و نیز راجع به تعاقب و رابطه میان مراحل مختلف انکشاف آنها به عمل آمده باشد » (۸) وی در مواقع مختلف بر این نکته اصرار نموده است که « ما نباید فاکت های جدا گانه بلکه باید مجموع کلی فاکت ها را بدون استثناء واحدی که با مسأله مورد مباحثه ارتباطی داشته باشد، در نظر بگیریم. والا این بدگمانی، که کاملاً موجه است، ناگزیر در بین خواهد بود که این فاکت ها بر مبنای تمایل غندی انتخاب ویا گردآوری شده و بجای آنکه پدیده های تاریخی در حال پیوند با همی و وابستگی متقابل عینی از آنها نشود مایک نسخه «ذهنی» را به منظور اثبات پیش می نمایم. » (۹)

در ارتباط به فاکت تاریخی، سنتی از تاریخ نگاری مارکسیستی که مدار اعتبار می باشد و جو ندارد، ایم. پو کروفسکی « توضیح

فاکت تاریخی را بمنّا به «تثبیت پیوند های علت و معلول میان آنها (یعنی آن فاکت ها)» تفسیر نموده است. تا زمانیکه پیوند های واقعی و همچنین علل پیدایش فاکت و پی آمد های ناشی از آن تثبیت می گردد، این (فاکت) یک امر تصادفی، غیر واضح، مجرد و غیر قابل فهم است. این فاکت لازم است بجای آنکه از طریق جا معه شناسی توضیح گردد باید از طریق تاریخی توضیح گردد یعنی باید بر پایه اصل تاریخ گرای توضیح و ناگزیری پیدایش آنرا تحت شرایط مشخص مکان و زمان نشانداده شود و همچنان آن فاکت ها و رویداد ها که شرایط پیدایش فاکت مورد بحث را تشکیل میدهد، روشن ساخته شود. «(۱۰)» «پو-کروفسکی» نقش های مختلفی را به فاکت های مختلف در امر شناخت تاریخ نسبت می دهد و با کار برد اصطلاحات خاصی مانند «فاکت بنیادی»، «فاکت ابتدایی»، «فاکت تشخیصی» و غیره بر اصل رابطه یک فاکت با نقش عینی آن در پروسه تاریخ ابراز تاکید می کند. فاکت های بنیادی یا قاطع آن فاکت ها را شامل می سازد که تاریخ روابط اقتصادی و مبارزه طبقاتی را انعکاس می دهد و هم آن فاکت ها را دربر می گیرد که واقعات تعیین ماهیت رویداد های بزرگی نقش داشته و ناگزیری این رویداد ها و پروسه ها را که در اثر قوانین عینی بوجود می آید، نشان میدهد. «(۱۱)» پو-کروفسکی همچنان می پذیرد که «کار دشوار» تثبیت فاکت های تاریخی که زحمت و فرصت زیاد را ایجاب می کند، بذات خود یک پروسه پیچیده میتودولوژیکی باشد.

اکادمسین «یو. فرانسیف» همین نظریه را مورد تاکید قرار داده است: «همچو علم تاریخ وجود ندارد که تنها به انباشتن فاکت ها اکتفا داشته باشد. همانسان همچو علم تاریخ وجود ندارد که بر فاکت ها استوار نبوده و تنها حقایق بدیهی را در باره منطبق پروسه تاریخ تکرار می نماید. اما از بی فاکت چیست؟ این امر یافتن پیوندهای عینی فاکت های معین و تمایل انکشاف واقعیت تاریخی را دربر می گیرد. بررسی علمی بدون باهم پیوند دادن فاکت ها اعم از آنکه جدیداً یافت شده باشد و یا قبلاً معلوم بوده و لی توضیح درست آن بعمل نیامده باشد، با فاکت ها و پدیده های دیگر، و هم چنان بدون مقابله آنها با تمایلات عمومی انکشاف تاریخی و در مقام

* Yu. Frintsev.

اول با جریان مبارزه طبقاتی، قابل تصور نمی باشد. « (۱۲)

بعضی از مورخان بورژوازی چنین ابراز عقیده می نمایند که پژوهنده نمی تواند وهم نباید آن همه فاکت های را که با موضوع مورد انتخابش ارتباط داشته باشد، در نظر بگیرد. برسپیل مثال «ای سیستان» می گوید که ذهنی گرای هم در مورد گزینش موضوع پژوهش وهم در مورد گزینش فاکت ها برای بررسی همان موضوع حاکمیت دارد. وی اظهار میدارد که این گزینش «مشروط به محیط و زمانی است که مورخ در آن زندگی میکند و هم مشروط به نظریات او است پیرامون همه جوانب و مسایل زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی مذهبی و اخلاقی که وی آنرا دنبال می کند.» (۱۳) حقیقتاً گزینش مورخ در نهایت امر توسط موقف اجتماعی-سیاسی او تعیین می گردد لیکن این امر دلیل و جود کدام عندی گری در انتخاب فاکت ها یا دلیل وجود کمبودی ذهنی در نتایجش نمی باشد. این همه بانظریات طبقاتی و میتود و لوژیک پژوهنده از آن پشتیبانی می نماید تعلق می گیرد.

در ادبیات تاریخی توجه بسیار زیادی به توالی پروسه ها که مطالعه فاکت های تاریخی آنرا در بر می گیرد، مبذول شده است. چنین توالی البته نمیتوان بمنزله یک نوزم تثبیت شود. این امر بیشتر تعلق به آن دارد که آیا مورخ بررسی خویش را با تحلیل یک فاکت معین و یا گروه فاکت ها آغاز می نماید و یا اینکه او میخواهد مقام آنها را در مفهوم محتوی یک رویداد یا پروسه که بر پایه دیگر منابع تشکیل شده است، تثبیت نماید. در صورت دو مسی مورخ قبلاً قانو نمندی های داخلی و خارجی را که تحت شرایط مشخص و معین عمل می نماید، تعیین کرده است. بنابر این وی کار خود را از طریق میتود تعلیلی (قیاس منطقی-مترجم) در زمینه تحلیل فاکت معین و یا بعض دیگر فاکت های اضافی، با مقدمات تیوریک

عده می آغاز کرده میتواند.

بنیانگذاران کمونیسیم علمی درین گفته اتفاق را داشتند که در هر یکی از ساحات علمی، چه طبیعی باشد و چه تاریخی، فاکت های موجود و میسر باید بمنابر نقطه آغاز مورد استفاده قرار بگیرد. ازین چنین برمی آید که تثبیت فاکت ها نخستین و ضروری ترین وظیفه هر نوع بررسی تاریخ را تشکیل میدهد.

1. A. S. Lappo-Danilevsky, *The Methodology of History*, st. Petersburg, 1913, Issue 2, p. 322 (in Russian).
2. C. L. Becker, "what are Historical Facts?", *Western Political Quarterly*, 1955, Vol. VIII, No. 3, pp. 330-331.
3. R. G. Collingwood, *The Idea of History*, Oxford, 1946, pp. 56, 259, 271-281, 305.
4. E. H. Carr, *what Is History?* London, 1962, pp. 18, 22-24.
5. J. Topolsky, *Metodologia historii*, Warsaw, 1976, p. 621.
6. A. I. Uvarov, *The Structure of Theory in Historical Science*, Issue 3, 1965, p. 36; see also V. A. Dyakov, *The Methodology of History in the past and Present*, Moscow, 1974, p. 109 (both in Russian).
7. C. Bobinska, *Historyk, fakt, metoda*, Warsaw, 1964, pp. 49-50; J. Topolski, *op. cit.*, p. 150.
8. V. I. Lenin, *Collected works*, Moscow, Vol. 1, pp. 166-167.
9. *Ibid.*, Vol. 23, pp. 272-273.
10. A. A. Govorkov, M. N. Pokrovsk *About the subject-Matter of Historical science*, Tomsk, 1976.
11. *Ibid.*, p. 248.
pp. 239-240 (in Russian).
12. *History and Sociology*, Moscow, 1964, p. 334 (in Russian).
13. E. Sestan, *The History of Events and the History of Structures*, Moscow, 1970, p. 6 (in Russian).

منبع تاریخ

هرگونه اطلاعاتیکه با گذشته به سریت ارتباطی داشته باشد ممکن است منبعی از تاریخ را تشکیل دهد چون منابع تاریخی متجاسس نمی باشد بنا بر این امر باعث می گردد تا آنها را (به منابع کتبی، یادگارهای فرهنگی و غیره) تصنیف نمود.

البته برای پژوهش تاریخی از جنبه مهمتر تصنیف اسنادی *Attributive* است که بر مبنای تثبیت، ارتباط متقابل میان منابع و مجتمع های مکانی - زمانی مورد مطالعه صورت میگیرد تا تصنیف صورتی *formal* که بر مبنای منابع تاریخی تیمپ های مختلف به عمل می آید.

موفقیت پژوهش تاریخی تا حد زیادی با استفاده از مجموعه منابعی مربوط می شود که معلومات تکمیلی را فراهم می کند، نه با مطالعه نوع خاصی از منابع (مانند مطالعه مواد مربوط باستان شناسی با مواد مستند و غیره). هر قدر که منابع مربوط به یک پروسه و بازویداد معین گسترش و تنوع بیشتر داشته باشد، به همان اندازه بروثوق و اعتبار نتایج کار پژوهش افزوده می گردد. روی همین دلیل همکاری نزدیک میان متخصصان رشته های مختلف به شمول رشته هاییکه بنام مبدسناخته شده اند برای حل مسایل مختلف که طی جریان مطالعه و تحقیقات تاریخی بروز می کند، ضروری و لازم است. تحلیل علمی منابع همچنان کار شناسی تخصصی پژوهشگران را که در رشته های مختلف تاریخ (مانند

باستان شناسی ، علم خطوط قدیمه و غیره) کار می کنند ، ایجا ب می نماید .

کار شناسی اختصاصی در رشته های جدا گانه تاریخ که توأم با انکشاف داخلی آن رشته ها (یعنی با ازدیاد روز افزون وساحه مواد و میتود و لوژی های بررسی آن) گسترش می یابد ، این امر به ایجاد شعبه های بیشتر دانشس تاریخی منجر گردیده و گذشته ازین به جدا یی بسیار زیاد رشته های مختلف آن از همدیگر منتج شده است . لیکن همراه با این پروسه و بمثا به واکنش طبیعی در برابر آن ، همچنان افزایشی در زمینه وابستگی متقابل میان رشته های مختلف تاریخ رونما شده است . در عین زمان مورخان پیش از پیش میتود ها و مواد علوم طبیعی و ریاضی را بطور گسترده مورد استفاده قرار می دهند . به اصطلاح رشته های باهم مرتبط پدیدار می گردد . این همه ساحت وسایل علمی را که می توان آنرا در مطالعه تاریخ بکار برد ، افزایش می دهد . گاهی ورزیدگی های ویژه مسلکی یک مورخ برای انجام یک تحلیل کامل تاریخی غیر کافی دانسته می شود همکاری با سایر علوم مجاور و لو ربطی هم نداشته باشد ، ضروری می گردد .

این البته دشوار است تا راجع به درجه اهمیت منابع تاریخی بدون در نظر گرفتن شرایط و اوضاع مشخص قضاوت نمود . اهمیت آنها کاملاً نظر به ماهیت مسأله که مورخ با آن سرو کار دارد ، تعیین می شود .

اینجا مهم است تا راجع به تنوع وسایل که مورخ آنرا برای بازسازی و ارزیابی گذشته در اختیار خود دارد ، تأکید نمود . منبع شناسی به صفت یک رشته مستقل علم تاریخ ، این وسایل را تعمیم می دهد و ترکیبی (سنتیز) را از مواد معلوما تی مختلف که مطالعه آن از طریق رشته های ویژه ممد تاریخ انجام شده باشد ، بدست می آرد . این رشته مباحث آتی را دربر می گیرد :

الف - علم خطوط قدیمه : که مشخصات خارجی منابع کتبی باستان نی را بررسی می کند .

ب - مهر شناسی و قبا شناسی : که مهر ها و قبا های دودمانی را مطالعه می کند .

ج - علم اسناد امور دیپلوماسی: که اسناد رسمی قدیم (فرا مین) را تحقیق می کند .

د - کتیبه شناسی: که نوشته های کتیبه پی را (جدا از منابع کتبی) بررسی می کند .

ه - سکه شناسی و معدال شناسی: که سکه ها و مدال ها را مطالعه می کند .

و - کروئولوژی و میثرو لوژی: که میسزم های اندازه گیر زمان اوزان و مقیاسات را تحقیق می کند .

ز - آرکیوگرافی: که اساسات و اصول نشراتی منابع را تدوین و تنظیم می نماید .

بخش بزرگ آن منابع که توسط رشته های ممد تاریخ مطالعه می شود شکی نیست که به دوران های دور ارتباط دارد . تاریخدانانیکه در ساحت تحقیقات دوره های اخیر تاریخ دارای تخصص اند نسبتا در موقف بهتری قرار دارند زیرا آنها مواد کافی در اختیار داشته که بصورت بسیار درست مرتب و منظم شده است . لیکن با آنهام حین استفاده از منابع ادوار عصر جدید و تاریخ معاصر آقدر بیشتر با دشواری های عینی روبرو می شوند مانند یکه مورخان متخصصین در تاریخ باستان و قرون وسطی با آن بر می خورند .

هر منبع تاریخ نقش روابط حاکم اجتماعی - اقتصادی و «ثقل» آید یا لوزیک متناسب و مطابق با آن نشان میدهد . هر چند و نایق ارقام احصائیه و سایر مواد معلوماتی که ادوار عصر جدید و تاریخ معاصر را مشخص می سازد ، خیلی کثرت داشته است اما به مقایسه منابعیکه با دوره های بسیار دور ارتباط می گیرد از نگاه تمایل و جانبداری بیشتر معافیت ندارد .

منبع تاریخی یادگار ایام گذشته است که زمان و شرایط پیدایش خود را منعکس می سازد . بعبارة دیگر ، منبع تاریخی بذات خود یک پدیده تاریخی است و فقط در صورتی به طریق درست درک و تفسیر شده می تواند که منافع حیاتی و اندیشه های سازندگان آن در نظر گرفته شود . «دی . شایدر» تذکر می دهد: «منبع و روش سنتی عادتاً به اقشار حاکم و متنفذ ترجیح میدهد: نفوذ سیاسی و اجتماعی در همه جا بانفوذی که بر سنت تاریخ حاکم است ، پیوند

دارد - و این نه تنها از طریق برخورد غرض آلود بلکه همچنان بوسیله خود برتری مدارك کتبی است که حکمروایان، ما موران عالی رتبه واقشار یکه آموزش را در انحصار میداشت در تصاحب خویش نگاه می داشتند. امور مربوط به کردار و ذهنیت طبقات پایین تر معمولاً چنان مدارك کتبی که مستقیماً ثبت آنها داشته باشد، از خود باقی نمی گذارد. آنها نه در اسناد رسمی و نه هم در مدارك خصوصی مانند نامه ها و نوشته های مشخصی با صراحت نمودار می گردد. (۱) این گفته ها مبداء واقعی اکثر منابع کتبی را مشخص می کند. با وصف همه، این منابع ولو شاید به صورت غیر مستقیم باشد، مقدار زیادی را از معلومات و اطلاعات دربر داشته که بر احوال طبقات غیر ممتاز و گاهگاهی بر اقشار پایین تر جا معه روشنی می اندازد.

درسال های اخیر، رشته منبع شناسی به پیروزی های چشمگیری نایل آمده است. این گفته بویژه در مورد منبع شناسی اتحاد شوروی بهتر صدق میکند اینجا به صفت نمونه تیبیک از کتاب «وی یانین» یاد آور می شویم که بنام مقالات در منبع شناسی رشته های مشترک «نوفگورود» قرون وسطایی نگاشته شده است. پیشرفت در این ساحه بیشتر به روش مشترک رشته های مختلف در مورد منابع تحلیل شده و به ترکیبی از طرز العمل های مختلف میتود و لوژیکی منسوب می گردد. منابعی که فاکت ها را به صورت بالواسطه احتواء می کند، تنها می تواند معلومات ارزشمندی را برای مورخ به شرطی فراهم کند که او تمام وسایل را بکار برد تا منبع تاریخی به «گفتار بیاورد».

«وی. پاشو تو» جنبه های مختلف تحلیل منبع را به قرار آتی ارزیابی می کند:

«یک منبع ممکن است به طور کرونولوژیک (ما اینجا یک مثال بسیار عمومی را در نظر گرفته که طی آن تحلیل متن شناسی قبلاً به عمل آمده و اکنون یک نسخه بسیار خوبی از آن در اختیار داشته ایم). و یا به طور مستقیم مورد تحلیل قرار گرفته و نیروی انکشاف آن را دریافت نمود: یعنی مقام منبع را در تاریخ مجموعه هاییکه آن منبع را شامل می سازد و مقام مجموعه (یا کود Code) را به

مثابه یاد گار زندگی اجتماعی - اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی ، طی مبارزاتی برای تبارز کدام طبقه و یا گروه درك نمود . این به هیچوجه موضوع بی تفاوتی ما را تشکیل نمی دهد که چه وقت ، کجا و بروفق منافع اجتماعی کدام اشخاص قانون معین تدوین گردید ، مواعد کرونولوژیک معین از کجا منشاء گرفته ، و آیا این به صورت یک کل نگاشته شده و یابه شکل یک « کود » و یا بخشی از « کود » (مجموعه قوانین) را تشکیل میدهد . بنابر این هدف تحلیل روشن است - که موثوق بودن یک منبع یک بخش معلوما تی و بلاخره یک فاکت را تعیین می کند . همچنان ممکن است منبع از لحاظ منطقی مقایسوی و تاریخی تحلیل گردد که این امر نزدیک سازی یاد گار های همزمان را که به لسان واحد یا لسان های بیگانه یا بر پایه مبادی مختلف راجع به رویداد واحدی صحبت می کند دربر می گیرد . اینجا نیز نقطه اساسی حرکت ، تعیین منافع سیاسی ، طبقاتی و گروهی است که درآثار هر یکی از مراکز مقایسه شده بازتاب می یابد . « (۳)

ما میدانیم که قدیم ترین منابع کتبی که بعنوان منابع از زشمند تاریخی مورد استفاده قرار میگیرند اکثرا شامل لایه های متعدد دمتراکم شده است که از تحریف و اضافات بعدی سایر مولفان تشکیل شده است . مقالتی بقلم « یو . کیزیلوف » نمونه های کثیری را از اختلافات نظر میان کرونولوژی نویسان قدیم و جدید - یعنی میان نویسندگان داستان سالهای پیشین - کلاسیک نشان میدهد . « یو . کیزیلوف » می نویسد : « مطالعه متون داستان سال های پیشین که توسط کرونولوژی نویسان اعصاروسنن مختلف نوشته شده ، بار دیگر نشان میدهد که مطالعه دقیق درباره طرز تفکر نویسندگان مختلف چقدر کار ثمر بخش می باشد . سیرجهان بینی آنها تکامل مهمی را از دور جاهلیت تا اشکال بنیاد گرای مسیحی نشان میدهد . مبارزه میان نظامهای مذهبی زمان جاهلیت و مسیحیت تاحد زیادی انکشاف شعور اجتماعی « روس قدیم » را معین کرده و بدون در نظر گرفتن آن دشوار است تا تکامل افکار تاریخی کرونولوژی نویسان روس قدیم را حتی در حدود عمومی آن تصور کرد .

زندگی واقعی همیشه از بازتاب آن در کدام سندی غنی تر می باشد

«بولینگبروک» در نامه های خویش راجع به رویداد های نزد یک معاصر البته با لهجه کنایه آمیز می نویسد: «شما به مواد ی که اندیشه های حقیقی را در باره جسر یانات تازه بوجود بیاورد نیازی نخواهید یافت. حتی رساله ها که در باره جوانب مختلف و درباره موارد مختلف پیرامون مناقشات حزب مانگاشته شده و تواریخی که اعتبار شان از رساله های بیشتر نمی باشد در راه رسیدن به حقیقت با شما کمک خواهد کرد. آنها را، با دارم، با روحیه بدگمانی بخوانید زیرا شایان آن است که راجع به آن بدگمان نشد. به القا بی که داده شده و به قضاوت های که صورت گرفته توجه نکنید. همه سخنوری هارا نادیده گرفته، استدلال را مورد سنجش قرار داده و توجه را به حقیقت برگردانید.» (۵)

همین حقیقت از روی گزارش کنبی جلسات انجمن های بزرگ و کوچک که منبع مهمی را در مورد تاریخ جنبش انقلابی و تحولات اجتماعی تشکیل میدهد و بطور خلاصه فیصله های اتخاذ شده را ثبت می کند آشکار می گردد. این اسناد قاعدتاً در آرشیف ها حفظ می گردد و مورد خان بر حسب میل به آنها رجوع می نمایند. منابع آرشیف بر سبیل سنت بعنوان معتبرترین و موثق ترین منابع پنداشته می شود. ممکن است هر شاهد زنده و هراشتراک کنند ه در کدام یکی از جلسات مشخص بهر حال این نکته را تایید خواهد کرد که ثبت نهایی مفکوره واقعی را درباره کاری که پیش از تلخیص فیصله مدون جریان می داشت به کسی نمیدهد. مباحثات جلسه و دلایل مشخصی که در نهایت امر نتیجه قطعی را معین می کند حسب معمول یک نشانه پیمایه و ناچیز را در آرشیف باقی می گذارد.

برای دانشمندان تاریخ لازم است تا وسایل مزیدی را برای بازسازی اوضاع و شرایطی که نقشی در تعیین فیصله داشته باشد، بدست بیاورد. این وسایل ممکن است همچو مواد معلوما تی را که پیش و یا کم عینی باشد مانند مواد احصائیوی، و همچنین شواهد ذهنی را (مانند نامه های خصوصی، یادداشت های اشتراک کنندگان در صدور فیصله و غیره) در خود احوان نماید.

آموزش مورخ (ازنگاه تیوری و عملی می وازنگاه مسلک اختصاصی) شرط اساسی برای پژوهش او به شمار می آید. به عبارت دیگر، تا

که مورخ و رزیدگی های معینی را در کار خود نداشته باشد، نمیتواند
معلومات لازم را از منبعی استخراج و استنتاج نماید .
«جی . تو پولسکی» تر تیب ذیل را در پرو و هس تاریخ پیشنها دمی
کند :

- (۱) انتخاب ساحه مطالعه .
- (۲) فور مولبندی مساله .
- (۳) یافتن منابع برای مطالعه مساله .
- (۴) تفسیر معلوما تیکه از منابع بدست آمده باشد .
- (۵) تحقیق در باره اصلیت سند . (نقد خارجی) .
- (۶) تحقیق در باره قابلیت اعتبار (نقد داخلی) .
- (۷) تثبیت فاکت ها در باره آن چیز که معلومات مستقیم راجع
به آن در منابع موجود باشد .
- (۸) تثبیت فاکت ها در باره آن چیز که معلومات مستقیم راجع به
آن در منابع موجود نباشد (توا م باثبوت) .
- (۹) تشخیص روابط بر پایه پیوند علت و معلول (توا م باثبوت)
- (۱۰) تشخیص قوانین (توا م باثبوت) .
- (۱۱) تفسیر ترکیبی (دایر بر پاسخ پرو و هنده برای حل مساله) .
- (۱۲) ارزیابی کافی در باره ثابتهای تاریخی .

«جی . تو پولسکی» خاطر نشان می سازد که از جمله عملیات متذکره
فقط سه عمل « تحت نمره (۵)، (۶) و (۷) » مبنی بر دانشی است که
مستقیماً از منابع بدست می آید . متناً قی آن مبنی بر دانشی است
که در خارج از زمینه منابع فراهم می گردد . با این وصف، دانشی که
از منابع بدست می آید بزرگترین نقشی را در تثبیت فاکت ها بازی
می کند . « مفاکت ها را بر مبنای منابع تثبیت می نمایم . گر چه این
را به آسانی مشاهده می کنیم که مانند آنست که این معلومات مربوطه
را از منبع بدون دانشی که خارج از منبع فراهم می گردد ، بدست
بیاوریم . » (۶)

بر خورد انتقادی مورخ نسبت به منبع و ضرورت ثبوت دوباره
آن مستلزم درك واضح در مورد این حقیقت است که منبع همیشه
بیش یا کم واقعیت عینی را با تحریف شکل انعکاس میدهد . پیوند های
دیالکتیکی میان عینی و ذهنی در دوجنبه شناخت که بقرار آنی

ذکر می گردد تبارز می یابد: نخست، منبع بذات خود بمثا به عنصر ذهنی در ارتباط به عنصر عینی که آنرا منعکس می سازد، نمایان میگردد، دوم، مورخ هنگامی که این منبع را بکار می برد در رابطه با آن بر پایه رابطه ذهن با عین-قرار میگیرد. کار معرفتی مورخ به پروسه عمیق آفریننده مبدل می شود که دیالکتیک روابط متقابل را بین عینی و ذهنی آشکار می سازد.

حین استفاده از منابع مستند، پژوهنده تقریباً همیشه در موقف قرار دارد تا بارها بار قابلیت اعتبار معلوما تی را که در آنها شامل بوده از طریق مقایسه اسناد مختلف مربوط به آن موضوع به ثبات برساند. اما بر خورد انتقادی در برابر منابع کتبی باید به حد انتقاد افراطی نرسد.

نقد منبع معمولاً تحت عناوین خارجی و داخلی تقسیم و تصنیف می گردد. مطلب از نقد خارجی یک منبع اینست تا ر موزات آنرا خواننده و اصلیت آنرا تشخیص نمود. درین مورد مورخ بیشتر به میتود های مختلف رشته های مسد تاریخ مانند کتیبه شناسی، متون شناسی و علم خطوط قدیمه متوسل می گردد. همچنان تحلیل منبع از نگاه زبانشناسی اهمیت فراوان دارد زیرا در امر تثبیت مبداء عصر و ماهیت ماحول اجتماعی که در آن می توانست بوجود بیاید، کمک می کند. نقد داخلی منبع مقتضی است که مبداء و اساساً جهت یابی اجتماعی آن و درجه قابلیت اعتبار معلوما تی شامل در آن منبع تثبیت گردد.

این امر آسان و مناسب نیست تا نقد یک منبع را به بخش های خارجی و داخلی حتی در ارتباط به تنظیم عملیات منقسم و از هم جدا نمود. خوانش ر موزات منبع و یافتن جهات آن میان خویش ارتباط متقابل بسیار نزد یک دارد و قاعدتاً پروسه های مقارن و همزمان می باشد.

امکان آزمایش ذهنی و همچنان واقعی پروسه تاریخ به منظور ثبوت و اصلاح قسمی مواد معلوما تی شامل در منابع، یکبار و یکدم رد نمی گردد. « این-ایرونیف » چندین مثالی را از آزمایش ها و تجربه ها در ساحت علم تاریخ نشان می دهد. وی مخصوصاً از سفر های

دریایی یاد آور می شود که بنام «کونتیکی Kon-Tiki» و «را» توسط «تور هی بردال*» و همچنان توسط شخص امریکایی بنام «ایس مورین»** که در سال های ۱۹۳۶-۱۶۴۰ خط سیر «کولمبوس» را پیمود، به عمل آمده است. «مورین» با استفاد ه از قایق کولمبوس به نیم کر ه غر بسی رسید و در جه دقت و صحت یاد داشت ها و مشاهدات کولمبوس رابه ثبوت رساند. (۷)

نخستین و وظیفه بررسی منابع تاریخ یافتن مقاصد و روحیه آفریننده آن می باشد. درین مورد خود خصوصیت ذهنی که بگونه غیر مرئی در هر منبع موجود است، موضوع بسیار مهمی را برای مطالعه و بررسی تشکیل می دهد. «وظیفه مورخ آن است تا معلوماتی که منابع آنرا دربر می گیرد به دوی بخش تقسیم نماید: بازتاب عینی وضع تاریخی و تفسیر آن توسط آفریننده منبع که بیانگر موضع طبقاتی، محرکات آفرینش منبع، مکمل بودن، موثوق بودن، تحریفات کتمانها و غیره جنبه های آن باشد» (۸)

«ایم. برگ» یاد آور می گردد که پژوهنده باید در هر وقت بر موانع «تحریف واقعیتها» فایق آید تا ماهیت امور که در عقب ظواهر نهفته است در یابد. «ظواهر نیز بنوبه خویش دارای دو شکل است: (۱) عینی، زمانیکه روابط در اثر سیر پروسه معکوس گردیده و شکل تخیلی را بخود میگیرد.

(۲) ذهنی، وقتیکه روابط، پدیدهها و رویداد های اجتماعی بگونه معکوس درک می گردد.» (۹)

تاریخ نگاری بورژوازی اغلب با واضع ذهنی گرانه را در ارزیابی نقش منابع اتخاذ می کند. به نظر بعضی از علما «بطور مثال» «مازو» (۱۰) اهمیت یک منبع کاملاً توسط فهم مورخ و توانایی او در مورد استفاد ه از معلوماتی که در منبع موجود بوده است، تعیین می گردد. حقیقت است که درجه وزیدگی و آموزش مورخ، توانایی او را در مورد استفاد ه کامل و معقول از منبع تاریخی افزایش و یا کاهش میدهد. اما ارزیابی اهمیت عینی یک منبع را نباید به درک فردی آن مربوط دانست.

درین اواخر بعضی از مورخان خارجی انکاء و اعتماد بر منابع را در امر تثبیت فاکت های تاریخی بکلی ردموده اند. شك پردازان بر این نکته اصرار می ورزند که حتی بعد از کار مقدماتی بسیار طاقت فرسا

*Thor Heyerdahl

** S. Morrison

*** Columbus

در بخش تثبیت اصلیت سند ی ثبوت تاریخگذاری یک منبع و امثال آن هنوز هم ارزش آن خیلی مشکوک باقی میماند . زیرا بنا به ادعای شان این امر مورخ و فاکت تاریخی را از هم جدا می سازد .

البته چنان اشخاص که اسناد کتبی را گرد آورده و لسی نسبت به محتوی آن بکلی بی طرف باشند ، وجود ندارند . این نکته تا حدی کیفیت عینی مواد معلوماتی را که در منبع موجود بوده است ، ضعیف می سازد . اما این امر بمعنی آن نیست که خود یک چیز فاقد ارزش می باشد بلکه صرف این مطلب را می رساند که مورخ باید کار زیادی را در زمینه پژوهش خود انجام دهد . (۱۱) . بعضی از مورخان بورژوازی « به عنوان مثال « ای . تاپ » خیلی دور رفته و بیپوده اصرار می کنند که منبع بطور عمومی مربوط به ساحه تفکر بوده و در بیرون از تخیل انسان ها دارای وجود واقعی نمی باشد . (۱۲)

اخیرا شکل ویژه از منبع تاریخی که به اصطلاح تاریخ شفاهی یادمی گردد مورد علاقه خاصی قرار گرفته است . معنی همین اصطلاح دایر بر استفاد ه از بیان شفاهی شرکت کنندگان رویداد های تاریخی است که در اسناد ثبت نشده است در هر حال بدلیل استفاده گسترده ، از تند نویسی و ثبت درست مواد معلوماتی تاریخ شفاهی معمولاً به نوعی از منابع مستند تبدیل شده است .

تاریخ شفاهی برای آن عده ازملا که لسان کتبی از خود نداشته اهمیت خاصی دارد مواد معلوماتی مربوط به گذشته این ملت ها اکثراً در افسانه ها گنجانیده شده که از نسل به نسل به طریق شفاهی منتقل شده است . متخصصین بر تانوی در باره جوامع سنتی آفریقا بنا م « دی . پی ، هی نینج » راجع به اهمیت افسانه ها بصفت منبع تاریخی تا حدی ابراز شک می نماید . داستان های روایتی به منظور آن بود تا جنبه های گذشته را که برای حاضر مهم پنداشته می شد مشخص و ایجاد نمود . این مستلزم کوششی است تا شکلی از تسلسل را (که قاعدتاً در طول زندگی بیشتر از سه نسل ادامه یافته باشد) به رویداد هایی نسبت داد که بگونه شفاهی از آن حکایت می شود . بنابراین طوری که « هی نینج » خاطر نشان می کند شعر

عاً میانه ، افسانه های قهرمانی ، داستان های پری و سایر اشکال روایات شفاهی عاً میانه از ساحه مطالعه و بررسی خارج می گردد ، زیرا آنها هیچ گونه شرحی را در باره تسلسل و یاراجع به توالی رویدادها دربر نداشته است . (۱۳)

عقیده « بی گریکوف » و « بی . ریباکوف » برخلاف آن قرار دارد . « بی ریباکوف » در پژوهش اساسی « روس قدیم داستانهای پری ، بیلیناها (Bylinas) کروئولوژی وقایع » پیوسته این مفکوره را توضیح میدهد که بیلیناها بمثلاً به نوعی از منابع شفاهی همیشه آن رویداد های واقعی تاریخ را انعکاس می دهد که در دورترین زمانه های گذشته بوقوع پیوسته است . وی کوشش جالبی را برای آن به عمل آورده تا قهرمانان بیلیناها ی روسی را بار جالبی مقایسه کنند که واقعاً در تاریخ موجود بود و گذشته از آن رویداد هایی را که در آنجا ذکر شده بایکدیگر مقارن و همزمان نماید .

« ریباکوف » طی انتقاد خود از نظریه ای که محتوی بیلیناها را بعنوان حماسه فولکلوریک مبنی بر آفرینش هنری می داند به مطالعات « کریکوف » استناد می کند . وی می نویسد :

« جریان بدنبال این تیزس درست گریکوف بوجود می آید که : یک بیلینا تاریخ است که توسط خود مردم حکایت میگردد ، این جریان که اکنون توسط مورخ و منقد ادبی بنام « دی . لیخانوف » رهبری میشود زحمات زیادی را متقبل شده تا بر خورد تاریخی را نسبت به اشعار حماسی شفاهی زمان گذشته زنده نگهدارد . این جریان را می توان بمثلاً به یکی از مکاتب تاریخ شوروی نیز خواند . » (۱۴)

مطالعه و بررسی تاریخ شفاهی تنها برای ملت های بیکه لسان کتبی از خود ندارند ، دارای اهمیت نمی باشد . این نکته را باید در نظر داشت که تقریباً در همه کشورهای جهان ، اکثر منابع کتبی اولیه در باره تاریخ بدلائل گونه گونی از بین رفته و ضایع شده است . همیشه امکان آن موجود بوده است که محتویات همین منابع تلف شده که دیگر وجود ندارد به شکل افسانه های شفاهی نگهداری شده و لو این امکان ایجاد برخورد انتقاد ی را از پژوهشگر می نماید . تلاش برای منابع نوین که قبلاً معلوم نبود و کشف آن دانش ما را توسعه می بخشد ، هنوز زادامه دارد .

1. Theodor Schieder, "Unterschiede zwischen historischer und sozial-wissenschaftlicher Methode", THE 13th International Congress of Historical Sciences, Papers for Congress, Vol. 1, Part 1, Moscow, 1973.

2. V. L. Yanin, Essays in Interdisciplinary Source Study. Mediaeval Novgorod, Moscow, 1977 (in Russian).

3. The Methods of Studying the Most Ancient Sources on the History of the Peoples of the USSR, ed. by V. T. Pashuto, Moscow, 1978, p. 3. (in Russian):

4. Yu. A. Kizilov, "The Historical World outlook of the Authors of The Tale of Bygone Years", Voprosy istorii No 10, 1978, p. 78 (in Russian).

5. Lord Viscount Bolingbroke, Letters on the study and use of History, London, MZDCCXCII, p. 386.

6. J. Topolsky, "On the Role of Knowledge Obtained from Outside the Source in Historical Studies", Voprosy Filosofii, No. 5, 1973, pp. 80-82.

7. N. A. Erofeyev, What is History? Moscow, 1976, p. 93. (in Russian).

8. V. V. Kosolapov, The Methodology and Logic of Historical Research, Kiev, 1977, p. 315 (in Russian).

9. M. A. Barg, "Historical Facts: Structure, Form, Content", Istorija SSSR, No. 6, 1976, p. 60.

10. H. Marrou, De la connaissance historique, Paris 1959, pp. 107-108.

11. For details see A. P. Pronstein, Methods of Historical Source Study, Rostov-on-Don, 1976 (in Russian).

12. E. Tapp, "Knowing the Past", Journal of Philosophy, Vol. LV, 1958, No. 11, pp. 460-467.

13. D. P. Henige, The Chronology of Oral Tradition, Oxford, 1974, p. 2.

14. B. A. Rybakov, Old Rus. Fairy-Tales, Bylinas, Chronicles, Moscow, 1963, p. 42 (in Russian).

خاتمه

تاریخ و زمان ما

علم تاریخ - و یا همراه با آن همه علوم اجتماعی دیگر - هرگز چنان اهمیت قاطعی را در زمان پیش نداشت ما نند یکه امروز آنرا به خاطر زمان ما و به خاطر پیشرفت بشریت در کشورهای کسب نموده است که آنجا جهان بینی پیشرفته و انقلابی ما را - کنیستی - لینستی به پیروزی نایل آمده و کاملاً حاکمیت یافته است. دانش تاریخ همچنان پیوسته اهمیت عملی بیشتری را به خود کسب می کند و این امر البته هرگز به معنی آن نیست که این دانش تابع اندیشه منفعت گرایی مبتذل و عامیانه قرار گرفته است. در کشورهای سوسیالیستی، شناسایی علمی پیرامون تجربیات و وسع تاریخ بشریت نه تنها به منظور اثبات و تحکیم جهان بینی - مائستی - ما تر یا لیسم دیا لیکتیک و یا بغرض تلقین مین پرستی و انتر ناسیونالیسم سوسیالیستی بلکه به خاطر آن نیز لازم است تا به صفت یک وسیله در امر اعمار جامعه نوین کمونیستی مفید واقع شود. مطالعه اندیشه های متعدد که اکنون جزء تاریخ شده است و تحلیل تلاش های گذشته که در جهت تحقق همچو اندیشه ها به عمل می آمد و تشخیص علل واقعی پیروزی و یا عدم پیروزی بسی ازابتکار است که در زمان گذشته صورت می گرفت، همه اینها مواد مورد علاقه بیشتر و ارزشمندتری را فراهم می کند.

میراث پرما یه روزگار گذشته را می توان و با ید مورد استفاده
قرار داد تا درس های عینی تاریخ که برای اعمار کمو نیسم
خیلی مهم است ، از آن استنباط نمود .

لینن همواره بر ارزشمندی درس های تاریخ برای یژمان کنونی
و آینده ما ابراز تا کید نمود هاست : « ما با ید آنها را ... خلاصه
کرده ، نتایجی را استخراج نموده و از آزما یش و قایع امروز درس
های را استنتاج نماییم که برای فردا سود مند خواهد
بود » (۱) وی می نویسد این لازم بود که « تاریخ امروز را نوشت »
و « آنرا به طریق نوشت تاگسترش جنبش ، گزینش آگاهانه
وسایل ، طرق و میتود های مبارزه را طوری تحکیم بخشید که
صرف حداقل مساعی اساسی ترین و دایمی ترین نتایجی را
ببازر بیاورد . » (۲) برای این کار می باید دو شرط اساسی را
بجا آورد : نخست باید تاریخ یک علم عینی باشد که نظریات طبقه
پیشرو را در جامعه امروز انعکاس میدهد و دوم باید مردم
به نوبه خویش آرزو و آمادگی داشته باشند تا درس های تاریخ
را آموخته و در پرا تیک (عمل) مشخص اجتماعی از آن استفاده
نمایند .

مهمترین درس های تاریخ آن است که پروسه ها و پدیده های
تاریخی را که از نگاه زمان خیلی بسا نزد یکنتر قرار داشته و یا
هنوز هم در جریان باشد با هم متصل می سازد . بررسی تاریخ
امروز پاسخی را برای همه پرسشها که توسط زندگی به میان می
آید فراهم می کند و در نتیجه ارزش عملی تاریخ را به مثابه یک
علم بالا میبرد .

حاضر را نباید در مایننت با گذشته قرار داد زیرا رویداد
های امروز از رویداد های دیروز ریشه می گیرد و سیر جاری
انگشاف جامعه بدون شنا سایی منابع آن به صورت درست درک
و یا ارزیابی شده نمی تواند . مطالعات تاریخ این امر را به
اثبات رسانیده است که گذشته ، و لو هر قدر از ما دور باشد ،
ریشه و یا مبادی پروسه های یی را که کامل ترین مظاهر
آنها در زمان ما پدید آمده است ، می تواند آشکار سازد .
بنابر این مفهوم « حاضر » رادار تباط به علم تاریخ نمی توان

به يك موضوع كرو نولو ژيڪ محدود ساخت . علم تاريخي موازي با مطالعه پروسه ها و رویداد های تاريخی که زمان ما را مشخص می سازد ، آن پدیده ها و پروسه ها را نیز مورد تحليل قرار میدهد که در گذشته به میان آمد و هنوز یا جریان داشته و یا تاثیر مستقیمی را بالای زمان ما می گذارد . این علم درعین زمان توجه را به هر آنچه می معطوف می کند که امیدی را برای انکشاف بیشتر بوجود می آورد و بدینسان ماراتا حد معینی قادر به پیش بینی فردا می سازد .

خط فاصل میان گذشته و حاضر خیلی بیشتر يك امر نسبی می باشد . ما ر کس و لینن مثال های کلاسیکی را در زمینه تحليل دقیق علمی را جمع به رویداد های معاصر بوجود آورده و بنا بر آن اهمیت اصیل تاریخی آنها را روشن نموده اند . تقریباً همه نوشته های کلاسیک ما ر کسینستون عمیق تاریخ گرایان را در خود داشته و شمول دیالکتیک را در تاریخ گرایان نشان داده و موافقتی با پروسه ها و رویداد های معاصر آن زمان در تماسی آید مودل های را از شناخت عمیق واقعیت که تاثیر مستقیمی را بالای پراکتیک می گذارد ، فراهم می کند . مثال روشنی از همچو نوشته های تاریخی اثر کارل مارکس به نام هجده همین برومسیر لوی بنا پارت و مخصوصاً اثر وی به عنوان جنگ داخلی فرانسه می باشد که طی آن لزوم تحليل عمیق رویداد های همان ایام به خاطر نتایج عملی در مبارزه انقلابی برای مارکس ثابت شده بود .

انکشاف بیشتر علم تاریخ مارکسیستی و کلمه موفقیت های آن از پایان سده نوزدهم به اینسو با فعالیت های لینن پیوندناگسستی دارد . مطالعه دوران حاضر ، بدون آثار اساسی او در باره امپریالیسم ، تاریخ جنبش های انقلابی روسیه و جهان ، تاریخ حزب کمونیست و در باره مسایل مشخص اعمال سوسیالیسم عملاً ناممکن خواهد بود . تیوری لینن را جمع به انقلاب سوسیالیستی اساسی را برای بزرگترین پروسه ها و الگو های بنیادی طی دوران تاریخی گذاراز کاپیتالیسم به سوسیالیسم به میان آورد . آزمایشی که در حدود شصت سال از جریان آن می گذرد لادستی تیوری لینن را به ثبوت رسانیده است .

انكشاف دیا لیكتیک ما تر یا لیستی که توسط لینن صورت گرفته
 موجب تحکیم مبانی میتودولوژی-بک برای بصیرت و بینش درراه
 های پیشرفت ارتقای بشریت شده است. اغلب آضا یا مار-
 کسیسم که طی نبشته های بنیادگذاران کمونسیسم علمی صرفا
 فورمول بندی و یا پی ریزی شده بود، با در نظر داشت مواد جدید
 معلوما تی و اوضاع نوین تاریخی که نه تنها ایجاب می کرد تا به
 صورت مشخص روشن گردیده بلکه همچنان لازم می نمود تا در
 نظریات تیوریک از غنا ی بیشتری برخوردار گردد، توسط لینن
 به تفصیل بیشتر مرتب و توضیح شده است. لینن شرح کاملی
 را پیرامون مسأله نقش پیشا هنگ طبقه کارگر در انکشاف
 جامعه، نقش حزب، دکتا توری پرولتاریا، رابطه بین عوامل
 عینی و ذهنی در پروسه انقلابی و موضوع دولت به میان آورد
 است. فورمول بندی تیوریک لینن در زمینه مسأله ملی که یک
 مسأله بسیار پیچیده می باشد از اهمیت استثنایی و کم نظیر
 برخوردار است.

آثار لینن در باره تاریخ روسیه نمونه بی را تهیه می کند که در
 آن تحلیل علمی بر پایه درک عمیق ماهیت پدیده های اجتماعی -
 اقتصادی به استناد مواد فاکت های بسیار زیاد به شمول مواد
 احصائی نوی نشان داده می شود.

لینن مورخ حرفه ای نبود. وی اکثر خود را یک شخص مطبوعاتی
 می خواند. بدین ترتیب وی اثر تیوریک خویش را پیرامون
 امپریالیسم به صورت بسیار متواضعا نه به نام «کتا بک -
 رساله کوچک» می خواند. صرف نظر از سایر جنبه های مختلف
 فعالیت های نبوغ لینن، باز هم باید گفت که وی به کامل ترین
 و گسترده ترین مفهوم کلمه یک مورخ بود اما مقدمتر بر همه
 یک انقلابی بزرگ شمرد می شد بررسی های تاریخی او همیشه
 هدفمند بود: وی پاسخ ها یی را برای اکثر مسأله یل روز که جریان
 زندگی آنرا مطرح می ساخت در گذشته می پالید. بررسی تاریخی
 بذات خود غایه لینن را تشکیل نمیداد، زیرا برای این بررسی به
 خاطر آن ضرورت میداشت تا زمان خویش را خوبتر درک نموده
 و ارزیابی درست علمی را به نسبت پروسه ها یی که در جریان
 می بود و یا دوباره رونما می گردید و به آینه راه می یافت،

به عمل بیاورد. نبشته های مطبوعاتی لنین بسو یژه در طول آن مدت که انقلاب سوسیالیستی بین مارچ و اکتوبر سال ۱۹۱۷ آماده می شد و آن نبشته هاعر روز بلافاصله بدنبال وقوع رویداد های سیاسی در مطبوعات حزبی انتشار می یافت ، نمونه آمیزش کامل تاریخ با تیوری و پرا تیک انقلابی را نشان می دهد . منطق همچو یک روش بکلی روشن است زیرا اصل تاریخ گرایی واصل ارز یا بی پدیده ه های اجتماعی طی انکشاف پرتحرک آنها بخش تر کببی مارکسیسم - لنینسم را تشکیل میدهد .

لنین همواره اصل تاریخ گرایی را بکار می برد تا ورتشکستگی نظریات میتافیزیکی را که مخالفان مارکسیسم آنها به پیش می کشیدند ، فاش سازد . تاریخ گرایی لنین مانده تاریخ گرایی مارکس جدا انقلابی بوده و این امر مستقیماً با آموزش مارکسیسم - لنینسم به مثابه جهان بینی پیشرفته ترین نیرو های اجتماعی که جهان را دگرگون می سازند و بدون هیچگونه ترس به آینده می نگرند و بنا بر آن می توانند گذشته و حاضر را به صورت عینی ارزیابی نمایند و امیدواری آینده را در گذشته می بینند و ماهیت گذری روابط خصوصیت آمیز اجتماعی را از نگاه تاریخی درک می کنند پیوند می داشت .

طی رسیدگی حتی به دورترین موضوعات تاریخی او همواره ریشه های را در رویداد های گذشته می یافت که با عصر خود مانملحق بوده و زمینه را برای درک جامع پروسه های عینی تاریخ و زمان حاضر مسا علمی ساخت .

بزو هوش عمیق را جمع به وجبات و نیرو های محرک جنبش های توده ای در زمان گذشته از صفات بسیار اختصاصی لنین بود . وی می خواست که تحلیل کاملی پیرامون جنبه های قوی وضعیف آنها و همچنان راجع به علل پیروزی و یا بر گشت آنها به عمل بیاید . لنین آن رجال انقلابی را احترام می گذاشت که فعالیت های آنها مطابق به خواست های عینی روزگار بوده و به امر پیشرفت اجتماعی تحکیم می بخشید ، و لو با عدم پیروزی آنها خاتمه یافته و به پی آمد های ناگواری منجر شده است . ضی تحلیل خود از آزموون کمون پاریس که در سال ۱۸۷۱ بوقوع

پیوست ، لینن به پیروی از زمار کس علل شکست و اشتباهات آنرا نشان داده است . شرا یطعینی تاریخ ، اعم از شرایط خارجی و داخلی ، که انکشاف آن در نیمه دوم سده نوزدهم در فرانسه فراهم شده بود در جهت استقرار و تثبیت سیستم حاکمیت طبقه کارگر قرار نداشت . مارکس هشدار داده بود که اعمال اعضای کمیون بیش از وقت بوده و لی این مانعش نشده تا قوی ترین حمایت خود را را از داعیه کمیون ابراز نکند و آنرا مورد ستایش و شادباش توده های مردم قرار ندهد . لینن به همین شیوه ، قهرمانی منسو - بین کمیون را توصیف و ستایش می کرد و اهمیت فوق العاده این نخستین تلاش در تاریخ را جهت برقراری دکتای توری پرو لتاریا مورد تقدیر قرار میداد .

موضوع کمیون پاریس در رنشته های لینن همواره با آزمون دکتای توری پرو لتاریا در اتحاد شوروی مرتبط و یا مقایسه می شود . بدین ترتیب ، مثلاً طی بیانیه خود در سوئین کنگره شو را ها کلدور جنوری ۱۹۱۸ دایر گردیده بود ، لینن کمیون پاریس را « مایه قدرت شوروی » خواند . وی به ادامه سخنان خود گفت : آنچنان که دکتای توری طبقه کارگر در روسیه از پشتیبانی ملیونها دهقان بر خوردار بود ، اما در فرانسه اکثریت بزرگ دهقانان از ((نخستین تجربه حکومت کارگران « چیز نمی فهمیدند . گذشته از این ، منسو بین کمیون دولت را از نو بوجود نیاورد . منلیکه پرو لتاریا ی پیروز مندر و سیه این عمل را انجام داد . همین دلیل بود که کارگران پاریس که مدت دو ماه و ده روز قدرت را در دست میداشت « بدست کادیت ها ، منشو یکپا وسو - سیالیست های انقلابی را ست فرانسوه از تیپ کالیدین ، نابود گردیدند » . (۳)

وی بیشتر از تجربه های گذشته - شنه استنتاج می نمود ، اما با آنها سرسخت ترین مخالف هرگونه قیاس های مشکوک و عندی در مورد مسایل تاریخ بود . وی روش ضد تاریخ گرای آن رجال سیاسی و نویسندگان را بباد استهزا میداد که پدیده های مشابه اجتماعی از لحاظ ظاهری را به طور ساختگی با هم انطباق می دادند و آنها را بیرون از چارچوب زمان و مکان تحت بررسی

* Kaledin.

می گرفتند . برای من ، به مثا به يك دا نشمنده و اقعی ، امر عمده .
 در ساحت علم تاریخ آن بود تا الگوها ی درونی و عینی انكشا فاجتما
 عی كه فقط نه تنها درك بلکه هم چنان پیش بینی در جهت پیشرفت
 مزید جا معه را ممکن می سازد ، مشخص و معلوم نماید .
 بدینسان گذشته و حاضر در اندیشه لینن چیزی بود كه از
 همدیگر جدا نبود و نه هم می توانست انفكاك آن از یکدیگر
 صورت بگیرد . بلکه آنها از هم جدا ایی ناپذیر بودند : به مفهوم
 عام و همگانی ، حاضر ادا مه پرو سه های تاریخی نامعلوم
 است ، به مفهوم خاص ، شناسایی تاریخ و قوانین آن در زمینه
 برقراری نظارت آگاهانه به حرکت امر و زی جا معه
 تسبیلا تی را فراهم می کند .

همچنان مبارزه لینن كه با شدت تمام بر علیه گرایش عا -
 میانه اصلت اجتماعی و هم بر ضد امپیریسیسم بی پایه در مورد
 شناخت تاریخ به عمل می آمد اهمیت جا و دانی دارد . این مبارزه -
 ات شان علم تاریخ مارکسیستی راقا در می سازد تا به طور موثر
 تحریف کنندگان تاریخ را افشاء نمود و پرده را از روی تیوری
 های اخیر ریویزیونیستی «مودروز» بردارد كه به بهانه خصو -
 صیات ملی و یا همچو دلایل دیگر تحت درفش كاذب مبارزه بر علیه
 دوگماتیسم ، كه بنا بر تشویش دروغین ، دایر بر تعویض قضایای
 منسوخ خوانده شده مارکسیسم دیکته می شود تلاش داشته تا به
 آید یا لورڈی بورژوازی از جانب دروازه پشت سر داخل شود .

حملات امروزی كه توسط نیروهای ضد كمونیسم علیه تیوری
 مارکسیستی - لینستی طبقه کارگر و دكتاتور ری پرو لناریا و
 دموکراسی اصیل یعنی دموکراسی سوسیالیستی و انترناسیو
 نالیسم سوسیالیستی بعمل می آید ، نشان دهند آن است كه
 این تیوری چه سلاح برنده آید یا لورڈی یکی را در دست طبقه کارگر
 قرار داد و نیروهای ارتجاعی جهان سخت علاقمندان تا لبه تیز
 این سلاح را كند ساخته و آنرا از زرادخانه انقلابی بیرون بکشند .

خود فعالیت های انقلابی لینن فصل بسیار مهمی را در تاریخ
 جهان تشکیل میدهد ، در عین زمان ، کارهای چند جانبه لینن
 تا ابر مستقیمی و می توان گفت همیشه فزاینده ای را بر زمان

ها و بر انکشاف همگانی جهان می گذارد. مبارزه او علیه دشمنان مارکسیسم، فرصت طلبان راست و «چپ»، علیه منشویکها و تروتسکیها، بوندیست هاوسایرنا سیونالیست ها، و مبارزه برسر بنیادی ترین مسایل تیوری و پراتیک جنبش انقلابی، هم هر یک بر طبع تاریخ و هم مربوط به زمان ما می باشد. کافی است تا از ارزش انتقاد لینن را جمع به درک لیبرالی مبتدل در باره دموکراسی و مطلق ساختن مشخصه ملی و ویژگی ملی به منظور زدن صد مهاسا-سی و کلی به جنبش انقلابی و انکشاف تاریخی، که اهمیت آن تا زمان ما پابرجاست، یاد آوری نمود. چنانکه لینن خاطر نشان کرده است «گفته های عمومی در باره آزادی، برابرگی و دموکراسی اصلا یک تکرار بیهوده و کوز کورانه مفاهیمی است که روابط تولید کالایی آنرا شکل داده است. تلاش برای حل مسایل دکتا توری پرولتار یا از طریق همچو عمومیات در حکم قبول تیوری ها و اصول بورژوازی در مجموع شان می باشد» (۴)

طراحان نسخه های امروزی به منظور «فرسایش» آید یالوژی سوسیالیسم توجه خاصی را به آرایش درک خورده بورژوازی در مورد دموکراسی و به حمایت و تیایش از صفات صوری و شکلی دموکراسی بورژوازی مبدول میدارند. عمل ریویزیونیستی امروز در اغلب امور با حملات پیشینه کاوتسکی که آنرا علیه دکتا توری طبقه کارگر و علیه خود بنیاد های آموزش مارکسیستی - لیننیستی به عمل می آورد، وجود مشترک دارد.

امروز نیز مسأله طبقات و شیوه طبقاتی در امر ارزیابی پدیده های اجتماعی در محراق مبارزه آید یا لوتیکی قرار دارد. ده ها سال از زمان درگذشت لینن این را نشان داده است که دشمنان مارکسیسم - لیننیسم مصرا نه تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی را مورد حمله قرار میدهند در شرایط انقلاب علمی و فنی، مخصوصا تلاش های شدید و «همگانی» به عمل آورد می شود تا دیگر گونیهایی خاص تشکیلاتی را در طبقه کارگر که با تبدلات درونی صفوف آن از تباط دارد، به مثابه نا پدید شدن تفاوتی طبقاتی در جامعه کاپیتالیستی نشان دهد. طبقه بورژوازی

مستشعر است که دشمن عمد و کما ملا تا بت قدم شان طبقه انقلابی کارگر می باشد. هیچ نیروی دیگر انقلابی نمی تواند در امر بسر رسانیدن انقلاب سوسیالیستی و یا بیشتر از این در کار اعمار سوسیالیسم، جای طبقه کارگر را بگیرد.

قبلا در ایام پایان سده گذشته نخستین نشانه های ریویزیونیسم در جنبش سوسیالیستی با تلاش های پیوند داشت که می خواست تضاد های طبقاتی را در جنبش سوسیالیستی بین پرولتاریا و بورژوازی از توجه انداخته و اندیشه های واکی را در مورد امکان « صلح طبقاتی » انتشار داد و به عقیده امکان بر آورده شدن ارمان های سوسیالیستی از بنیاد رخنه کند. کوشش های خاصی به عمل می آمد تا مفکوره خصلت غیر طبقاتی و یا ما فوق طبقاتی دولت را تلقین نماید. تضاد فی نیست که ریویزیونیست ها، ریفرمیست ها، و عناصر ناسیونالیستی - بورژوازی امروزی طی تلاش های خویش جهت تقلیل و یا تکذیب نقش رهبری طبقه کارگر در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و جهت کاستن از اهمیت آنها به منزله نیروی عمد و انکشاف تاریخی، همواره آن کشور ها را بزشتی مورد بدگویی قرار میدهند. پرو فیسران چپ افراطی اظهار می دارند که پرولتاریا کما ملا بورژوا منشا شده و دیگر یک نیروی فعال انقلابی به حساب نمی آید. آید لوگهای نظام سرمایه داری طی کوشش های خویش برای پوشیدن نقش خاص طبقه کارگر در تحول انقلابی جهان از « فقدان مبنای آید یا لوژیک » برای جامعه امروزی صحبت می کنند. مطلق ساختن نقش انقلابی طبقه دهقانان از مشخصات آید یا لوگهای ما و یستی و ما قبل ما و یستی می باشد.

لینن مبارزه قاطعانه، نیرومند و جدی را علیه انواع ناسیونالیستی به پیش می برد. « کسی که دیدگاه ناسیونالیسم را پذیرفته است طبعا به چنین آرزو میرسد تا دیوار چین را بردارد و دور ملیت خود، و بر جنبش ملی طبقه کارگر خود بوجود بیاورد. وی ... حتی از فهم این حقیقت دست و پاچه نمی گردد که با تا -

كنيك هاى خود داير بر تقسيم و تجزيه ، دعوت بزرگ خود را براى همبستگى و يگانگى پرولتارهاى همه ملت ها ، همه نژاد ها و همه زبانه ها تا درجه صفر كاهش ميدهد . « (5) اين طرح لينن از طريق آزمايش مبارزه طبقاتى در مرحله كنوانى به اثبات رسيده است . تلاش هاى كه از جانب ما و ياست ها و ساير عمال ناسيونا ليستى امپرياليسم به عمل مي آيد متوجه ايجاد رخنه در وحدت و يگانگى همه نيروهاى مترقى و انقلابى است . درسترا تيزى ضد كمونيسم امتياز خاصى براى آن كوشش ها قاپل مى شود . تا شكافى را ميان كشورهاى سوسياليستى بوجود آورد و با استفاده از شعارهاى ناسيو ، ناليستى يكد يگر را به مقابله هم قرار دهند .

ناسيو ناليسم كه زير نقاب دفاع از منافع ملي و محلى بزرگ نشان داده مى شود به طور يك كل بر عليه سيستم جهاني سو-سياليسم متوجه بود . يعنى در نهايت بسوى آن متوجه است تا نيروى عمده انقلابى روزگار ما را تضعيف نمايد . دعوت لينن براى مبارزه « عليه تنگ نظرى هاى كوچك ملي ، جدايى خواهى و انزوا طلبى » و براى مد نظر گرفتن « كل و عمومى » و تابع ساختن « منفعت خصوصى در برابر منفعت عامه » موضوع ويژه روز رات تشكيل مى دهد . (6)

انكار از ارزيا بى طبقاتى و ماركسيستى در امر پديد هاى زندگى اجتماعى ، فاكته ها ، اعمال ، برنامه ها و شعارهاى مطرح شده از جانب سازمانهاى سياسى و همچنان فعاليت رهبران آنها جز از پناه بردن به آغوش بورژوازى ارتجاعى نتيجه ديگرى را نمى دهد . هر نوع فورمول هاى نقابدار كه توسط مرتد شده گان از كمونيسم و توسط ريوپريو نيست ها اختراع مى شوند و از مودل هاى مختلف سوسياليسم « گاهى برنگ سوسياليسم » انسانى و گاهى برنگ سوسياليسم ملي « حرف مى زنند ، ولى در جهان كنوانى فقط تصادمى بين دو جهان بينى و دو آيد يا لوزى وجود دارد كه يكى سوسياليستى و ديگرى بورژوازى است . تيور يها و يا نقاط نظر متعدد كه غرور فردى پرو- فيسيران بورژوازى و يا سياست پيشگان خورده بورژوازى را تسكين مى دهد ، بيه اين معنى كه همه آنها به اين امر كاهش پذير

انه تا شیوه خاص پروتاری، یعنی شیوه اصیل علمی ولینستی را در برابر پروسه ها و پدیده های اجتماعی رد نمایند، از افسانه محض پیش نمی‌باشند.

در اغلب نوشته های تاریخ که توسط بنیانگذاران کلاسیک کمونیسم به عمل آمده آن تالیفات جانبدارانه مورد طرد قرار گرفته که هنوز در بعضی جاها موجود بوده و بنا بر شیوه آن نوشته ها مورخ را بنا بر پدیده پژوهش قطعی رویداد های جاری زمان معاصر خویش بپردازد. اینجا به کمبود منابع عینی و ماهیت نا تمام پروسه های جاری و امثال آن اشاره شده است.

البته بررسی تاریخ معاصر با عده از دشوارترینها از تبار دارد: مورخیکه زمین نو را می‌شکند، نمی‌تواند خود را بر کدام سنت تاریخ نگاری تکیه کند، زیرا همچو بایگای اکثر و وجود ندارد. مورخ مجبور است تا هم نا کافی بودن و هم یکجانبه بودن مواد موجود را در نظر بگیرد و این امر مسؤلیت را در قسمت نتایجیکه به آن ناپیل می‌آید، بالا میبرد.

به عقیده «وی. ایوانوف» «شناسایی زمان ما با شناسایی تاریخ هم منطبق می‌گردد و هم در عین زمان منطبق نمی‌گیرد. آنها با یکدیگر شناسایی زمان ما به مثابه یک رابطه معین شناسایی عینی مشخص از واقعیت اجتماعی به صورت یک کل می‌باشد با هم انطباق می‌یابد. لیکن شناسایی زمان ما همچنین شامل مقدمات شناسایی نوینی است که خصوصیات مشخص پدیده های اجتماعی امروزی را که تا کنون وجود نداشته انعکاس می‌دهد. (طبیعی است که شناسایی جنبه های موجود در سابق نیز در انطباق با سطح شناسایی علمی امروز دیگرگون می‌گردد). با این مفهوم، شناسایی زمان ما البته با شناسایی تاریخ انطباق نمی‌یابد و این گواهِ بر ماهیت دیا لکتیکی یگانگی تاریخ و امروز می‌باشد.» (۷) لازم به تذکر است که نه تنها بررسی دور معاصر بلکه بررسی هر دور تاریخی مقداری از شناسایی جدید، وفاق های نوین را در باره خصوصیات مشخص پدیده های

اجتماعی و امثال آن که قبلا وجود نداشت، ایجاد می نماید. البته هیچ کس نمی تواند از این مطلب انکار کند که کار پژوهش تنها برای مورخ امور زمان حاضر ما هیت مشخص و معینی را به خود گرفته بلکه مورخ امور زمان باستان و مورخ امور دوران فیودا لیسم و نظائر آن نیز به سوازم متشابهی احتیاج دارد.

اما در هر صورت مسلم است که از مزایای بررسی پروسه های تاریخ امروز انکار شده نمی تواند. این مزایا در سه جنبش مورخ قرار داشته و او حرکت زندگی جامعه معاصر را مستقیما احساس می کند. اگر وی بر پایه مواضع طبقاتی و حزبی نیروهای مترقی اجتماعی موقفی را اتخاذ نموده باشد، می تواند به صفت یک سهم گیرنده در رویدادها ی جاری پیوندهای با همی عینی آنها را تشبیت، نیروهای محرک زابر رسی و تمایل عمده در انکشاف اجتماعی را تشخیص نماید.

مسئله پژوهش تاریخی ضرورت مهم روز دارای اهمیت خیلی زیاد می باشد. « بوریس پونومار یوف » در کنفرانس سرتاسری اتحادیه کل تاریخدانان که به سال ۱۹۶۲ دایر شده بود گفت: « مسأله ضرورت روز در ساینس نه تنها یکی از موضوعات مورد پسند بلکه یکی از سطوح بهبود آنها به شما مربوط و این مسأله به خاطر نتایجیکه از پژوهش به دست می آید برای زمان ما پر اهمیت است. » (۸)

تنظیم دقیق تیوریک و میتودولوژیک در زمینه مسایل تاریخ که بر مبنای کدام مواد مشخص، به شمول مواد قدیم، صورت میگیرد، تا جاییکه به تحکیم مبانی جهان بینی ما تریالیستی تعلق می یابد، بدون تردید به مثابه موضوع ضرورت روز محسوب می شود.

مورخ نباید را بطه ناگسستن میان گذشته و حاضر را نادیده بگیرد. مارکس درین باره نظر بسیار عمیقی را چنین ابراز داشته است: « چیزی که به نام تکامل تاریخ یاد می گردد به طور عمومی با این حقیقت تعلق دارد که اشکال قبلی را، بمثابه مراحل انکشاف خود می نگرد. » (۹) این به هیچوجه معنی تکامل گرایی بیسوده

را در مورد پرو سه تاریخ نمی‌رساند این مسأله پیشرفت قاطع
 جا معه است که طی آن امکاناً نتواند برآوردی برای ارزیابی عینی
 گذشته از دید مواضع امروزی موجود است. اثبات نظر به ما -
 تر یا لیستی تاریخ در مورد زمان باستان و یا در ارتباط به جامعه
 فیودالی - که طی مبارزه بر علیه تحریف کنندگان که به عنوان
 مختلف موجود هستند، صورت می‌گیرد - مسأله ضرورت روز
 به شما ر می‌رود زیرا به حملاتی که بر ضد مواضع گیر پهای کنونی
 مخالف با ما ر کسبیم به عمل می‌آید، نیرو می‌بخشد. بنا بر
 این پژوهش تاریخی ضرورت روزمحدود به امور امروزی نیست
 تا صرف مسأله تاریخ اخیر را مورد بررسی قرار دهد. مو -
 ضوعات مربوط به دوره‌ترین زمانه‌های گذشته می‌تواند به
 مثابه مسأله روز در برابر ماقرار گیرد مانند امور یکه با احیای مجدد
 تاریخ اصیل عده از ملت‌های افریقا، مخصوصاً آنهایی که تباط
 داشته باشد که نژاد پرستان و استعمارگران بنا بر تحریف
 حقایق ایشان را به نام ملت‌های فاقد تاریخ خوانده و طبق ادعای
 آنها این ملت‌ها فقط در نتیجه استیلا ی اروپایی دارای فرهنگ
 گردیده و آنها را فراموش کرده است.

تاریخ نگاری شوروی که ور شکستگی کامل همچو نظریات
 را نشان داد و اند توجه فراوانی را طی سالهای اخیر به مطالعه و بر-
 رسی نقاط چرخش تاریخ بشریت آنچنانکه گذار انقلابی از یک
 سیستم اجتماعی - اقتصادی به سیستم دیگر آنها نشان میدهد
 مبدل داشته‌اند. همچو پژوهش‌تنها دارای اهمیت عمومی میتود
 و لوژیکی نیست. در نتیجه فرور یختن سیستم استعمار ی امپریال-
 لیسم، عده زیادی از کشورهای آسیا و مخصوصاً
 افریقا استقلال سیاسی را بدست آورده‌اند. روابط ما قبل سرمایه
 داری در اکثر این کشورها حاکم بوده، در حالیکه بعضی از جمله
 آنها از میان ابتدایی‌ترین مرحله فرماسیون طبقا می‌گذرد. در
 رسیدگی به مسأله‌ها می‌توانیم برآوردی برای پیشرفت اجتماعی
 که توسط مردمان کشورهای اروپا و کشاف به عمل می‌آید، خیلی
 معقول است تا تجربه تاریخ و مقدم‌تر از همه تجربه‌های اعما رسو-
 سیالیسم در اتحاد شوروی را مورد استفاده خویش قرار دهند.

میراث پر ما به گذشته ها را می توان و باید به مفاد اعمار کمونیسیم فقط با این شرط معین بسیج و مورد استفاد قرار داد شود که این عمل توسط چنان دانشمندانی تاریخ تنظیم گردد که با میتود و - لوژی مارکسیسم - لیننسم مجهز بود و به اصول جانبداری که نیستی و فاداری محکمی داشته یعنی قادر به آن باشند تا « درس های تاریخ » که واقعا عینی بود از مواد دست داشته استنباط و استنتاج نمایند . اهمیت جهان بینی علم تاریخ که مقام آن از همه بالاتر قرار دارد، این شرط را برای پژوهش های تاریخی هم در امور ادوار عصر جدید و معاصر و هم در امور دورترین گذشته های تاریخ مهم می بندارد .

امروز گاه گاهی عناصرا اجتماعی در عرصه تاریخ نمایان می گردد که ظهور و یا فعالیت آنها رانمی توان مطلقا به پروسه های جاری تاریخ نسبت داد . شناخت همچو پروسه ها ایجاب می کند تا توجه را به گذشته معطوف نمود . این حقیقت در موارد نیروی حیاتی بعضی اشکال ایدئالوژی و یا ظهور مجدد شعاری ها می که می بایست در اثر شرایط تاریخی مربوط بزمان گذشته بوجود می آمد ، با روشنی تمام دیده می شود . درین میان علاوه بر علل بنیادی اجتماعی - طبقاتی ، هم چنان نقش معینی به تفاوت هادر عقاید مذهبی از تباط می گیرد . این همه حاکی از پیوند ها و روابط نزدیک میان حاضر و گذشته می باشد وادامه پروسه تاریخ را به اثبات می رساند و به همچو بقیای گذشته های دور که در شناخت رویداد های امروزی و گاهی در امر پیش بینی انکشاف بعدی با ما کمک می کند ، در میان مبرم ترین مسایل روز قرار می دهد . « بی . موگیل نیتسکی » می نویسد : « در ماهیت امر ، این گفته نادرست نخواهد بود که درجه تاثیر علم تاریخ ، مقام و حیثیت آن در جامعه ، تا حد زیادی تعلق به آن دارد که امور زمان ما چقدر در ساحت مسایل علم تاریخ جای می گیرد و چقدر از نگاه سودمندی مورد بررسی دقیق قرار گرفته است » . وی می افزاید : « نباید خود مفهوم معاصر بودن را مبتذل و عامیانه ساخت . از دیر به این سو معلوم است که هر کس می تواند چیزی را در باره دورترین گذشته های تاریخ با کلمات و اصطلاحات کنونی بنویسد اما

نمی تواند این چنین عملی را در از تباط به محتوی روزگار خود
 ما انجام دهد. آثار تاریخ را می توان به مفهوم اصیل کلمه امروز
 ساخت اما در پهلوی آن که بر پایه میتودهای پیشرفته پژوهش قرار
 داده می شود، اندیشه های رانیز در بر می گیرد که برای زمانه
 های خویش مترقی به حساب می آمد و در عین زمان جهت ائبات
 انکشاف مزید مورد استفاد قرار می گرفت و در نتیجه انجام وظا -
 یفی را که جامعه با آن روبرو می شد، تحکیم می بخشید. (۱۰)
 مبارزات آید یا لوژیکی در علم تاریخ اکثرا بر سر مواد امروزی
 دایر نبوده بلکه بر سر مسایل تفسیر گذشته های دور براندا -
 خته می شود، تصادفی نیست که علمای بورژوازی مخالف با مار -
 کسیسم پیوسته تیوری فراماسیون های اجتماعی - اقتصادی را مورد
 حمله خویش قرار میدهند و این سعی متوجه آن است تا ثابت کنند
 که تقسیم بندی تاریخ بر طبق مقیاس فراماسیون اجتماعی در
 مورد زمانه های ما قبل سرمایه داری قابل تطبیق نمی باشد. آنها
 قصد دارند تا عناصر سازنده و اساسی را از بناهای کامل و
 واحد تیوری مارکسیستی به امید یکه آنها ناتوان سازند،
 بیرون بکشند. اما شناخت ما تر یا لیستی تاریخ جهان بینی
 جامعیت دارد که نمی توان آنرا بنا بر خواهش عندی به کدام
 چارچوب منطقی و یا زمانی محدود ساخت. ارزیابی مار -
 کسیستی در مورد سیر و الگوهای پروسه تاریخ بر پایه مجموع
 (کلیت) مواد تاریخی که از زمانه های باستانی تا امروز را در
 بر می گیرد بنا یافته است. تاریخ باید بدون استثناء در تحلیل همه
 دوره های تاریخی و همه مراحل انکشاف جامعه یکسان مؤثر
 و دارای ارزش و اعتبار باشد.

« بورژیس پونوماریوف » می نویسد: « تاریخ علم شوروی و
 منافع دولتی ما مقتضی است تا در کشور ما راجع به همه مهمترین
 مسایل تاریخ جهان مطالبات صورت گرفته و نقاط نظری را در
 مورد همین مسایل تدوین نمود که بر پایه علمی استوار باشد...
 برای ما بهترین موقع است تا این وظیفه را در برابر خویش قرار
 دهیم که در همه ساحات دانش تاریخ چنان دانشمندان بلند پایه
 را داشته باشیم که در علم جهان مقام شناسا محض را احراز و نظر -

یات شان برای همه کار شنا سنان این رشته مدار حکم واستناد خواهد بود. « (۱۱)



بدین ترتیب وظایفی که امروز در برابر علم تاریخ و بنا بر آن در برابر مورخان قرار میگیرد، پیوسته پیچیده تر می گردد. تاریخ از آنجمله علوم اجتماعی است که لاجرم در جنبه مقدم مبارزات ایدئالوژیکی قرار دارد. این مبارزات تنها بر سر مسأله یک تفسیر مشخص رویداد های تاریخی که با زمان ما ارتباط دارد، نمی چرخد بلکه شناخت میکا نیسم پیچیده انکشاف اجتماعی، شناخت و یا عدم شناخت ماهیت عینی پروسه های اجتماعی مربوط بزمان ما و هم مربوط به دورترین زمانه های گذشته را نیز در بر میگیرد. بهر حال وظیفه آید یا لوژیکی علم گذشته بشریت تنها به چنین امور محدود نیست. نبشته ها در باره تاریخ، مردم را با این حقیقت آشنا می سازد که جامعه امروزی چگونه بوجود آمده است، این امر دانشمندان تاریخ را مکلفیت میدهند تا آنها در تدریس و سایر فعالیت های آموزشی سهم گرفته، اندیشه های پیشرو را گسترش داده و بر پایه دلایل قانع کننده ما خود از همه تجربه های پر مایه تاریخی مشخص و گونه گونه که در دسترس ماموریت وجود است، نتایجی را استنباط نمایند. علم تاریخ مارکسیستی لیننیستی با جهان بینی و میتود پیشرفته مجهز بوده و این امر زمینه را برای بسیج و ترویج گسترده بهترین سنن انقلابی، مین پرستی و انترناسیونالیستی مساعد می سازد.

کارشناسی مورخ مربوط به یکی از دوره های خاص، نباید و نمی تواند مانعی را از سهم گیری او در کار فعالانه آید یا لوژیکی بوجود بیاورد. مثالهای زیادی از پروسه ها و پدیده ها که در کنار مبارزات آید یا لوژیکی امروز به نظر خواهد رسید، به موضوعات مورد اختلاف بین تاریخ نگاری مارکسیستی و غیر مارکسیستی مبدل می گردد. این جریان از روی کوشش های متعددی به خوبی دیده می شود که می خواهد مواد و معلومات تاریخی را مربوط به گذشته های دور بر مبنای روحیه ناسیونالیستی تحریف نماید و این تلاشها بر حسب اعداد در نظر دارد تقدم و یا حتی تفوق کدام ملت خاصی را به « اثبات برسانند ». باید گفت که حتی میان رشته های فرعی تاریخ آنگونه ساحه مشخصی وجود

ندارد که بتواند در مورد این مسأله بکلی بی طرف باشد .
در سالهای اخیر مورخان بیشتر به این علاقمند شده اند تا
کارشناسی اختصاصی را در رشته های بسیار محدودی بوجود
بیاورند . چنان شعباتی در علم تاریخ به میان آمده که نه تنها
قابلیت « خودمختاری » بلکه حتی یکنوع استقلال را از خود
نشان داده است .

کنگره ها و کنفرانس های بین المللی بر این تعامل عادت کرد .
اندک که کارشناسان را در شعبات معین و گاهی در شعبات بسیار
محدود تاریخ مصروف می سازند . البته تا جایکه همچو عمل انکشاف
عینی دانش را انعکاس میدهد ، درین تعامل چیز غیر طبیعی وجود ندارد .
در عین زمان بعضی خصوصیات منفی در تقسیم بندی شعبات پڑ -
و هشگران تاریخ دیده شده می تواند . بویژه آن تامل فرازنده
میان بعضی دانشمندان غربی را باید ملاحظه کرد که قصد دارد
علم تاریخ را نه تنها بر مبنای شعبات محدود رشته یی « تجزیه
نماید » این گونه تلاش از روی جریانات کنگره بین المللی پیرا -
مون تاریخ اقتصاد به خوبی دیده شده می تواند زیرا مواد
فیصله کنگره قصد تاریخ نگاران بورژوازی را کاملاً روشن می سازد
که می خواهند تاریخ اقتصاد را به گونه یی « اختصاصی » ساخته
که آنها از رابطه مسأله حاد بر بوط به جانشینی بعضی فرما سیون
های اجتماعی - اقتصادی با فرما سیون های دیگر ، و از
رابطه با تاریخ مخاصمات اجتماعی و سایر عوامل اساسی که بدون
در نظر داشت آنها تاریخ واقعی اقتصاد موجود شده نمی تواند ،
« آزاد » سازند .

انکشاف عینی علم تاریخ با پرسه های کلی و جمعی نیز
ارتباط میگیرد هر قدر که پیچیدگی بیشتر در موضوعات
پژوهش مشخص موجود باشد به همان اندازه همکاری دایمی
را میان رشته های مختلف ایجاد می نماید . مسأله مشترکشان
که جنبه های مختلف موضوع مورد مطالعه را تحت بررسی های
اختصاصی قرار میدهند با یکدیگر مشخصه عمومی و کاملاً عینی آنها
روشن سازد . بسا کوشش های موافقانه در علم تاریخ شوروی
به عمل آمده که طی آن مواد معلوما تی رشته های مختلف تاریخی

مانند تاریخ، باستان‌شناسی، اتنوگرافی و شرق‌شناسی به صورت ترکیبی با هم یکجا مخلوط‌گردیده تا وظیفه نتیجه‌گیری از مواد پرمایه موجود حتی الامکان بزودی و به طور کامل انجام گردد.

دیا لیکتیک انشعابیت و تمامیت‌درساچه‌شناسی گذشته همچنان بعضی خواسته‌های بیشتری را در برابر خود تاریخ‌شناسان قرار میدهد. با همه اهمیت و ضرورت‌شعبات اختصاصی، مورخ‌ها را - کسبیت نمی‌تواند خود را درساچه تخصصی خویش و مزایای حرفوی محدود محصور سازد.

در برابر سوال را بطنه بین تاریخ و زمان ما این پاسخ‌یگانه را می‌توان ارائه نمود: علم تاریخ‌ما را کسبیت که پیوسته مواضع بین‌المللی خویش را تحکیم‌بیشتر می‌بخشد جز از همراهی بازمان و قرار گرفتن در سطح اجراء وظایف مبرم روز، کار دیگری را انجام نمی‌دهد. تعیین همچو وظایف نخست‌ازهمه تو سطاهمیت تاریخی پرو سه بزرگ تا سیس و برقراری فرما سیون اجتماعی - اقتصادی کمونیس که دوره نوین و عظیمی را در انکشاف پیشرونده بشریت مؤثره میدهد، صورت می‌گیرد.

ماخذ

1. V. I. Lenin, *Collected Works*, Moscow, Vol. 8, p. 104.
2. Ibidem.
3. Ibid., Vol. 26, p. 455.
4. Ibid., vol. 30, p. 116.
5. Ibid., vol 6, p.p. 520-521.
6. Ibid., Vol. 22, p. 347.
7. V. V; Ivanov, *Lenin on some questions of Relations Between History and Our Times*, Tomsk, 1970, p. 15 (in Russian).
8. B. N. Ponomaryov, *Selected Speeches and Articles* Moscow, 1977 pp. 184-185 (in Russian).
9. Karl Marx, *A contribution to the Critique of Political Economy*, Moscow, 1980, p. 211.
10. B. G. Mogilnitsky, "Objectivity and Party Spirit in Historical Science", *Methodological and Historiographical Problems of Historical Science*, Book 2, Tomsk, 1964, p. 8 (in Russian).
11. B. N. Ponomaryov, op. cit., p. 185.

درست نامه

عده یی از اشتباهات چاپی که در متن این اثر رخ داده و قسما دشوار به نظر می رسد که خواننده بتواند از فحوی کلام شکل درست آنها را حدس بزند، درین درست نامه یادداشت گردیده تا قبل از خواندن کتاب به تصحیح آن زیرداخته شود.

صفحه	سطر نادرست	درست
ح	۱۷	مرو
ط	۱۲	پوزیتویسم ، بیخرد گرایی
		مثبت گرایی
و	۹	وبا
ای	۸	Motism
بی	۹	Reformism
دی	۷	Relativism
۱	۱۹۷۰	۱۹۰۷
۷	مار کیستی	مار کیستی
۸	۱۳	وآیا
۹	۱۹	عاهلا
۱۶	۱۰	بدرستی
۱۶	۱۳	سطر ۱۸ و ۱۹
		در بالای سطر
		۱۲ قرار داده شود
۳۳	۲۸	میتنود
۳۴	۲۹	می می
۳۶	۲۶	کارش
۴۱	۴	مار کیستیم

درس	سطر نادرست	صفحه
فردی	فرد ۸	۴۱
به شمار	شمار ۲۱	۴۵
در قسمت	در قیمت ۴	۴۶
ابتکاری	ابتکار ۱۱	۴۶
ادعاء	ادعای ۲۴	۴۶
تعبیه	تعقیب ۶	۴۹
مشخص در	مشخص ۱۶	۵۵
اتخاذ	اتخاذ ۲۱	۸۶
اشکال	اشکار ۲۱	۹۱
بازی	باری ۱۸	۹۲
نه	به ۳۱	۱۰۴
متوازن	متوان ۲۵	۱۰۵
قسمی	قسمتی ۳۱	۱۱۲
استثناء	استثنا ۴	۱۲۹
اعصار مختلف	اعصار ۵	۱۴۸
مدت زمان	دوران ۱۸	۱۴۸
وهم	هم ۲۱	۱۵۳
احراز	اجراز ۲۶	۱۵۳
تجرید	تجرید ۶	۱۶۸
جامعه	اجتماعی ۱۷	۱۶۸
ازان آنها مات	از اتهامات ۲۶	۱۶۸
-	بدینوسیله ۲۶	۱۶۸
آن نقش	آن نقش ۵	۱۸۴
سیسو	نیسو ۲۰	۱۹۸

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۹۸	۲۹	کثراً	اکثراً
۱۹۹	۱	نبود	نبوده
۱۹۹	۱۲	کامل	کاملاً
۲۰۲	۲۹	اثبات	اثبات مطلب
۲۰۶	۱۳	با	یا
۲۰۹	۷	مشخصی	شخصی
۲۰۴	۳	۱۶۴۰	۱۹۴۰
۲۱۵	۳۳	متخصصین	متخصص
۲۲۰	۱۸	پرومیسیر	پرو میر
۲۲۴	۱۰	بد	بر
۲۲۲	۱۸	جامعیت دارد	جامعی است



یادداشت : در بعض جا ها علائم تنقیط بصورت درست چاپ نشده ، از خواننده ارجمند تقاضا می شود تا آنرا نظر به سیاق کلام تصحیح کند .

World History:
Studies by Soviet Scholars(1)

E. Zhukov

Methodology
of History

“Social Sciences Today” Editorial Board
USSR Academy of Sciences
Moscow, 1983

E. Zhukov

Metodolozhi-e-Tarikh

(Translated into Dari)

by

M. Numyalai

DRA Academy of Sciences, Center of Social Sciences
Institute of History
Kabul, 1363

ACK

D

16

J 98

1363